

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

خمینی و قانون اساسی

«امید امت و امام» هم «تَوَاب» شد

رد پای سه «دولت» در بوجه ۶۸

«ابهام زدایی»

پایان خمینی

نسیم شمال

د. ناطقی

یزدان حاج حمزه

کریم قصیم

فریبا هشترودی

اسماعیل وفا یغمایی

گزارش، نقد، نظر، یادداشت

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

گاهشمار فروردین و اردیبهشت ۶۸

ضمیمه: عزل منتظری

شماره ۴۷ — فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

شماره ۴۷ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

خمینی و «قانون اساسی»

فهرست

* خمینی و قانون اساسی	شورا	۳
* «امید امت و امام» هم «توآب» شد	د. ناطقی	۷
* رد پای سه «دولت» در بودجه سال ۶۸	یزدان حاج حمزه	۲۴
* «ابهام زدایی»	کریم قصیم	۴۰
* پایان خمینی	فریبا هشترودی	۵۲
* نسیم شمال	اسماعیل وفا یغمایی	۷۲
* دسته گل	ساده اندیش ناموجه	۷۶
* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...		۷۸
* گاهشمار فروردین و اردیبهشت ۶۸		۸۹
* ضمیمه: اسناد، اظهار نظرها و موضعگیریهای		۱۱۹
مختلف در رابطه با عزل منتظری		

از زمان سر کشیدن «زهر» آتش بس توسط خمینی تا کنون، روزی نیست که بگذرد و عوارض این زهر مرگبار، به صورتهای گوناگون، در اندام زهوار دررفته «ولایت فقیه» بروز نکند. تلاش ناامیدانه رژیم برای نجات از عوارض این مسمومیت، اغلب فاجعه آفرین است ولی گاه به صورت حرکات خنده دار هم در می آید. نمایش «بازنگری قانون اساسی» نمونه‌یی از این نوع مانورهای مضحک است. قضیه را - در متن «فرهنگ حوزه» - طوری مطرح کرده‌اند که انگار «دعا»یی را که آن مجلس خبرگان کذایی، برای تضمین پایداری رژیم - دست کم تا «رفع فتنه از عالم» - نوشته بود، بی اثر از آب در آمده است. حالا خمینی دعا نویسان دیگری را مأمور کرده است که در آن دعای بی اثر دست ببرند، بلکه با اثر بشود! اما آخر خمینی هیچ گاه خود را مقتید به قانون نمی دانسته و هیچ گاه به همان «قانون اساسی» خبرگانش عمل نکرده تا امروز معلوم شده باشد که آن «قانون» کمبود دارد یا نه. او از همان روز که مجلسش را راه انداخت، آن را، بر خلاف متن صریح «قانون اساسی» اش، «مجلس شورای اسلامی» نامید. حالا، نه سال بعد، پس از این که سه دوره «مجلس شورای اسلامی» تشکیل داده، ناگهان به صرافت افتاده است که این تغییر نام را در متنی که «قانون اساسی» اش می خواند ولی بیش از ورق پاره‌یی برای آن ارزش قائل نیست، وارد کند. آیا واقعاً رژیم خمینی انتظار دارد مشکلات بی درمان رژیمش را با این نوع بازیهای خنده دار حل کند؟

امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که جنگ و تخریب و اختناق، تنها «قانون اساسی» این رژیم ضدبشری است و خمینی، تا آن جا که توانسته، مفاد این «قانون اساسی» را - که در انطباق کامل با ماهیت رژیمش می باشد - مو به مو اجرا کرده

است. بهترین دلیلش این که از وقتی، در شرایط استیصال کامل، مجبور شده از «نعمت الهی» جنگ دست بکشد، برای جبران کمبود آن کشتار و فشار داخلی را چنان شدت بخشیده و به سراسر جامعه گسترده است که حتی در همین رژیم خونریز و سرکوبگر سابقه ندارد. کافی است اشاره کنیم که صرفنظر از قتل عام زندانیان سیاسی و صرفنظر از شمار حیرت‌انگیز سنگسارها، دست قطع کردنها، انگشت بریدن‌ها، شلاق زدن‌ها و...، رژیم، طی پنج ماه گذشته، به طور متوسط روزی چهار نفر را فقط به عنوان قاچاقچی یا عامل پخش مواد مخدر در ملا عام اعدام کرده است. بدین ترتیب باید پذیرفت که رژیم نه تنها «قانون اساسی» اش را دارد، بلکه در اجرای «اساسی» ترین مواد آن و سواس هم به خرج می‌دهد!

پس به راه انداختن بازی مضحک «بازنگری قانون اساسی» برای چیست؟ مواد هشتگانه‌یی که خمینی در نامه ۴ اردیبهشتش به عنوان «محدوده مسائل مورد بحث» معین کرده، پاسخ این سؤال را در خود نهفته دارد. از این هشت مورد، اگر موارد بی‌اهمیتی مثل تغییر نام مجلس، راه بازنگری به قانون اساسی یا تعداد نمایندگان مجلس را کنار بگذاریم، همه موارد دیگر برای حل و فصل موقت دعوی کتونی گرگها در رأس هرم قدرت است. در واقع «تضاد در بالا» که در زمان جنگ هم وجود داشت ولی قابل کنترل بود، پس از پذیرش آتش‌بس آن چنان شدت یافت و بالا گرفت که منتظری را هم در میان شعله‌های خود سوزاند. در واقع اختلاف بین خمینی و منتظری، طبق آن چه «امامزاده امت» در «رنجنامه» مسخره‌اش آورده است، از سال ۶۲ شروع شد و و به مراحل بسیار حساسی هم رسید، آن چنان که دستگیری و اعدام مهدی هاشمی و بعضی دیگر از اطرافیان منتظری را به دنبال آورد. اما تا هنگامی که «نعمت‌الهی» جنگ برقرار بود، کار این اختلاف، با همه تلاطمهای کم و بیش شدید، هرگز به تسویه حساب نهایی نکشید. پذیرش آتش‌بس توسط رژیم کافی بود تا، بلافاصله، اختلافها را به مرحله انفجاری برساند و ظرف چند ماه خمینی را به برکناری «ثمره عمر»ش وادار کند. بدین ترتیب مسأله «رهبری» بعد از خمینی هم - که ظاهراً تنها مسأله حل شده رژیم بود - به انبوه مشکلات دیگر رژیم در رأس هرم اضافه شد. حالا، در اوج «دعوی گرگها»، خمینی از مجمع گرگها می‌خواهد که هم مسأله رهبری آینده رژیمش را حل کنند، هم به مشکل «تمرکز مدیریت» در قوه مجریه و قضاییه و در رادیو و تلویزیون جواب بدهند و هم سهمی برای یک نهاد من‌درآوردی دیگر به نام «مجمع تشخیص مصلحت» در نظر بگیرند. «بازنگری قانون اساسی» هیچ معنای دیگری جز چاره‌جویی موقت برای تضادهایی که در «بالا» به حد وخامت رسیده‌اند، ندارد.

این امر خود نشان می‌دهد که آن چه در نظامهای مبتنی بر قانون، اساس

تنظیم رابطه بین اعضای جامعه قرار می‌گیرد - و به همین ملاحظه «قانون اساسی» خوانده می‌شود - در نظام استبداد مطلقه مذهبی خمینی ساخته، مفهومی بی‌مصرف و بی‌معناست. نه «قانون» است و نه هیچ گاه می‌تواند «اساسی» تلقی شود. دست بالا نوعی «نظامنامه داخلی» برای خدمتگزاران و گماشتگان خمینی است که حتی به درد جانشین فرضیش هم - هر که باشد - نمی‌خورد. چنین نظامنامه‌یی البته ربطی به «ملت» ندارد و آوردن فصلی با عنوان «حقوق ملت» در آن، تعارف شاه عبدالعظیمی بی‌مزه‌یی از سوی آخوندهای عوام فریب «خبرگان»، به اقتضای فضای جوشان اوایل انقلاب بوده است. خمینی در همان اوایل، با گفتن این که اگر هر ۳۶ میلیون نفر مردم ایران بگویند آری، من می‌گویم نه، خود نخستین گام را برای رفع این سوء تفاهم بزرگ برداشت. سال پیش خامنه‌ای، با وقاحتی شایسته سرعمله‌های خمینی، گفت که اصلاً مردم چه حقی دارند راجع به قانون اساسی نظر بدهند؟ امروز، اما، سخنگویان باغ وحش حاکمیت، در انکار حق مردم در تعیین سرنوشت خود، دیگر به گفتن یکی دو جمله قانع نیستند؛ آخوندوار روده درازی می‌کنند. یزدی، سخنگوی ارتجاع سنتی و گماشته خمینی در «شورای بازنگری»، در مصاحبه با روزنامه رسالت ۲۵ اردیبهشت هیچ حرف نزدیدی در این زمینه باقی نگذاشته است. می‌گوید «در حکومت اسلامی اگر اکثریت مردم رأی بر واگذاری حاکمیت به شخص را بدهند، اگر این شخص متصل به رأی خدا [!] نباشد، بیهوده و باطل است ولو همه مردم هم رأی داده باشند»، و تکرار می‌کند «رهبری در حکومت اسلامی انتخابی نیست، این جور نیست که مردم انتخاب بکنند. رهبری در اساس و زیربنای حکومت با انتصاب الله تعالی است». و باز، لابد برای آن که مخاطبانش خوب بفهمند با چه جانور بی‌مغز عقب افتاده‌یی سر و کار دارند، یاد آوری می‌کند که «مشروعیت سه قوه و حتی شورای نگهبان در گرو رهبری است. البته در احراز پست رهبری مردم نمی‌توانند خود به کسی این مسئولیت را بدهند... بنا بر این حق واگذاری را مردم ندارند. اصل حکومت را باید کسی که حق حکومت دارد واگذار نماید». این، از بابت «حقوق ملت» که، انصاف باید داد، با حقوق گوسفندان در یک واحد دامداری کاملاً برابر است! سخنگوی ارتجاع البته حقوق صاحب گوسفندان را هم مسکوت گذاشته است. می‌فرماید «رهبر، در حکومت اسلامی، می‌گوید من به عنوان حاکم و به عنوان رهبر می‌گویم این کار را بکن یا این کار را نکن، باید به جبهه بروی یا جنگ را تمام کنید؛ باید این پول را پرداخت نمایی یا پرداخت ننمایی. رهبری می‌تواند حکم دخالت و تصرف را صادر نماید. به عبارت دیگر رهبر آن کسی است که ولی امر است، یعنی می‌تواند در اموال، اعراض و نفوس تصرف کند، یعنی در همه شئون مردم حق تصرف دارد».

«امیدامت و امام» هم «تواب» شد

د - ناطقی

خمینی، پس از نیش و کنایه‌های بسیاری که در پیامهای خود (در سوم اسفند خطاب به روحانیت و در دوم فروردین خطاب به مهاجرین جنگی) به منتظری زد و نتیجه‌ی نگرفت، سرانجام در نامه‌ی به او به تاریخ ۶ فروردین، که متن آن منتشر نشد، به وی دستور کناره‌گیری از سمت قائم مقام رهبری را داد. خمینی در پیام دوم فروردین گفته بود «نفوذیها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه می‌زنند» و «من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ کس، در هر مرتبه‌ی که باشد، عقد اخوت نبسته‌ام... ما باید عشقمان به خدا باشد نه تاریخ. کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول‌خورده، که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند، از این حرکات دست برندارند مردم ما آنها را بدون هیچ گونه گذشتی طرد خواهند کرد» (همه تأکیدها از نگارنده است). برای منتظری مشکل نبود که دریابد منظور خمینی از «ساده اندیشان موجه» و «ناآگاهان گول‌خورده» چه کسی است، چرا که خود او بود که در نامه‌اش (به تاریخ ۲۴ مرداد ۶۷) به چند تن از دژخیمان، که از طرف خمینی مأمور قتل عام زندانیان سیاسی شده بودند، زیان بخش بودن چنین اقدامی را برای موجودیت و آینده رژیم یادآور شده و گفته بود که «من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم». بعد آخوند انصاری، از اعضای دفتر خمینی، در جلسه «تحلیل سیاسی» در دانشگاه تهران توضیح داد که منتظری در مواردی در برابر خمینی بر نظر خود پافشاری می‌کرده (از جمله در ماجرای مهدی هاشمی) و به ویژه در نحوه برخورد با منتقدان و مخالفان خودی خواهان مدارا بوده است. به هر حال خمینی، هم چنان که در مورد سایر متحدان منضوب خود عمل کرده بود، منتظری را هم

این مهملات توصیف دست و پا شکسته‌ی از مشخصات یک نظام برده‌داری است. خمینی هم خود را «مأمور به وظیفه» برقراری چنین نظامی در کشور ما، یا هر کجا که بتواند، می‌دانسته و می‌داند و این امر را بارها، به صد زبان، بیان کرده است. اشکال کارش این است که چنین نظامی حتی در عهد اسپارتاکوس هم به آسانی در جامعه بردگان جا نمی‌افتاد، چه رسد به اواخر قرن بیستم در جامعه‌ی که بزرگترین قیام توده‌ی را، برای در هم کوبیدن یک نظام مدرن استبدادی، پشت سر گذاشته است. به هر حال تکلیف رژیم خمینی با مفاهیمی مثل «قانون اساسی»، «حقوق ملت»، «حق تعیین سرنوشت» و... روشن است. اما تکلیف ولگردان سیاسی، گنده‌گوهای بی‌عمل، آزادیخواهان سالنی، دموکراتهای نمایشی، ملت خواهان مصلحتی، میهن پرستان موسمی و دلالان «حقوق بشر»ی چی؟ همانها که در حرف سنگ «حاکمیت مردم» را به سینه می‌زنند ولی در عمل، در سر هر بزنگاه مهم، به ویژه به هنگام رویاروییهای مستقیم مقاومت انقلابی با رژیم، به پشتیبانی خمینی و باند جنایتکارش بر می‌خیزند و همین برده فروشان بی‌حیثیت را تلویحاً به عنوان سمبل «حاکمیت ملی» می‌پذیرند؟ آیا جز این است که کثافت رژیم خمینی اندک اندک سراپای اینها را هم آلوده و اینک رژیم و این گونه «مخالفان» نمایشش سر و ته یک کرباس شده‌اند؟

مردم ستم‌دیده و تحقیر شده ما ده سال است «قانون اساسی» واقعی خمینی را، از خلال عملکرد ننگین این رژیم ضد انسانی تجربه می‌کنند و تا کنون بهای سنگینی برای این تجربه تحمیلی پرداخته‌اند. از همین روست که جنبش مقاومت عادلانه مردمی خود را متعهد کرده است که تمامی هیکل گند گرفته این رژیم را در «قانون اساسی» اش - چه اصلاح شده، چه اصلاح نشده - بپیچد همه را یک جا، برای همیشه، به گور بسپارد.

«شورا»

و اداری کرد ابتدا خودش را خوار و خفیف کند، عظمت و نقش بی‌همتای امام را شهادت بدهد و سپس به مجازاتی که برایش تعیین شده است گردن بگذارد: منتظری در استعفانامه‌اش ضمن اعلام ناتوانی خود در ایفای نقش قائم مقام رهبری و اعلام وفاداری به خمینی، از او اجازه خواست که مثل یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه به تدریس و ... مشغول باشد.

دلایل برکناری منتظری

منتظری در همین نامه، که متن آن روز هشتم فروردین از رادیو رژیم پخش شد، گفته بود: «از همه خواهران و برادران تقاضا می‌کنم مبدا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم، به بهانه حمایت از من، کاری انجام دهند و یا کلمه‌یی بر زبان جاری نمایند». چند روز بعد همه روزنامه‌های رژیم در سرمقاله‌های متعدد و متوالی خود، به برشمردن عیبهای منتظری و ضرورت برکناری وی پرداختند، در حالی که در آبان ماه گذشته، وقتی روزنامه جمهوری اسلامی مطالب عنوان شده در نامه «یکی از بزرگان به یکی از مسئولین» را ناشی از عدم اطلاع آن «بزرگوار» (بدون ذکر نام منتظری) دانسته بود، خلخالی مطالب آن مقاله را «اهانت به نایب مقام رهبری» خواند و ۷۰ تن از نمایندگان مجلس رژیم در نامه‌یی به خامنه‌یی، به عنوان صاحب امتیاز روزنامه، مقاله مذکور را به نوشته معروف «رشیدی مطلق» تشبیه کردند و از وی خواستند که تکلیف مردم را با این روزنامه روشن کند.

برخی از انتقادهایی که از سوی مطبوعات رژیم نسبت به منتظری صورت گرفته از این قرار است: روزنامه کیهان دهم فروردین دو ضعف اساسی برای منتظری برشمرد. یکی عدم تحمل لازم و تعجیل در قضاوت، بدون در نظر گرفتن همه جوانب امر، و دیگر عدم بصیرت و تیزبینی نسبت به اطرافیان و کانونهای مغرض و خائن ارتباطی و خبری. به نظر مقاله نویس، «تأسف بارتر از همه» در مورد منتظری، عدم توجه وی به سفارش و تأکیدهای خمینی، پس از جریان مهدی هاشمی، در «اصلاح بیت و اطرافیانش» بود.

روزنامه اطلاعات در سرمقاله ۱۴ فروردین، برکناری منتظری را «قبول جام زهرآلود دیگری» از طرف خمینی دانست و از «فاقد صلابت بودن» منتظری به عنوان ضعف وی یاد کرد. همین روزنامه در شماره ۱۹ فروردین، منتظری را «فاقد تیز هوشی سیاسی و قدرت شناخت و قاطعیت انقلابی و سیاست و فراست کافی» خواند و در شماره ۲۰ فروردین یادآوری کرد که، آن چه از سوی منتظری به عنوان خطری «انقلاب» را تهدید می‌کرد، انتقادهای وی نبود، آن بود که راه حل عملی و

جامع برای مسائل رژیم را دخالت دادن لیبرالها در مدیریت کشور می‌دانست. به نظر روزنامه رسالت اشکال کار منتظری افشای پاره‌یی مطالب بود، که فقط خواص باید از آن مطلع باشند. به علاوه آذری قمی در رسالت ۲۱ فروردین، «عطوفت و مهربانی» بیش از حد وی واعتمادش به بعضی از عناصر «منحرف و مخرب» را نقطه ضعفی دانست که «مرتب بزرگ می‌گشت و سرانجام راه خدمت به انقلاب اسلامی را در سمت قائم مقامی رهبر به روی وی می‌بست».

اما بالاخره آخوند انصاری در جلسه «تحلیل سیاسی دانشگاه تهران» تحت عنوان «رهبری و مصلحت نظام»، برخی از دلایل برکناری منتظری را - که ناشی از اختلاف نظرهای وی با خمینی بوده است - افشا کرد. اظهارات وی که در روزنامه کیهان ۲۴ فروردین چاپ شده است، حاکی از آن است که، به رغم ظاهرسازیهایی در مورد رابطه استاد - شاگردی و اطاعت از «ولی فقیه»، منتظری در ماجرای مهدی هاشمی، حتی به حکم دستگیری وی اعتراض داشته و به همین مناسبت برنامه درس و ملاقاتهای خود را تعطیل کرده بود. انصاری هم آن جا فاش کرد که خمینی به منتظری پیغام فرستاد که خود وی از وزارت اطلاعات بخواهد که به پرونده مهدی هاشمی رسیدگی کند، با این استدلال که (اگر تبرئه شود برای شما مسأله‌یی نیست، اگر مجرم بود می‌گویند شما خودتان پیشنهاد دهنده بودید و دامان شما از جریان پاک می‌شود، و اگر این کار را هم نمی‌کنید، سکوت کنید و بگذارید وزارت اطلاعات کار خودش را بکند». اما، بنا به گفته انصاری، در آن موقع منتظری پیغام داده بود که «من ایشان [مهدی هاشمی] را با تقواترین افراد در نظام می‌دانم». البته به یاد داریم که بعد از اعترافات تلویزیونی مهدی هاشمی، منتظری ناچار شد با ارسال نامه‌یی به خمینی، ارتباط دفتر خود با مهدی هاشمی را تکذیب کند و خواهان رسیدگی دقیق و بدون اغماض به جرایم او و سایر متهمان شود. در این اختلافات اخیر هم، آن طور که از مفاد نامه‌های افشا شده منتظری به خمینی بر می‌آید و انصاری هم به آن اشاره کرده است، موضوع اصلی نحوه رفتار با زندانیان سیاسی، به ویژه با هواداران مجاهدین خلق بوده که منتظری از عواقب قتل عام آنان بیمناک بوده است. علاوه بر آن، به قول انصاری، بعضی از اظهار نظرهای و انتقادهای دیگر منتظری از گردش امور رژیم هم به مذاق خمینی خوش نمی‌آمده است. به گفته انصاری، خمینی پس از آن که پیغامها فرستاد، سران رژیم را فرستاد و «حاج احمد آقا را بارها» فرستاد و نتیجه‌یی نگرفت، و بعد از آن که پیام سوم اسفند و دوم فروردین و اخطار و خط و نشانهای نه چندان سربسته او هم نتوانست منتظری را سر عقل بیاورد، به ناچار با ارسال نامه‌یی به منتظری خواهان استعفای او از سمت «قائم مقام رهبری» شد و سپس، در پاسخ استعفا نامه منتظری، به او نوشت که از اول هم

می دانسته است که وی برای مسأله رهبری طاقت و توان ندارد. در ضمن به او یادآور شد که از این پس فقط به درس و تعلیم بپردازد.

گرچه خمینی در نامه ها و پیامهایش، در حمله به منتقدان و مخالفان خود، سعی کرده همه آنها را با هم مخلوط و مرزهایشان را مخدوش کند، اما می توان گفت کسانی که زیر چتر منتظری جمع شده بودند، بیشتر مخالفان و منتقدان سیاسی خمینی از درون رژیم بوده اند، اگر چه بعضی از آنها، مثل مهندس بازرگان، سعی می کردند با دلایل شرعی و تفسیر قرآن سیاستهای خمینی را به باد انتقاد بگیرند. آن طور که از سخنان انصاری بر می آید، مخالفان جمع شده در زیر چتر منتظری شامل گروههایی از خانواده های اعدام شدگان، بعضی از «تواب» های آزاد شده و دار و دسته های میثمی و دکتر پیمان بوده اند. بنا بر بعضی قرائن آشکار، گروههایی از ایرانیان مقیم خارج کشور هم، که خواهان تضمینهایی برای بازگشت به ایران هستند، جزء همین «حواشی» قرار دارند. اما مخالفان خط فقهی خمینی - که او در پیامهایش به عنوان متحجرین، حجتیه ییها و کسانی که تهمت وهابی بودن به رژیم می زنند، از آنان یاد می کند - حساب جداگانه یی دارند. به هر حال در مجموع می توان گفت که منتظری به صورت محوری در آمده بود که مخالفان «خودی» گرد او جمع شده بودند و منتظری هم با آنها همدل و همراه بود، یا به تعبیر خمینی، آنان حرفهای خود را از دهان این «ساده اندیش موجه» می زدند.

حال پس از عزل منتظری و در پرتو اطلاعاتی که به همین مناسبت به دست آمده است، جا دارد نگاهی دوباره به پیامهای سوم اسفند و دوم فروردین خمینی بیندازیم و نگرانیهای او از اوضاع را بررسی کنیم و سپس به آثار و عواقب برکناری منتظری و رویدادهای اخیر - مسأله اصلاح قانون اساسی و «کشف شبکه جاسوسی امریکا» - بپردازیم و ببینیم آیا این اقدامها کمکی به تمرکز قدرت و حل مشکلات رژیم خواهد کرد یا نه.

پیامهای خمینی

نکات اساسی پیام سوم اسفند خمینی را می توان چنین خلاصه کرد: ۱ - حمله شدید به آن دسته از آخوندها که وی آنها را با عنوانهای گوناگونی مشخص می کند: مقدس مآب، تحجرگرا، مارهای خوش خط و خال، مقدس نمایان احمق، مروّجین اسلام امریکایی و دشمن رسول الله، افعیه ها، روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، مدرّسین نافهم، ساده لوحان بیسواد، دین فروش، روحانی نما، طرفداران جدایی دین از سیاست، کسانی که سر به آستان دربار می ساییدند، و حجتیه ییهایی که «چنان تیشه به ریشه

دین و انقلاب می زنند که گویی وظیفه یی جز این ندارند»، «علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی در حوزه ها فعالیت دارند» و «خون دلی» که او از دست آنها خورده، هرگز از سختیها و فشارهای دیگر نخورده است. خمینی آنها را متهم می کند که تهمت وهابیت به روحانیون زجرکشیده و تهمت کمونیست شدن به مسئولان نظام می زنند. ۲ - تأکید بسیار بر این که رژیم وی در تحقق آرمانهای خود، موفق بوده است. ۳ - انتقاد از کسانی که رژیم را ناموفق می دانند و با این اظهارات خود باعث «سستی نظام و سلب اعتماد مردم» و این احساس در «حزب الله عزیز» می شوند که «جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می کند». ۴ - تأکید بر سرکوب و ترحم نکردن نسبت به «دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام». ۵ - حمله شدید به لیبرالها و تأکید بر این که تا زنده است نخواهد گذاشت «حکومت به دست لیبرالها بیفتد». در همین زمینه است که، منتظری را، بدون ذکر نام، ساده اندیش و خوشباور می خواند و آدمی که برای رضایت چند لیبرال خودفروخته، با اظهار نظرهایش مرتکب عمل غلط و سرخوردگی حزب الله می شود. ۶ - به رغم همه حمله هایی که خود او به بخشی از روحانیت (مدرّسین نافهم، روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، مقدس مآبها و...) می کند، در همان حال نسبت به تبلیغات علیه «روحانیت»، برای نابودی «روحانیت و انقلاب توسط ایادی شیطان، که در تنگناها و سختی به سراغ مردم می روند که بگویند روحانیت سبب مشکلات و نارساییهاست»، هشدار می دهد. ۷ - تأکید بر این که معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری است و تخلف از آن را مجاز نمی شمارد و فقه اسلام را پویا می داند.

در پیام دوم فروردین، خمینی به تهدید شدیدالحن تری علیه مخالفان و منتقدان خود و «ساده اندیشان موجه» دست زد و یادآور شد که با «هیچ کس عقد اخوت» نبسته است و «اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده اند از این حرکات دست برندارند، مردم آنها را بدون هیچ گونه گذشتی، طرد خواهند کرد». البته با برکناری منتظری معلوم شد که چه کسی می بایست طرد شود، اما آن چه که در این پیام بیشتر به چشم می خورد، دو نکته است: یکی آن که خمینی، ظاهراً با توجه به خشم مردم از پیام قبلی خود - که در آن خواسته بود تمامی عملکردهای رژیم در سالهای گذشته را مثبت و اوضاع را بر وفق مراد جلوه دهد -، این بار خود نیز معترف شد که «چه کسی است نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و کمبود بر طبقه مستضعف فشار می آورد» و در عین حال یادآور شد که همه اینها برای «اسلام» بوده است. دیگر این که، با اشاره به بازگشت سفیران و نمایندگان سیاسی برخی کشورهای اروپایی - که بعد از ماجرای سلمان رشدی به کشورهای خود فرا خوانده شده بودند -، از این رویداد به عنوان

بازگشت با «سرافکندگی و خواری و ذلت» یاد کرد و از موضع بسیار حق به جانب و مقتدرانه دوباره مسأله «ایجاد حکومت جهانی اسلام» را «هدف عظیم انقلاب» دانست و تأکید کرد که «مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌یی مسئولین را از وظیفه‌یی که بر عهده دارند [ایجاد حکومت جهانی اسلام] منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین» را به دنبال خواهد داشت. کاملاً قابل درک است که وقتی که همه کارگزاران رژیم تلاش می‌کنند با گذاشتن مسئولیت ادامه جنگ و پذیرش قطعنامه به گردن خمینی، یقه خود را از دست مردم خلاص کنند، خمینی هم بخواهد با قالب کردن تصمیمهای خودش به عنوان انجام وظیفه‌یی مقدس و با تراشیدن یک هدف و آرمان پوشالی دیگر، اذهان را از مشکلات عظیم داخلی و از خشمی که متوجه شخص وی می‌باشد، منحرف کند. اما این مشکلات داخلی به درجه‌یی از وخامت رسیده بودند که، تنها چند روز بعد، با عزل منتظری و تصمیم به «اصلاح قانون اساسی»، سر باز کردند.

اصلاح قانون اساسی

قانون اساسی رژیم، که توسط «مجلس خبرگان» در سال ۵۸ تدوین یافت، هدفش انحصار قدرت در دست خمینی و قشر «روحانیت» و در نتیجه خالی کردن صحنه از گروههای سیاسی دگراندیش، به ویژه سازمانهای انقلابی، بود. این قانون به طور شتابزده، توسط جمع کوچکی که به طور عمده از فقها و آخوندها تشکیل شده بود، نوشته شد. سردمداران رژیم بارها این مسأله را به رخ منتقدان خود کشیده‌اند که در هیچ یک از انقلابهای دنیا به این سرعت، یعنی ظرف یک سال بعد از انقلاب، کارها «روال قانونی» پیدا نکرده است. اما گذشته از این که خمینی به همین قانون اساسی دست‌پخت خبرگان خود نیز وفادار نماند، خیلی زود غیر کارآمد بودن آن روشن شد که مهمترین تظاهر آن، حتی در طول سالهای جنگ، در امر قانونگذاری به چشم می‌خورد. گیر کردن لایحه مربوط به اصلاحات ارضی و مالکیت زمینهای کشاورزی در مجلس و مسکوت ماندن بخشی از آن را می‌توان به عنوان یکی از اولین نمونه‌ها یاد کرد. بد نیست به خاطر بیاوریم که در ۱۳ خرداد سال ۶۶ که مسأله اختلاف مجلس و شورای نگهبان، به طور صریح و علنی، هم توسط رفسنجانی رئیس مجلس و هم توسط امامی کاشانی در مصاحبه‌هایی مطرح شد. امامی کاشانی بیلانی از لوایح تأیید نشده از سوی شورای نگهبان را ارائه داد و در همان جا شرح داد که چرا ده لایحه از مهمترین لوایح رژیم، مثل لایحه زمینهای موات، لایحه تأمین و توزیع کالا، لایحه تشدید مجازات محکومان و گرانفروشان و... را شورای نگهبان تأیید

نکرده است.

در مورد اصلاح یا افزودن متمم، در هیچ اصلی از قانون اساسی رژیم این امر پیش‌بینی نشده است. تنها در اصل پنجاه و نهم آن آمده است که «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد». به هر حال مسأله برکناری منتظری که قرار بود خلا بعد از خمینی را برای تداوم ولایت فقیه پر کند، مسأله اصلاح قانون اساسی را - که در چند ماه گذشته زمزمه‌هایی در مورد آن شنیده می‌شد - در دستور روز قرار داد. تا کنون وقتی کارگزاران رژیم با تفسیر و تعبیرهای خود از قانون و اختیارات خویش، به سر و کله هم می‌زدند و تن به مصالحه نمی‌دادند، مسأله با پادرمیانی خمینی به صورت موقت حل می‌شد. اما وقتی خمینی مرده باشد و ولی فقیه دیگری هم در کار نباشد رژیم چه باید بکند؟ بالاخره رژیم ناگزیر است راهی برای ادامه حیات و گردش امور بیابد. در واقع می‌توان گفت که خود خمینی با پیش کشیدن «ولایت فقیه» و با فشاری در تحقق آن و تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری فردی در همه امور - که مغایر با تثبیت یک سیستم حکومتی مبتنی بر قانون و سازماندهی حقوقی و سیاسی است - رژیمش را پیشاپیش بی‌آینده کرده بود. هر گونه اصلاحی هم که در حال حاضر در قانون اساسی رژیم صورت گیرد، باز ناشی از شرایط روز و تحت تأثیر نیازهای فوری و اضطراری و، مهمتر از همه، تحت تأثیر و در سایه حضور خمینی است، که خود به خود پس از مرگ وی به درد ادامه حیات رژیم نخواهد خورد. اما ترکیب کسانی که خمینی برای بررسی و اصلاح قانون اساسی انتخاب کرده و نیز مدت کوتاهی که برای این امر در نظر گرفته است (۲ ماه) خود نشان دهنده این است که از این شورا جز «شیر بی‌یال و دم و اشکم» دیگری نمی‌تواند بیرون بیاید. در این هیأت آذری قمی و محمد یزدی از باند رسالت و گروهی از فقهای شورای نگهبان، که در جناح «رسالتی»ها قرار می‌گیرند از یکسو و از سوی دیگر موسوی خوئینی‌ها و میر حسین موسوی قرار دارند. باید توجه داشت که وقتی قرار است قوانین رژیم، به گفته خمینی منطبق بر «فقه سنتی و اجتهاد جواهری» باشد، در شورایی که برای «بازنگری» قانون اساسی رژیم تعیین شده است، جناح «رسالتی»ها وزنه سنگین‌تر را تشکیل می‌دهند، همان جناحی که خمینی در انتخابات سال گذشته، بدون ذکر نام، آنها را مرفهین بی‌درد و مروجین اسلام امریکایی نامید، و منشعبین از «جامعه روحانیت مبارز» هم «فلسفه اعلام وجود خود را... فاصله گرفتن و مبارزه کردن با اسلام مرفهین بی‌درد...» ذکر کرد (کیهان ۱۵ فروردین ۶۷). به هر حال باید توجه داشت که بعضی از افراد این جناح قبلاً با اصلاح قانون اساسی مخالفت کرده‌اند (مثل محمد یزدی) و برخی دیگر هم با ادغام

معلوم نیست چه مهره‌هایی از «نهادهای انقلابی» رژیم و کسانی که به «مسئولین دسترسی داشته‌اند» دستگیر شده‌اند (۱)، ولی، به هر حال اگر اعلام کشف شبکه جاسوسی، فقط طرحی برای سرکوب مخالفان نبوده و واقعیت داشته باشد، چند احتمال را می‌توان مورد توجه قرار داد. یکی این که همزمانی اعلام دستگیری این شبکه جاسوسی، که «نداشتن سابقه ذهنی چپ» هم جزء ویژگی افراد آن بوده است، با ورود هیأتی از شوروی به ایران، از جمله برای تبادل نظر در مورد موافقتنامه‌هایی که «قرار است در سفر آینده رفسنجانی به شوروی به امضا برسد» (رادیو رژیم، ۷ اردیبهشت) می‌تواند برای ناظران سیاسی «علاقمند» به مسائل ایران بی‌معنا نباشد. یعنی اگر واقعاً کسانی در ارتباط و همکاری با سازمان جاسوسی آمریکا بوده باشند و خود رژیم به تنهایی این شبکه را کشف کرده باشد، اعلام خبر آن همزمان با حضور یک هفته‌ای هیأتی از شوروی در ایران و اعلام خبر سفر آتی رفسنجانی به شوروی، بی‌معنی نیست و در واقع نوعی فشار روی غرب (به ویژه آمریکا) می‌تواند تلقی شود. هم چنین اعلام این خبر توسط رفسنجانی می‌تواند با هدف دو گانه‌ی صورت گرفته باشد. یکی این که رفسنجانی که خود از معماران سیاست نزدیک شدن به آمریکا است، در این موج «غرب ستیزی» جدید خواسته است از گذشته فاصله بگیرد و خود را همراه با «جریان» و در خط اطاعت کامل از «امام» نشان دهد. رفسنجانی بده بستان با آمریکاییها را، تا آن مقدار که افشا و اعتراف شده، در زمان سفرش به چین و ژاپن، در تیرماه ۶۴ (همزمان بود با ربوده شدن یک هواپیمای مسافربری آمریکا، و تماس آمریکاییها با وی برای کمک به رهایی مسافران)، آغاز کرد. یک سال بعد، با سفر مکارلن به تهران و معاملات پنهانی اسلحه این ارتباط پیشرفت تازه‌ی کرد، ولی «اطرافیان» منتظری با افشای این روابط مخفیانه از طریق نشریه لبنانی الشراع کاسه کوزه‌ها را به هم ریختند و مهدی هاشمی هم سر خود را به خاطر آن به باد داد. تلاش برای بازسازی با آمریکا، پس از پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ از سوی رژیم، دوباره شدت گرفت. حتی کمی قبل از اعلام رسمی قبول آتش‌بس، رفسنجانی در یک کنفرانس خبری (روزنامه اطلاعات ۱۲ تیر ماه ۶۷) گفت «سابقاً این روش ناصحیحی بوده که، برای جذب نیروهای انقلابی، ما برای دشمنان دشمن درست می‌کردیم، یعنی کشورهایی که می‌توانستند بی‌تفاوت باشند، آنها را رو به روی خود و در حال عداوت با خود قرار می‌دادیم... سیاست خارجی ما به گونه‌ی خواهد بود که بی‌جهت میدانها در اختیار دشمن قرار نگیرد... و وزارت خارجه مأمور است این راه صحیح را دنبال کند». اما بعداً معلوم شد که کنار گذاشتن «نیروهای انقلابی» برای دنبال کردن «راه صحیح» دشمن نتراشیدن، راه چندان آسانی نیست. توصیه اخیر رفسنجانی به فلسطینیان در مورد کشتن اتباع آمریکا و انگلستان و فرانسه برای

اختیارات نخست‌وزیر در اختیارات ریاست جمهوری مخالفند. مهم‌تر از همه این که در مورد مسأله رهبری مشکل بزرگی که روی کرده و بر سر آن اختلاف است این است که در قانون اساسی رژیم رهبر باید مرجع تقلید باشد و حالا گویا قرار است مسأله مرجعیت از رهبری تفکیک شود و «مجتهد بودن» برای احراز مقام «رهبری» کافی باشد. آن طور که مقاله‌نویس روزنامه جمهوری اسلامی (شماره ۱۳ اردیبهشت) خبر می‌دهد، بنابر اطلاعاتی که وی دریافت داشته، خمینی تصریح کرده است که «شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان سراسر کشور کفایت می‌کند».

«کشف توطئه»

روز جمعه اول اردیبهشت، رفسنجانی در نماز جمعه از کشف و دستگیری یک شبکه جاسوسی «سیا» خبر داد. در ۶ اردیبهشت، وزیر اطلاعات رژیم، در یک کنفرانس خبری در این مورد، ضمن تأکید بر این که رژیم بدون استفاده از کمک اطلاعاتی هیچ کشور خارجی توانسته است چنین تعدادی از جاسوسان آمریکایی را کشف کند، گفت: «شیطان بزرگ آمریکا و سازمان جاسوسی آن، سیا، سعی می‌کنند با برنامه‌ریزی در درازمدت... و با بزرگ کردن نقاط ضعف و دست گذاشتن بر روی مشکلات ناشی از هشت سال ادامه جنگ تحمیلی و ده سال درگیری با استکبار و نیز با اشاعه فرهنگ غربی و فساد و بی‌بندوباری و ترویج روحانی‌نماها، با اسلام ناب محمدی مبارزه، و فرهنگ حاکم بر جمهوری اسلامی ایران را به تدریج کم‌رنگ و بی‌رنگ کرده جایش را به اسلام آمریکایی بدهند». آن چه وزیر اطلاعات رژیم برای «اهداف بلندمدت شیطان بزرگ» از ایجاد یک چنین «شبکه جاسوسی گسترده» ذکر می‌کند همان مواردی است که در پیامهای اخیر خمینی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته بود. یعنی از این پس هر کسی که از مشکلات حرف بزند این خطر را برای خود می‌خرد که در مظان اتهام جاسوسی برای آمریکا قرار بگیرد و هر آخوندی هم که مخالف خط فکری خمینی باشد، می‌تواند برچسب «جاسوس آمریکا» بخورد و به همین عنوان مجازات شود.

وزیر ساواک رژیم در مورد ویژگیهای افرادی که سازمان جاسوسی آمریکا، برای به کار گرفتن در این «شبکه جاسوسی» مورد توجه قرار می‌داده است، گفت: «روحانی بودن، داشتن شغل مهم در نهادهای انقلابی و نداشتن سابقه ذهنی چپ و امکان تماس با مسئولین از ویژگیهای انتخاب این افراد بوده است». معنی حرف وزیر ساواک رژیم این است که این بگیر و ببندها تا «روحانیون»، «نهادهای انقلابی» رژیم و تاجم کسان که «امکان تماس با مسئولین» را داشته‌اند پیش رفته است. هنوز

انتقام‌گیری از اسرائیل و تخریب مؤسسات کشورهای غربی و... به خوبی نشان می‌دهد که این آخوند سیاست‌باز «واقعگرا» و «معتدل» مورد پسند غرب گاه مجبور است برای آرام کردن «نیروهای انقلابی» از همه «افراطیها» تندتر برود. اما در زمینه بازسازی روابط رژیم با امریکا، آن چه در مرکز توجه هر دو طرف قرار دارد، بازسازی نیروهای مسلح است و از نظر امریکاییها، ارتش از «آشنایان» قدیمی و قابل اعتماد شمرده می‌شود. بی‌جهت نبود که پس از عملیات فروغ جاویدان، با این که گله‌های سپاه پاسداران و بسیجیها در این عملیات کشته شده بودند، لوحه‌های تقدیر و سپاس خمینی به هوانیروز و نیروی هوایی تعلق گرفت و افسران ارتش ترفیع درجه یافتند. سیاستی که رفسنجانی مأمور پیشبرد آن شده بود، سیاست ادغام سپاه و ارتش با برتری ارتش بود. او، در مقام جانشین فرمانده کل قوا، در ۱۶ خرداد ماه سال ۶۷ گفته بود: «موضوع اصلی دوم این است که بایستی سازمان مناسبی برای نیروهای مسلح تأسیس شود. در این رابطه ارتش دارای یک سری سازمان تثبیت شده قدیمی است و یک سری کارهایشان نیز با سپاه یکی است بایستی سازمان این دو نیرو یکی شود». اگر بخواهیم باز هم به عقب‌تر برگردیم، می‌توانیم به «انتقاد از خود» محسن رضایی در تلویزیون، پس از شکست فاو، اشاره کنیم که تماماً در جهت برجسته‌کردن نقش ارتش بود. اما بروز ناراضیهای علنی و غیر علنی در سپاه و پخش این خبر که پوسترهایی از رفسنجانی بر متنی از پرچم امریکا توسط سپاه در تهران چاپ شده، فشاری از سوی «نیروهای انقلابی» رژیم بود که سرانجام سبب شد لایحه انحلال وزارت سپاه و وزارت دفاع و تشکیل یک وزارتخانه جدید موقتاً برای ۶ ماه (از زمان ارائه به مجلس) مسکوت بماند.

رژیم سیاست خارجی خود را برای بازسازی رابطه با امریکا، بدون ملاحظه رنجش «حزبالله» فعال کرد. البته در این زمینه هم، مثل موارد دیگر، اتفاق نظری در درون رژیم وجود نداشت و به ویژه نخست‌وزیر و وزیر کشور رژیم به گسترش روابط با غرب معترض بودند. اما به رغم این مخالفتها و از آن جا که به قول ولایتی (در مصاحبه با روزنامه رسالت ۳۰ فروردین) «همواره مسائل اساسی سیاست خارجی پس از طرح در [جلسه] سران سه قوه با اطلاع و کسب رهنمود» از خمینی «در هر اقدام مهم، اعم از فعل یا ترک فعل»، صورت گرفته و «حتی یک مورد بدون اجازه» خمینی نبوده است، وزارت خارجه رژیم چهار نعل به سمت تجدید روابط با امریکا می‌ناخت. حتی لاریجانی، معاون ولایتی، آمادگی رژیم را برای دست برداشتن از «آنتاگونیسم» با غرب و پذیرفتن نقش ژاندارم منطقه اعلام کرد (مجله آدینه، مهر ۶۷). ناراضی حزب‌الله دلخون از پیمان‌شکنی «امام»، که هنوز پذیرش آتش‌بس را هضم نکرده با سیاستهایی رو به رو شده بود که تا چند ماه پیش عکس آنها را آرمان

خود می‌دانست، و نیز انتقادها و اظهار مخالفتهایی که، از جهت دیگر از عملکردها و «اشتباهات گذشته» صورت می‌گرفت همه دست به دست هم دادند و اقتدار خمینی را لرزان کردند. این بود که خمینی را واداشت تا آن فتوای رسوا و ننگین را برای قتل سلمان رشدی صادر کند و با یک چرخش ناگهانی، به خاطر حفظ اقتدار خود، همه کارگزارانش را سنگ روی یخ و بعضی را هم «دراز» بکند. یکی از قربانیان چرخش سیاست خمینی، محلاتی، نماینده رژیم در سازمان ملل متحد، بود که در اواخر سال گذشته زمزمه برکناری و زندانی و شکنجه شدن وی انتشار یافت و رادیو رژیم در ۸ فروردین سال جاری، خبر استعفای او را از سوی نمایندگی رژیم در سازمان ملل گزارش داد. قربانی بعدی لاریجانی، معاون وزیر خارجه در امور امریکا و اروپا، بود که نشریه انگلیسی تهران تایمز (چاپ تهران) خبر استعفای او را با یک هفته تأخیر در هفته اول فروردین، داد. لاریجانی در دستگاه سیاست خارجی رژیم آن قدر اعتبار داشت که یکی از اعضای هیأت حامل پیام ویژه خمینی برای گورباچف بود. به نظر می‌رسد که موج ناراضی «درونی» رژیم آن قدر شدید بوده که لاریجانی امکان مانور زیادی نداشته، و یا این که عرصه را چنان تنگ دیده که ترجیح داده است عجلتاً دنبال کردن تلاش برای ژاندارم شدن را رها کند (۲). این آن موجی بود که رفسنجانی هم نمی‌توانست در مقابل آن مقاومت کند. از این رو برای جبران عقب ماندگی از جریان اخیر، به قیمت بی‌حیثیتی خود در افکار عمومی و محافل رسمی غرب، در روز جمعه ۱۵ اردیبهشت «روز قدس»، مبادرت به آن «شکر خوردن» کرد و به فلسطینی‌ها رهنمود داد که برای به زانو در آوردن اسرائیل در مقابل هر کشته‌یی که می‌دهند ۵ تن از اتباع امریکا و فرانسه و انگلیس را هر کجا گیر آوردند بکشند و در تأسیسات آن کشورها، در هر جا که دستشان رسید خرابکاری کنند و دست به هواپیما ربایی و گروگان‌گیری بزنند. رفسنجانی به خوبی می‌دانست که این اظهارات او واکنشهای شدیدی را در کشورهای غربی بر خواهد انگیزد. او با برانگیختن این حمله‌ها علیه خود، در واقع می‌خواهد به «نیروهای انقلابی» خودی نشان بدهد که از گذشته فاصله گرفته و حاضر است این دفعه، برای رضای خاطر و «جذب» آنان، «بی‌جهت برای کشور دشمن تراشی» بکند. رفسنجانی از آن رو به این مانور نیاز دارد که هنوز کارآمدترین مدیران رژیم به حساب می‌رود و از سوی برخی عناصر و باندهای رژیم، مثل خامنه‌ای و روحانیون و روحانیت مبارز، نامزد ریاست جمهوری شده است. به این جهت نیازمند آن است که موقعیت خود را در این آشفته بازاری که خمینی به راه انداخته، مستحکم کند و از حمایت گروهها و باندهای مختلف رژیم، به ویژه «حزبالله عزیز»، برخوردار شود. این احتمال هم هست که رفسنجانی با قرار گرفتن در کنار تندروهای رژیم، خواسته است ضمن برآوردن آن

نیاز به حمایت «داخلی»، غرب را هم دلوپس و نگران از دست رفتن «تنها شانس موجود» و پل ارتباطی برای زمان بعد از خمینی بکند و آنها را به تعجیل در دادن امتیازهایی وادارد. امتیازهایی مثل بازپس دادن بخشی از داراییهای بلوکه شده ایران در امریکا به رژیم، و یا برداشتن تحریم تسلیحاتی، حتی اگر پس از انتخاب شدن رفسنجانی به ریاست جمهوری صورت گیرد، می‌تواند موقعیت او را در سمت جدید مستحکم کند.

یک مصلحت کلی رژیم را هم نمی‌توان از نظر دور داشت و آن این که گرچه کنار گذاشتن منتظری لطمه شدیدی به اعتماد «حزب‌الله عزیز» نسبت به خمینی زده است که با گذشت زمان آثار آن ظاهر خواهد شد، اما کنار گذاشتن مهره‌یی مثل رفسنجانی، آثار حاد و فوری در دستگاه اجرایی رژیم به وجود خواهد آورد، و این خود می‌تواند به از هم گسیختگی اوضاع و خارج شدن کنترل آن از دست رژیم منجر شود. از این نظر برای «مصلحت نظام» لازم است او هم چنان به عنوان مهره‌یی معتبر اما مطیع برای خمینی حفظ شود. در واقع خمینی برای پیشبرد اهداف خود، با وضع فوق‌العاده و خیمی که در پیش رو دارد، دستش در کنار زدن مجریان درجه یک رژیمش چندان باز نیست و به وجود مهره‌یی مثل رفسنجانی نیاز فراوان دارد.

عواقب اقدامات اخیر خمینی

برکناری منتظری گرچه در ظاهر کانون مخالفتی را که در داخل رژیم علیه عملکرد خمینی در حال شکل‌گیری بود از بین برد، اما اثر منفی این اقدام — گذشته از این که به صورت شورش و زد و خورد در نجف آباد ظهور کرد و سرکوب شد — در مجموع به زیان خمینی است. دست‌اندرکاران تبلیغات و «مقلدین» خمینی هم به برخی عوارض منفی این اقدام و بازتاب آن در بین «مردم» اشاره کرده‌اند. از جمله روزنامه جمهوری اسلامی، که بیشتر از همه در خط شخص خمینی گام برمی‌دارد، در سرمقاله شماره ۲۴ فروردین نوشت: «نفوذیها تلاش می‌کنند تحلیل‌های مغرضانه خود را به خورد مردم بدهند. این تلاش دقیقاً روی این نکته متمرکز شده است که نظام جمهوری اسلامی [یعنی خمینی] نتوانست حتی یک نفر [یعنی منتظری] را که "انتقاد" می‌کرد تحمل کند، زیرا او "حرف دل مردم" را می‌زد». ملاحظه می‌شود که ماجرا به نفع خمینی تمام نشده است و «نفوذیها» آتوی بهتری برای تبلیغ علیه خمینی به دست آورده‌اند. روزنامه اطلاعات ۱۵ فروردین هم در سرمقاله خود هشدار می‌دهد که «باید هشیار بود که مخالفان تاریخی و سنتی خط فقهی امام... مبارزه خود با امام و خط فقهی امام را این بار از طریق مبارزه با آیت‌الله منتظری و

کسی که "حاصل عمر امام" بوده و امام خمینی شدیداً به او علاقمند است و او را فقیه عالیقدر حوزه خوانده است، دنبال نکنند. هم چنان که ممکن است کسانی به بهانه دفاع از آیت‌الله منتظری، همین قصد سوءاستفاده را داشته باشند». با این حساب می‌توان نتیجه گرفت که خمینی با سرکوب ولیعهد خود و جراحی یک کانون مخالفت — که نگران بود از کنترلش خارج شود — حالا دهها کانون بالقوه و بالفعل مخالفت به وجود آورده است. اما برکناری منتظری، برای نیروهایی که نگهدارنده اصلی رژیم هستند و بدنه رژیم را تشکیل می‌دهند، یعنی همان بسیجیها و حزب‌اللهیهای که برای اجرای دستورات خمینی باید در صورت لزوم بکشند یا کشته شوند، نمی‌تواند امری پایان یافته باشد (هم چنان که آثار آتش‌بس پایان نیافته است)، چرا که بعد از نزدیک به ده سال که منتظری «آیت‌الله‌العظمی و امید امت و امام» نامیده می‌شد، حالا هم منتظری و هم خمینی یک‌دفعه، چشم در چشم «امت حزب‌الله»، می‌گویند در تمام این مدت آنها را تحمیق کرده و جنس قلابی به آنها قالب کرده‌اند. منتظری اعتراف می‌کند که از اول نمی‌خواست قائم مقام رهبری شود، چون این امر از طاقت او خارج است و خمینی می‌گوید من هم از اول می‌دانستم تو به درد این کار نمی‌خوردی. «امت حزب‌الله»ی که آن همه به او گفته بودند «صلح بین اسلام و کفر معنی ندارد» و «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، هنوز از سرخوردگی ناشی از «پیمان شکنی» و تسلیم شدن «امام» بیرون نیامده، ناگهان می‌بینند که کلاه گشاد دیگری سرش رفته است. حالا می‌بینند که نه منتظری لایق آن بوده که به او امید ببندد و نه به هیچ یک از حرفها و وعده‌های خمینی می‌توان اعتماد کرد. آن دسته از «مقلدین خمینی» هم که منتظری را هنوز قابل اعتماد و اتکا می‌دانند، حتماً او را در این ماجرا مظلوم خواهند یافت و به این نتیجه خواهند رسید که خمینی نه انصاف دارد، نه رحم و نه شرم و حیا. همین عوامل است که خمینی را واداشته با اعلام «کشف شبکه جاسوسی امریکا» که تا «نهادهای انقلابی و کسانی که به مقامات دسترسی داشتند» گسترده بوده است، حالا سرکوب عریان را در مورد نیروها و حامیان معترض خود نیز به کار گیرد. این گفته وزیر ساواک رژیم که امریکاییها با ترویج روحانی‌نماها (مثل مبارزه بیولوژیک با آفات نباتی که با تکثیر حشره‌یی مفید آنها را به شکار حشرات زیان‌بخش می‌فرستند) قصد مبارزه با اسلام ناب محمدی را داشته‌اند، خود نشان‌دهنده هدف و برنامه خمینی برای گسترش سرکوب در بین آخوندهای مخالف می‌باشد. در ابتدای قدرت گرفتن، خمینی هر انتقادی را، به بهانه این که «توطئه است و می‌خواهند روحانیت را از صحنه خارج کنند» سرکوب می‌کرد، حالا سرکردگی مخالفان در بین نیروهای خودش را «حاصل عمرش» عهده‌دار شده و در «حوزه‌ها» و «نهادهای انقلابی» است که گزمه و داروغه‌هایش به شکار جاسوس پرداخته‌اند. اعلام دستگیری

عناصری از کارگزاران رژیم در پستهای حساس، به عکس تصوّر خمینی، به هیچ وجه نشان‌دهنده ثبات رژیم نیست و در محافل خارجی و طرف معامله با رژیم نیز بحرانی بودن و در هم ریختگی وضع رژیم از آن نتیجه‌گیری شده است. تأثیر اولیه این بگیر و ببندها را روی مذاکرات صلح و بدبینی بیش از پیش به احتمال پیشرفت آن می‌توان مشاهده کرد. اما به هر حال خمینی برای حفظ دیکتاتوری مطلقه خود چاره‌ی هم جز به کار بردن شیوه‌هایی که تا کنون به کار گرفته ندارد. ناچار است گاه به یکی پر و بال بدهد و چندی بعد، از ترس آسیب دیدن اقتدار و موقعیت خودش، پر و بال او را بچیند. زمانی به رفسنجانی اختیار جانشین فرمانده کل قوا را می‌دهد و چند ماه بعد بخش عمده آن چه را داده بود (سپاه پاسداران) عملاً از کنترل و فرماندهی وی خارج می‌کند. در انتخابات به نفع دسته‌ی وارد معرکه می‌شود و چندی بعد چهره برجسته جناح مطرود و مغلوب یعنی محمد یزدی را، که وزیر کشور حزب‌اللهی با زمینه‌سازی مانع انتخاب شدن وی شده بود، به عنوان «درد آشنای اسلام» به عضویت فقهای شورای نگهبان در می‌آورد. منتظری را که دهسال روی او تبلیغ کرده بود، این طور خوار و خفیف و خانه‌نشین می‌کند. پس اغراق‌آمیز نیست اگر نتیجه‌گیری کنیم که خمینی با تنگ‌تر کردن حلقه اختناق و کشیدن دامنه سرکوب به میان نیروها و افرادی که بخشی از موجودیت رژیمش را تشکیل می‌دهند، در واقع نه تنها در جهت تثبیت و طولانی کردن عمر رژیمش گام برنمی‌دارد بلکه بر سرعت فروپاشی آن می‌افزاید. حالا عوامل امنیتی و عناصر سرکوبگر رژیم باید «اطلاعات ۳۶ میلیونی» را علیه خودشان سازماندهی کنند. تا دیروز حمایت از منتظری حمایت از ادامه حیات و موجودیت ولایت فقیه بود و حالا، به طور ناگهانی، حمایت از منتظری می‌تواند عواقب وخیمی داشته باشد، چرا که «نفوذیها و ایادی بیگانه و...» اینها بودند که دور منتظری را گرفته بودند و اینها هستند که با دفاع از وی «قصد کوبیدن امام و خط فقهی» او را دارند.

اما ممنوع کردن انتقاد از ضعفها و عملکردهای گذشته، نتوانسته است مانع از آن شود که وضع قابل انفجار و طاقت‌فرسایی که حاصل هشت سال جنگ «مقدس» خمینی و حاکمیت آخوندی است، در روزنامه‌های رژیم منتشر نشود. هم چنین تأکید خمینی، در پیام دوم فروردین، به این که هدف اصلی، انقلاب جهانی اسلام است و پرداختن به مسائل اقتصادی نباید باعث شود که این هدف تحت‌الشعاع قرار گیرد، دیگر برای «امت حزب‌الله» هیچ جاذبه‌ی ندارد و آنان مثل گذشته در سراب یک آرمان پوشالی و ساخته و پرداخته ذهن بیمار خمینی به راه مرگ و جنون کشیده نخواهند شد. حالا دیگر مثل سالهای اول حکومت خمینی نیست که توده‌های متعصب و متوهم، تحت جاذبه «امام»ی که عکسش را در ماه می‌دیدند و مسحور وی بودند،

سر از پا نشناخته و از او تقلید کنند و مجری چشم و گوش بسته فرمانهای شیطانی او باشند. اندیشیدن به اعتماد به یغما رفته و به بهایی که برای این اعتماد به خطا، پرداخته‌اند، آنان را رها نخواهد کرد.

اکنون، با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که خمینی با سه مشکل بسیار بزرگ و بغرنج رو به روست و هیچ گونه راه حلی هم برای آنها نمی‌تواند پیدا کند. مهمترین آنها، زیر سؤال رفتن «ولایت» و آسیب دیدن اقتدار و «صلابت» اوست و اقدامهایی نظیر برکناری منتظری یا بگیر و ببندها و اعدام بعضی روحانیون مخالف نه تنها به ترمیم آن کمک نخواهد کرد، بلکه آن را بیشتر تضعیف خواهد نمود. مشکل دوم شکست ایدئولوژیک و استراتژیک خمینی در زمینه سازمان دادن امور بر اساس «موازین فقه» و ضوابط شرعی است؛ در یک سال گذشته خود وی و چند تن از ایادیش به این که «اجتهاد به معنی مصطلح آن» برای پاسخگویی به مسائل جامعه کافی نیست اعتراف کردند. شکست در جنگ و غیر ممکن شدن صدور انقلاب نیز، به عنوان عامل تشدید کننده، بر روی این بن‌بست و همه مسائل دیگر رژیم اثر گذاشته است. مشکل سوم، بی‌برنامگی و درهم ریختگی سیاسی و مشکلات عظیم اقتصادی است. وضع وخیم اقتصادی، روز به روز به فشاری که به خاطر کمبود و گرانی بر مردم وارد می‌شود، می‌افزاید. این فشار طاقت‌فرسا، خشم و نارضایتی مردم را دامن می‌زند و انعکاس آن به صورت تشدید تضاد بین «بالاییها» در می‌آید. به نظر می‌رسد که رژیم برای رهایی از این دور باطل، هیچ چاره‌ی جز خودکشی ندارد.

پایان «بساط آخوندی»

ما شکست خمینی را در جامه عمل پوشاندن به تئوری ضد تکاملی و ضد تاریخی «ولایت فقیه» و استقرار مناسباتی بر «مبانی فقهی» که در واقع چیزی جز بازگشت به جامعه شبانی و بادیه نشینی نیست، مورد بحث قرار دادیم. اکنون بی‌مناسبت نیست که به شواهدی اشاره کنیم که نوید مرگ ارتجاع آخوندی را در ایران می‌دهد. کیهان ۱۴ فروردین گفتگویی دارد پیرامون «سنتهای حاکم بر حوزه‌ها و ابعاد تحولات لازم در حوزه‌های دینی» با یکی از صاحب‌نظران رژیم خمینی. وی در این مورد می‌گوید: «بی‌تردید در شرایط کنونی ادامه دادن برنامه‌های چند قرن پیش قابل قبول نیست... امروز دانشجویان جهان، هنگامی که می‌شنوند در حوزه‌های علمیه ما برنامه‌های هفتصد سال قبل و یا کمتر و بیشتر تدریس می‌شود، تعجب می‌کنند. گروهی تا سخن از تغییر و تکامل این برنامه‌ها به میان می‌آید، می‌گویند آن چه در حوزه‌ها رایج است ملا درست کردن است، و این جداً مایه تأسف است که در

طول قرن‌ها حوزه‌ها قادر به تربیت نیروهایی نباشند که متون علمی را تکامل بخشند و به جای این که بر عدم کارآیی خود تأسف بخورند، با غرور اظهار کنند که ما در حوزه کتابهایی داریم که مؤلفین آن صدها سال قبل آنها را تدوین کرده‌اند و هنوز کسی مانند آن را نتوانسته است بیاورد». پیش از آن، آخوند مصباح یزدی هم در یک سخنرانی، که متن آن در اطلاعات ۹ اسفند به چاپ رسید، ضمن بر شمردن انواع مخالفتها با روحانیت از سوی گروههایی با نظرگاههای متفاوت، نگرانی خود را از ورشکستگی و مرگ تاریخی قریب‌الوقوع آن چنین بیان کرده بود: «کسان دیگری هستند هدفدار، مسلمان، علاقمند به اسلام و انقلاب (البته با اختلاف مراتبی) و قدر متیقن دشمن اسلام و انقلاب نیستند، ولی با آخوند سر خوشی ندارند و با روحانیت به دلایلی مخالفند. آنها فکر می‌کنند روحانیت در دوران گذشته کم و بیش کارآیی داشته، اما امروز شرایط اجتماعی - تاریخی جدیدی پیش آمده که روحانیت برای آن نیازها کارآیی ندارد. به عنوان تشبیه یک وقتی بود که بازارهای کشور ما و بسیاری از کشورهای دیگر مغازه‌های عطاری زیاد داشت که داروهای گیاهی می‌فروختند. یکی از شغل‌های مهم و بزرگ عطاری بود. ولی با پیدایش طب جدید شرایطی در جامعه پیش آمد که دیگر احتیاجی به این صنعت نیست؛ به طور طبیعی باید برچیده شود و به جای آن داروخانه‌های مدرن باید تأسیس شود، چنان که امروز از عطاریهای قدیم خبری نیست. آنها فکر می‌کنند بساط آخوندی هم چنین بساطی است که باید برچیده شود و جایش را به دیگران بسپارد، این صنف باید منقرض شود». وی می‌گوید «امروز کم نیستند کسانی که، بدون این که دشمنی خاصی با آخوند داشته باشند، وجود روحانی را لازم نمی‌دانند»، کسانی که مجلس ختم و مراسم عروسی را تشریفات خشک و زائدی می‌دانند که بدون آخوند هم می‌توان برگزار کرد و همین طور آخوند را برای نماز جماعت هم لازم نمی‌دانند. او، با اشاره به نقائص و اشکالات «روشهای تبلیغی و منبر رفتنها»، می‌گوید «مسائل جدی مطرح است. حیات و موت روحانیت مطرح است. ما باید قابلیت بقا را برای خودمان به وجود بیاوریم. این وضعی که داریم قابل بقا نیست. اگر دشمن هم نباشد خود به خود از بین می‌رویم». روشنتر از این، آن هم از زبان یک آخوند صاحب نام رژیم و استاد حوزه علمیه که در جامعه ایران زندگی می‌کند و نگران «بقای روحانیت» است، نمی‌شود دلایل فرا رسیدن مرگ تاریخی «روحانیت» و برچیده شدن «بساط آخوندی» را بیان کرد. آخوندهایی که تا همین دو سه سال پیش معتقد بودند اصول و مبانی فقهی آنان جوابگوی همه مسائل حال و آینده است، و حتی به تازگی خمینی با فرستادن نامه‌یی به گورباچف ضمانت می‌کرد که «اسلام» - که مرکز آن گویا در حوزه قم است - جوابگوی مسائل شوروی خواهد بود، اکنون ناچارند به این شکست خود و بن‌بست مکتب فقهیشان

اعتراف بکنند.

تردید نیست که با قیام خلق و سرنگونی رژیم خمینی، انقلاب همه آثار و عوارض متعفن «فرهنگ حوزه» و فرهنگ آخوندی را به سرعت خواهد شست، همان طور که در افسانه‌های یونانی، هراکلس طویل‌اوژیاس را، که هزاران گاو سالها در آن نگهداری می‌شدند و هیچ کس قادر به پاک کردن و لایروبی آن نبود، با برگرداندن مسیر رود آلفه و جاری کردن آن به طویل، یکروزه، آن را شست و پاک کرد.

توضیحات:

۱ - در این میان سرنوشت سرتیپ علی شهبازی، رئیس ستاد مشترک ارتش خمینی، مبهم به نظر می‌رسد: رادیو و مطبوعات رژیم روز ۱۴ اردیبهشت پیام تشکر فرماندهان ارتش را در پاسخ به پیامی که خمینی روز ۲۹ فروردین به مناسبت روز ارتش داده بود، منتشر کردند. این پیام را وزیر دفاع، فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و نیز رئیس سازمان حفاظت اطلاعات ارتش امضاء کرده بودند، اما اسم سرتیپ علی شهبازی در بین آنها نبود. این که این پیام با این تأخیر طولانی (دوهفته‌یی) و یک هفته پس از اعلام کشف «شبکه جاسوسی امریکا» منتشر می‌شود، (کشفی که رفسنجانی بر نقش سازمان حفاظت اطلاعات ارتش در تحقق آن خیلی تأکید کرد)، و چند افسر ارشد نیز جزء دستگیرشدگان هستند، این تصور را به وجود می‌آورد که رئیس ستاد مشترک ارتش هم احتمالاً جزء تصفیه‌شدگان بوده اما رژیم، به خاطر اثرات منفی اعلام آن، نخواسته است این موضوع را با صراحت اعلام کند و به این روش غیر مستقیم توسل جسته است. علی شهبازی در ۱۷ اردیبهشت سال قبل از سوی خمینی به سرتیپی ارتقا یافت و به سمت ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب شد.

۲ - لاریجانی، بعد از استعفا از سمت معاونت ولایتی، اکنون به عنوان مشاور وی به کار در وزارت خارجه رژیم ادامه می‌دهد. وی در مقاله‌یی در اطلاعات ۱۴ اردیبهشت با اشاره به نمایشگاه تسلیحاتی بغداد، که در آن شوروی، امریکا، انگلستان و فرانسه نیز شرکت داشتند، اظهار نگرانی کرده است که «شرق و غرب» به توافق رسیده‌اند که عراق ژاندارم منطقه باشد.

رد پای سه «دولت»

در بودجه سال ۶۸

یزدان حاج حمزه

اگر «دولت» را قدرتی بگیریم که سیاستهایش در سطح کشور نافذ و جاری است، در رژیم خمینی لااقل سه دولت مشخص با سه سیاست متمایز، به موازات یکدیگر بر پهنه ایران فرمانروایی می‌کنند: یکی دولت فائقه «حضرت امام»، با بینش و سیاستگذاری ویژه شخص خمینی و ارگانها و نهادهای اجرایی که بلاواسطه به خود او وصل هستند، دیگری دولت اسمی، یا به قول خودشان «دولت خدمتگزار»، که در ضمن ایفای نقش خدمتگزاری به دو دولت دیگر، دلبسته و هواخواه سرمایه‌داری بخش عمومی و سیاست دولتمداری است و با تشکیلات اجرایی موروثی از رژیم سابق و برخی از مؤسسات ملی شده در این حال و هوا گام برمی‌دارد، و بالاخره دولت «بخش خصوصی»، مرکب از معدودی «عمدةالتجار محترم»، که بر بازار ایران حاکم است و مهار عرضه و تقاضای کالا و پول را در کل کشور به دست دارد. این دولت نیز به نوبه خود از ابزار و تشکیلات اجرایی گسترده و کارآی ویژه خود برخوردار است. آری ترکیب غریبی است حاکمیت سه قوه اجرایی ناهمگون بر یک قلمرو حکومتی! اما «این همه آوازه‌ها از شه بود» و این هر سه از وجود پُر تناقض خمینی نشأت می‌گیرند. در واقع دو دولت متضادالمنافع «تجار محترم» و دولتمدارها دو شاخه‌بی هستند که از تنه فرتوت رژیم خمینی برآمده‌اند و در عرصه سیاست و اقتصاد، سیاستهای «مصلحت‌آمیز» و در عین حال متضاد «نظام» او را نمایندگی می‌کنند. تا آن جا که به دیدگاه و بینش اقتصادی خمینی بر می‌گردد، او نه به سرمایه‌داری دولتی چشم دوخته است و نه به سرمایه‌داری خصوصی و لیبرالیسم اقتصادی، او از موضع «امام»، «ولی‌امر» و قیّم صغیر و کبیر مردم ایران، تنها خواستار برخورداری کامل از «حق تصرف بر جان و مال» این مردم است (۱) تا با اتکا

به آن، امامت و ولایت مطلقه‌اش را با قوه قهریه به دیگر «بلاد اسلامی» صادر نماید، همین و بس. و برای آن که در این دوره وانفسا پشت سیستمهای متداول اقتصادی دولتی و خصوصی گیر نکند، «احوط» آن دیده است که در متن رژیمش هم این را داشته باشد و هم آن را، تا هر گاه که در جریان حرکت به سوی هدف، با مشکلی روبه‌رو شود و «مصلحت نظام» اش ایجاب کند بتواند با این یا آن مانور کند. بنابر این هستی آن دو «دولت مادون» از هستی این «دولت مافوق» است و موجودیت این «مافوق» به آن «دومادون» گره خورده است. به همین حساب است که در همه حال و به خصوص در شرایط سخت، این دو حریم یکدیگر را رعایت می‌کنند و خمینی هوای این هر دو را دارد. هر دو شاخه حاکمیت سنگ «امام» را به سینه می‌زنند و «فرمایشات» و رهنمودهای سیاسی او را روی هوا می‌قاپند، تئوریزه و تبلیغ می‌کنند، و ظاهراً برای سیاست استراتژیک جنگی و میلیتاریستی «حضرت امام» اولویت مطلق قائلند. خمینی نیز ضمن رسمیت دادن به حضور و مشارکت هر دو آنها در حاکمیت هر گاه لازم باشد و هر گاه که بند بازیهای سیاسی او شائبه یکدست شدن حاکمیت او را درازدهان قوت بخشد، با یک اقدام چشمگیر بر پایبندی خود به حفظ این ترکیب ناهمساز تأکید می‌کند؛ چنان که پس از «حزبالله» بازیهای اخیرش در قضیه سلمان رشدی و عزل منتظری، باز نمایندگان سیاسی هر دو شاخه رژیمش را کنار هم نشانده تا در هیأت «شورای بازنگری قانون اساسی» بر مهمترین اقدام سیاسی طول حاکمیت او متفقاً صّحه بگذارند و در آن مشارکت داشته باشند. تغییر شکل توزیع قدرت و مدیریت رژیم هر چه باشد، «حق» صاحب سهامان قبلی در حاکمیت هم چنان محفوظ است و تا هنگامی که رژیم از پای نیفتاده، سه «قوه مجریه» حاکمیت، در سطح مملکت نقش‌آفرینی می‌کنند و سنگینی بار مالی و آثار و عوارض سیاستگذاری سه پهلوی خود را بر بودجه عمومی کشور تحمیل می‌نمایند. از آن جا که «وضع مطلوب» و بینش اقتصادی سیاستهای حاکم ناهمگون است، این حاکمیت ماهیتاً توانایی هدایت «وضع موجود» اقتصادی ایران به سمت هدف واحدی را ندارد و به همین دلیل حتی اگر زیر فشار ضرورت‌های سیاسی نظیر شرایط کنونی، مقوله برنامه‌ریزی را، که در سال ۶۱ کنار گذاشته بودند، مجدداً مطرح کنند و به ضرب و زور خمینی و در شرایط اضطراری، آن چه را که به عنوان «برنامه اول توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی» در دست تهیه دارند به تصویب برسانند، ولو آن که امکانات مادی برای اجرای آن را داشته باشند — که ندارند — در عمل هیچ تضمینی برای اجرای آن موجود نیست. ترسیم و تدوین سیاستهای مالی سالانه، یعنی بودجه‌بندی رژیم نیز، در مقام عمل، تابعی است از متغیر «مصلحت»های سیاسی «نظام» بی‌ثبات خمینی. سردرگمی، بی‌برنامگی و اتخاذ سیاستهای نوسانی و متلاطم اقتصادی — چنان که عوارض آن در

میلیارد تومان اعتبار ریالی و دلاری پیش‌بینی کرده‌اند. موارد مصرف این اعتبار به شرح جدول زیر است (۳):

هزینه‌های «تقویت بنیه دفاعی» رژیم بر حسب میلیارد تومان

در اختیار فرماندهی	تولید مهمات	خرید جنگ‌افزار	بارسازی جنگ‌افزار	مهندسی رزمی (جهاد)	تحقیقات	جمع
۱۱	۱۳/۵	۶	۶	۳	۱/۵	۴۱

در مقایسه با بودجه جنگ و موارد مصرف آن در سال ۶۶، اقلام هزینه «عملیات جنگی» و «فوق‌العاده مأموریت نیروها» از بودجه جنگ حذف شده و ارقام مربوط به هزینه‌های «در اختیار فرمانده جنگ» و «تولید مهمات» و «مهندسی رزمی» در زمان آتش‌بس، بیش از زمان جنگ شده و یک قلم هزینه جدید ۱/۵ میلیارد تومانی نیز، زیر عنوان «تحقیقات»، بر اقلام هزینه‌های قبلی زمان جنگ اضافه شده است. در مورد اهمیت پیش‌بینی این هزینه هنگامت بایستی یادآور شد که این اعتبار مازاد بر بودجه تحقیقاتی جاری «امور دفاع ملی» است و به ۷/۵ برابر کل بودجه تحقیقاتی کشور بالغ می‌شود (۴). با توجه به آن که در قانون بودجه ۶۸، استخدام مشاوران خارجی را نیز زیر پوشش «انتقال دانش فنی» مجاز کرده‌اند (۵)، بخش قابل توجهی از این بودجه باید صرف استخدام کارشناس خارجی برای کارهای نظامی و اسلحه‌سازی شود. در این قانون به لحاظ سهمیه ارزی، علاوه بر پیش‌بینی ۲ میلیارد دلار اعتبار برای بخش دفاع از محل درآمدهای ارزی سال ۶۸، رفتن به زیر بار بدهی ارزی از طریق پیش‌خور کردن درآمدهای ارزی سالهای آتی نیز، برای مصارف نظامی، مجاز اعلام شده است (۶). با این همه برای تأمین مالی سیاست جنگی خمینی به این مختصر اکتفا نکرده‌اند و با پیش‌بینی احتمال درگیری جنگ در سال جاری، در تبصره ۴۳ قانون بودجه ۶۸ آمده است که «در صورت بروز مجدد جنگ، با پیشنهاد دولت و تصویب مجلس، اعتبارات بنیه دفاعی افزایش می‌یابد». با این حساب باید مترصد آن بود که به محض از سرگیری آتشباری، حالت جنگی اعلام کنند و با زدن از اعتبارات بودجه‌های عمرانی و خدماتی دولت، بودجه جنگی را حداقل به دو برابر رقم کنونی برسانند.

در بودجه سال جاری، علاوه بر «عده»، به «عده» ماشین نظامی «حضرت امام» نیز توجه فوق‌العاده شده است، به طوری که بودجه جاری سپاه را از ۱۱/۲ میلیارد تومان در سال ۶۶، به رقم ۲۴ میلیارد تومان - یعنی به بیش از ۲ برابر -

کارنامه دهساله رژیم مشهود است - در طینت این رژیم نهفته است. حتی در سال ۱۳۶۸ که ظاهراً جنگی در میان نیست، برای اجرای کامل بودجه‌بندی مصوب رژیم اعتباری نمی‌توان قائل شد. در کار سیاستگذارهای مالی رژیم آن چه اعتبار اجرایی تثبیت شده یافته، سهم‌بری و اعمال سیاستهای مالی ویژه هر یک از سه قوه اجرایی درون حاکمیت است. ما، در این نوشته، در حد اطلاعات موجود، به ردگیری آنها در بودجه سال ۶۸ می‌پردازیم.

۱ - سهم «امام»

خمینی در کار پیشبرد تثبیت داخلی و بسط خارجی «ولایت مطلقه» اش سخت جدی است و برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی این سیاست هم نیروی نظامی و هم نیروی سیاسی ویژه دارد. او نهادهایی از نیروهای ظاهراً مخلص خود، به موازات ارگانهای دولتی، به وجود آورده تا محمل مادی، مستمر و انحصاری سیاست او باشند و اداره و هدایت این نهادها را از طریق گماشتگانش شخصاً زیر نظر دارد. به لحاظ مالی نیز آنها را به بودجه عمومی محدود و مشروط‌نساخته و امکانات مالی صدها مؤسسه سودده تولیدی کشاورزی، صنعتی، تجاری و املاک و مستغلات مصادره شده‌ی را که «بنیاد مستضعفان یا جانبازان»، «بنیاد شهید»، «کمیتة امداد امام»، «جهاد سازندگی» و... در اختیار دارند، مکمل سهم آنها از بودجه عمومی و پشتوانه استمرار سیاست خود ساخته است. به هر حال همه ساله بخش مهمی از بودجه عمومی کشور نیز بی‌دریغ مصروف پیشبرد «خط امام» و بخشی از هزینه‌های جاری نیروهای ویژه «امام» می‌شود. در زیر موارد مصرف و کم و کیف این بخش از هزینه‌های بودجه را در سالی که عملیات جنگی و هزینه‌های اضافی ناشی از آن متوقف شده است، از نظر می‌گذرانیم:

الف - امور نظامی «خط امام»

به اظهارنظرهای این چنینی خمینی در زمان آتش‌بس، که «من تا آخر پشتیبان ارتش و سپاه و بسیج خواهم بود و تضعیف آنان را حرام می‌دانم. من به عنوان فرمانده کل قوا، به مسئولین و تصمیم‌گیرندگان نیز دستور می‌دهم که در هیچ شرایطی از تقویت نیروهای مسلح و بالا بردن آموزشهای عقیدتی و نظامی و توسعه تخصصهای لازم و خصوصاً حرکت به طرف خودکفایی نظامی غفلت نکنند» (۲)، در تبصره ۹ قانون بودجه سال ۶۸ پاسخ مادی داده شده است. در این تبصره زیر عنوان هزینه «تقویت بنیه دفاعی» برای مصارف جنگی سال جاری، معادل ۴۱

رسانده‌اند (۷). از آن جا که بخش عمده این بودجه صرف هزینه پرسنلی می‌شود، این اقدام معنای دیگری جز افزایش نفرات و ابوابجمعی کادر ثابت سپاه - احتمالاً تا دو برابر نفرات سال قبل - ندارد. به نظر می‌آید که بخشی از بسیجیهای رزم دیده را به استخدام رسمی سپاه در آورده‌اند تا از این طریق، به حساب خود، هم سپاه را تقویت کنند و هم تا حدودی جلوی نارضایتیها و شکوه و شکایت‌های بسیجیهای از جنگ برگشته و بیکار را بگیرند. این مقوله بسیجیهای جنگ دیده و مشکلات و برخورد طلبکارانه‌شان رفته رفته دارد برای رژیم مسأله بزرگی می‌شود و رژیم در بودجه ۶۸ با اقدامات دیگری نظیر پیش‌بینی ۵۰۰ میلیون تومان اعتبار بانکی (۸) - ظاهراً برای اشتغال برخی از این بسیجیها - سعی کرده است به نحوی از اوجگیری این مسأله جلوگیری کند.

«جهاد سازندگی» نیز، برای پیشبرد «خط امام»، علاوه بر ایفای نقش سیاسی - فرهنگی در روستاها و شهرستانها در پوشش کار عمرانی، پا به پای «سپاه»، دست اندر کار جبهه جنگ و سرکوب است و، با تشکیل «ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ»، بخش قابل توجهی از نیروهای کیفی خود را در اختیار سپاه گذاشته است. واحد «مهندسی رزمی» سپاه، که در بودجه سال ۶۸ برای فعالیتهایش ۳ میلیارد تومان اعتبار پیش‌بینی کرده‌اند، کلاً از افراد «جهاد» تشکیل شده است. جهاد و سپاه از نظر خمینی از یک جنس‌اند. به همین حساب است که او با گماشتن نماینده واحدی، هم چون عبدالله نوری، با اختیارات کامل، بر بالای سر این دو نهاد، می‌خواهد «در سال سرنوشت» فعالیتهای آنها را یک کاسه و هماهنگ کند. «جهاد» به لحاظ مالی ارگانی بسیار گشاده دست است، و هم مؤسسات متعدد سودده تولیدی تجاری در اختیار دارد و هم بخش اعظم اعتبارات «طرحهای عمرانی استانی» را با معافیت از قانون محاسبات عمومی، یعنی بدون پس دادن حساب و کتاب، به مصرف می‌رساند و هم برای فعالیتهای ویژه کشاورزی و عمرانی و فرهنگی این نهاد در بودجه عمومی سهم چشمگیری در نظر گرفته شده است. یکی از صاحب‌منصبان سابق و مشاوران کنونی اقتصادی رژیم، چندی پیش در مورد شیوه کار جهاد در زمانی که او وزیر برنامه و بودجه بوده، گفت: «در شعارها و برنامه‌های تبلیغاتی گفتند که اینها در هوای جبهه تنفس می‌کنند... کسی مشکل است باور کند که نهادی مثل جهاد سازندگی، صد مرتبه بدتر از نهادهای دولتی و شاهی، به سمت وابستگی به بودجه نفت و هزینه کردن غیر تولیدی گام برداشت. به عوض بسیج مردمی، به دنبال بسیج پول و لوازم مصرفی افتاد و به میلیارد می‌گفت خرده حساب! و در مباحثات می‌گفت: حالا یک میلیارد رد کن بیاد. منظور میلیارد تومان بود و به همین سادگی برخورد می‌کرد و از دولت هم شدیداً می‌خواست که از زیر کنترل فرار کند و عملاً هم همین

طور شد». این وزیر اسبق برنامه و بودجه در ادامه صحبتش در مورد حیف و میل بیش از یکصد میلیارد دلار درآمد نفت، می‌گوید: «حالا می‌توانید جای پولها را کم‌کم پیدا کنید که کجا از بین رفتند» (۹). «جهاد» بابت مجموعه این فعالیتهای «درخشان» هر ساله از بودجه عمومی کشور، زیر عنوان «هزینه‌های ستادی جهاد»، مبلغی در حدود ۲/۲۲ میلیارد تومان دستمزد یا دستخوش می‌گیرد (۱۰). به فهرست ارگانهای نظامی و سرکوبگر ویژه «خط امام» باید «کمیته»ها را نیز که تنظیم امنیت «سیاسی - ایدئولوژیک»! شهرها را به عهده دارند، باید اضافه کرد. این گزیده‌های گوش به فرمان خمینی ضمن مشارکت در انواع فساد مالی و جانی، هر ساله از محل بودجه عمومی حدود ۱/۸ میلیارد تومان دستمزد دریافت می‌کنند (۱۱).

ب - امور سیاسی «خط امام»

در حالی که، بنا به اظهار رسمی رئیس کنونی سازمان بهزیستی کشور، «بر اساس آمار موجود بیش از ۱۰ درصد جمعیت کشور را معلولین و ۲۰ تا ۴۰ درصد افراد را محرومین و مستضعفین تشکیل می‌دهند» (۱۲) که در وانفسای حکومت خمینی به هیچ وجه توان اداره زندگی خود را ندارند، «حضرت امام» به موازات وزارت بهزیستی، دکانهای ویژه‌یی به نامهای «بنیاد شهید»، «بنیاد جانبازان» (مستضعفین سابق)، «کمیته امداد امام» و «بنیاد مهاجرین جنگی» برای خود باز کرده است تا در این بنگاههای ظاهراً خیریه و جوهرأ سیاسی، به بهانه زیر پوشش گرفتن بخشی از قربانیان جنگ خانمانسوزش، هم بخش قابل توجهی از بودجه عمومی را صرف فعالیتهای سیاسی - تبلیغی آنها کند و هم، به قیمت هتک حیثیت انسانی از مشتی از انسانهای درمانده ایران که تحت پوشش این بنگاهها هستند، به آنها نان بخور و نمیری برساند و از وجودشان در نمازهای نمایشی جمعه و تظاهراتی که به مناسبتهای مختلف راه می‌اندازد، سوء استفاده کند. علاوه بر اینها، خمینی از نهادهای دیگری نظیر «سازمان تبلیغات اسلامی» (به موازات «وزارت ارشاد اسلامی») و «بنیاد مسکن انقلاب اسلامی» (به موازات وزارت مسکن)، به عنوان ابزارهای سیاسی - تبلیغی مکمل بنگاههای قبلی، سود می‌برد. بار مالی این دکانهای سیاسی که هر ساله - از جمله در سال ۶۸ - زیر عنوان «کمک دولت» و «وام بانکی»، بر بودجه عمومی کشور تحمیل می‌شود، در انتشارات رسمی رژیم به شرح جدول زیر گزارش شده است (۱۳):

نیز برای مقابله با قدرت روزافزون دولت رقیب، به امکانات دولتی بازمانده از رژیم شاه اکتفا نکردند و سیاست گسترش سرمایه‌داری دولتی و دولتی کردن کارها را، به مثابه ابزار قدرت خود، به کار گرفتند. به هر حال سیاست ویژه این دولت به لحاظ افزایش تعداد «نان‌خور دولتی» در ادارات، و قبضه کردن مدیریت بسیاری از مؤسسات ملی شده و ایجاد مؤسسات دولتی جدید، بار مالی قابل توجهی بر بودجه عمومی تحمیل کرده است که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

الف - حقوق‌بگیران دولتی

طبق سرشماری سال ۱۳۶۵، تعداد مزدبگیران بخش عمومی، یعنی کارکنان وزارتخانه‌ها، نهادها و شرکتها و مؤسسات دولتی، به رقم ۳۴۶۰۰۰۰ نفر رسیده، در حالی که در سرشماری سال ۱۳۵۵ کل تعداد این کارکنان ۱۶۷۳۰۰۰ نفر بوده است. یعنی در طی این ده سال تعداد حقوق‌بگیران بخش عمومی بیشتر از دو برابر شده و در حال حاضر حدود ۳۰ درصد نیروی فعال کشور به این بخش جذب شده است! در این میان رقم کارکنان وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی، که روی بودجه عمومی کشور بار مالی مستقیم دارند، به رغم تصفیه‌های دامنه‌داری که در این مؤسسات به عمل آمده، افزایش چشمگیری یافته است. تعداد این کارکنان از سال ۶۲ تا سال ۶۵، از ۱۰۳۳۰۰۰ نفر به ۱۴۳۴۰۰۰ نفر رسید (۱۶) و منابع خارجی رقم کنونی این دسته از مزدبگیران بخش عمومی کشور را ۱۷۰۰۰۰۰ نفر اعلام می‌کنند (۱۷). با این حساب «دولت خدمتگزار» برای پیشبرد سیاست دولتمدارانه‌اش، حداقل ۷۰۰ هزار نفر بر «عده» کارکنانش افزوده و هزینه استخدام آنها را بر بودجه عمومی کشور بار کرده است. اگر برای هر نفر از این کارکنان جدید دولت به طور متوسط سالانه ۱۰۰ هزار تومان حقوق و هزینه بالاسری در نظر بگیریم، تنها از این بابت سالانه ۷۰ میلیارد تومان به بار هزینه‌های جاری بودجه عمومی کشور اضافه شده است.

ب - شرکت‌های وابسته به دولت

قبلاً باید به این نکته اشاره کنیم که هر چند مقررات قانونی رژیم همه شرکت‌های دولتی را موظف کرده که بودجه سالانه دخل و خرج خود را به مجلس ارائه بدهند، در حال حاضر علاوه بر شرکت‌های وابسته به «بنیاد مستضعفان» و «بنیاد شهید» - که هر یک حدود ۳۰۰ کارخانه در اختیار دارند و اساساً جز، «شرکت‌های دولتی» به حساب نمی‌آیند (۱۸) -، تعداد ۴۷۶ شرکت دولتی وابسته به «سازمان صنایع ملی» و کلیه شرکت‌های دولتی که در کادر «سازمان گسترش و نو سازی

بار مالی نهادهای «خط امام» به میلیارد تومان

بنیاد شهید	بنیاد جانشینان کمیته امداد امام	بنیاد مهاجران جنگی	سازمان تبلیغات اسلامی	بنیاد مسکن	
۱۲/۲	۳/۱۳	۲/۲	۴/۵	۰/۲	۰/۰۵
۱	۰/۵	۰/۵	۰/۴	-	۰/۵

باید یادآوری کرد که آن چه این بنگاه‌ها، زیر عنوان وام، از بانک‌های دولتی دریافت می‌کنند، با تضمین بازپرداخت دولت بوده و به علت طفره رفتن آنها از بازپرداخت بدهیشان، نهایتاً به حساب بدهی دولت به بانک‌ها گذاشته خواهد شد. به همین علت باید این اخاذیها را نیز به حساب دریافت‌های جاریشان از دولت و بار بر بودجه عمومی کشور منظور کرد. سرجمع برداشتهای قانونی و آشکار از بودجه عمومی کشور بابت اجرای سیاست «خط امام» بدون احتساب بار مالی «دادگاه‌های انقلاب»، در سال ۶۸ به رقم ۹۴/۸ میلیارد تومان، یعنی حدود $\frac{1}{4}$ کل هزینه‌های جاری کشور، سر می‌زند.

۲ - بار گران «دولت خدمتگزار»

بیش از ۸ سال است که دولت اسمی رژیم خمینی را شاخه دولتمدار حاکمیت در دست دارد. شواهد بسیار حاکی از آن است که تا خمینی صحنه‌گردان رژیم است در بر همین پاشنه خواهد چرخید و بعید است که خمینی اجازه دهد شاخه دیگر حاکمیت، قلمرو فرمانروایی این دولت را قبضه کند و تعادل قوای شکننده کنونی و الزامات اتخاذ سیاست‌های مصلحتی نظام به هم بخورد. «خدمتگزار»ی مستقیم و بی‌دریغ این دولت را به قوه مجریه «خط امام» در طول سالهای جنگ دیده‌ایم و در بودجه‌بندی سال ۶۸ نیز با نمودهایی از آن آشنا شدیم. «خدمتگزار»ی اجباری و اجتناب‌ناپذیر این دولت به دولت رقیب، یعنی دولت «تجار محترم»، نیز با بررسی عملکرد بودجه‌های سالانه «دولت» قابل لمس است (۱۴). اما گرفتاری دولت «خدمتگزار» در منگنه فشار دو دولت دیگر مانع از آن نشده و نخواهد شد که در «انجام وظایف محوله» از پرداختن به «وضع مطلوب» خود غافل بماند. گردانندگان اصلی این دولت در حال و هوای «جا افتادن به عنوان قدرت بزرگ جهانی» (۱۵) و

صنایع» به وزارت صنایع سنگین رژیم وابسته هستند، به مجلس حساب پس نمی‌دهند و در این دهساله پشیزی از سود خود را به خزانه عمومی واریز نکرده‌اند، در حالی که، به عنوان نمونه، در سال ۱۳۶۴ شرکت‌های تحت پوشش «سازمان صنایع ملی» بالغ بر ۶۰۰ میلیون تومان سود خالص داشته‌اند (۱۹). ظاهراً درآمد ثبت شده این شرکت‌ها صرف توسعه آنها یا تأسیس شرکت‌های جدید و گسترش سرمایه‌داری دولتی در رشته‌هایی شده است که سود تضمین شده دارند. مثلاً در همین سال گذشته، در رشته حمل و نقل، در حالی که هزارها تقاضا برای خرید خودرو مدتهاست در صف نوبت مانده‌اند، وزارت صنایع سنگین برای خود شرکتی با بیش از ۱۰۰۰ کامیون و وسیله نقلیه دایر کرده است (۲۰).

در ماده واحده بودجه سال ۱۳۶۸، بابت دخل و خرج ۱۶۸ شرکت و ۳۳ واحد بانک دولتی، که ظاهراً به مجلس حساب پس می‌دهند، معادل ۵۰۵/۸۵ میلیارد تومان اعتبار پیش‌بینی شده است. یکی از مهره‌های دست‌اندرکار، که در گذشته عضو کابینه موسوی بوده، حساب سود و زیان این شرکت‌ها و بده بستان آنها را به خزانه عمومی این چنین گزارش کرده است: «سود شرکت‌های دولتی در سال ۶۸ معادل ۱/۴ میلیارد تومان پیش‌بینی شده. یعنی [این شرکت‌ها در مجموع] به ازای هر یک‌هزار تومان دخل و خرج، فقط ۳ تومان به حساب سود به خزانه می‌رسانند. با احتساب مالیات پرداختی این شرکت‌ها به دولت، حداکثر پولی که در سال جاری به خزانه خواهند داد ۶/۵ میلیارد تومان است، در حالی که برای همین سال [در ستون زیان این شرکت‌ها] جمعاً ۲۹ میلیارد تومان ضرر پیش‌بینی شده که ۲۰ میلیارد تومان آن را از خزانه می‌گیرند و بقیه را از مایه می‌خورند» (۲۱). بنابر این مانده حساب بده بستان این شرکت‌ها به خزانه عمومی - بابت سود و زیان - معادل ۱۸/۶ میلیارد تومان می‌شود که بر بودجه عمومی سال ۶۸ تحمیل خواهد شد. این مختصر بار مالی ناشی از شرکت‌های انتفاعی! دولتی، هنگامی بر بودجه کشور وارد می‌شود که، زیر فشار نمایندگان دولت رقیب در مجلس، یکی دو سالی است که قرار شده دولت با فروش شرکت‌های زیان‌ده خود به بخش خصوصی از وارد آمدن بار مالی بیشتر بر بودجه بکاهد. باید یادآور شویم که «دولت خدمتگزار» در زمینه فعالیت‌های تجاری و به خصوص توزیع کالا در داخل کشور، در مقابل رقیب قدرتمند خود به کلی وا داده است و در حال حاضر دولت «تجار محترم» عملاً در این زمینه فرمانروایی می‌کند. با این وجود، در حسابرسی هزینه‌های قانونی شاخه دولتمدار حاکمیت در سال ۶۸، بابت هزینه‌های اضافی پرسنلی و کمک به شرکت‌های دولتی به رقم ۸۸/۶ میلیارد تومان می‌رسیم.

۳- سهم دولت غیر رسمی «تجار محترم»

شاخه ستبر تجارت‌پیشه رژیم، اگرچه دولت رسمی کشور نیست، اما در عرصه بازار کنونی ایران فرمانروایی می‌کند. ابزار قدرت و حاکمیت این سلاطین بازار، پول هنگفت و نفوذ و سهام چشمگیرشان در حاکمیت است. اینها بخش عمده نقدینگی سرسام‌آور ۱۵۰۰ میلیارد تومانی بخش خصوصی را در اختیار دارند (۲۲) و با این ابزار کارا، هم قدرت خریدی متجاوز از دو برابر ارزش افزوده تولید کشاورزی و صنعتی کشور را در انحصار خود گرفته‌اند و هم سیاست‌های پولی مورد نظر خود را در سطح کشور نافذ و جاری می‌کنند. انقباض و انبساط و نوسانات بازار پولی کشور عملاً در دست اینهاست، نه در دست بانک‌های دولتی. از قرار معلوم بانک‌های دولتی خود به نوعی اسیر جنگال سپرده‌های ناپایدار پولی اینها هستند. نشریات رژیم و منابع خارجی چندی پیش اعلام کردند که «طبق آمار، ۹۰ درصد حجم ریالی سپرده‌های بانکی به ۱/۵ درصد از صاحبان حسابها تعلق دارد» (۲۳). این ۱/۵ درصد سرنوشت بانک‌ها را در دست دارند و با هر تکان دست می‌توانند بانک‌های دولت را فلج کنند (۲۴). ملاحظات ویژه‌یی که دستگاه قانونگذاری و دولت رسمی رژیم نسبت به سپرده‌های بخش خصوصی در بانک‌ها دارد گویای آن است که آن ۹۰ درصد سپرده نامبرده باید متعلق به همان «تجار محترم» یا «امانت» صندوق‌های قرض‌الحسنه آنها نزد بانک‌ها، باشد. ملاحظه‌یی هم که در وضع قانون موسوم به «مالیات تعاون ملی» به عمل آورده‌اند، مبین همین امر است. «مالیات تعاون ملی»، که در سال ۶۸ به اجرا درمی‌آید، در واقع نوعی مالیات بر ثروت است، اما قانونگذار به عمد نقدینگی بخش خصوصی و از آن جمله سپرده‌های آنها در بانک‌ها را جزء ثروتشان به حساب نیاورده و از شمول این مالیات مستثنی کرده است (۲۵). راجع به میزان نفوذ سیاسی و سهم قدرت اینها در حاکمیت در مقدمه این نوشته صحبت شد و حضور چشمگیر نمایندگان سیاسی و پر و پا قرص این دولت در «شورای بازنگری قانون اساسی»، مجلس، شورای نگهبان، دستگاه قضایی، دستگاه‌های اجرایی و حتی «بیت امام»، از حیات و نقش فعال این دولت نامرئی حکایت دارد. کمبودهای احتمالی حضور اینها در آن و یا این وزارتخانه دولتی نیز با مشکل‌گشای پول‌هایی که از پارو بالا می‌روند، جبران شدنی است. به هر حال با این حد از اقتدار سیاسی - پولی، اینها نیز در بودجه‌بندی سالانه و در جریان اجرای آن، سیاست‌های مالی ویژه خود را اعمال می‌کنند. اما سیاست اصلی و استراتژیک این «دولت» که همان سیاست عمده تاجران بازار سنتی است - انحصار و قبضه توزیع دست اول کالا

است. همان شیوه‌های سنتی کم کردن «زمینه» - یعنی عرضه کالا - و شیرین نمودن «مظنه» - یعنی قیمت کالا - بر فکر و ذهن آنها حاکم است و آن را در مقیاس مملکتی جا انداخته‌اند. اینها، با استفاده از قدرت سیاسی و پول خود، سیستم توزیع کالاهای تولیدی و وارداتی و کنترل عرضه و تقاضا را در کل کشور به دست گرفته‌اند. کاری کرده‌اند که مشتریهاشان، که فروشندگان غیر عمده هستند، در به در به دنبال جنس بدون و با منت قیمت‌های تحمیلی آنها را پذیرا شوند. دولت «خط امام» با اجرای سیاست جنگی و ریخت و پاشهای غیر تولیدیش و «دولت خدمتگزار» با خرج تراشیها و هزینه‌های دولتمدارانه و سیاست استقراض و تزریق اسکناس برای جبران کسر بودجه، بهترین زمینه و فضا را برای اجرای سیاست استراتژیک این «دولت» پدید آورده‌اند. اساساً بدون هزینه‌های غیر تولیدی آن دو دولت و بدون مشارکت آن دو سیاست در حاکمیت، هیچ گاه برای قوه مجریه عمده تاجران بازار سنتی امکان فرمانروایی بر بازار مملکتی به دست نمی‌آمد. اما اینها تنها از خدمات خواسته یا نخواستۀ دو دولت دیگر سود نمی‌برند، بلکه خود نیز، با اهرمهایی که در اختیار دارند، از منافعشان دفاع می‌کنند! در این رابطه می‌توان از نمونه‌های زیر در بودجه‌بندی سال ۱۳۶۸ یاد کرد:

الف - فرار از پرداخت مالیات

بخش خدمات غیردولتی یا مشاغل غیر تولیدی بخش خصوصی بیش از ۵۰ درصد درآمد ملی ایران را نصیب خود می‌کند و، بنابر قاعده، باید به همین نسبت در کل مالیات دریافتی دولت سهم به عهده گیرد. اما در حال حاضر، با تمام فشاری که دولت روی مشاغل خرده‌پا وارد می‌آورد، سهم مالیات مشاغل به زحمت به ۱۰ درصد کل مالیات دریافتی می‌رسد و تازه بخش عمده آن را هم از کسبه خرده‌پا نظیر بقال و سلمانی و تاکسی‌دار و... اخاذی می‌کنند. زنجانی، وزیر برنامه و بودجه رژیم، در باره ناتوانیهای «دولت خدمتگزار» از بابت وصول مالیات از عمده تاجران شریک حاکمیت، امسال در مجلس لب به اعتراف گشود و گفت: «میزان مالیاتی که غیر دولتی به دولت پرداخت می‌کند، بیشتر از صد میلیارد ریال نیست و بقیه آن را دولت [کارکنان دولت] تأمین می‌کنند... متأسفانه کسانی هم از مالیات در می‌روند که عاملی مخرب در اقتصاد ما هستند، یعنی بخش تجاری اقتصاد کشور. حتی تولیدکنندگان ما تحت فشار هستند، اما این واسطه‌ها هستند که سود می‌برند، دولت هم که می‌خواهد اینها را کنترل کند و ابزارهایش را به عهده بگیرد، به انحاء، گوناگون با مشکلات رو به رو می‌شود، حتی امکانات و اختیار هم به او نمی‌دهند». او، در پاسخ به انتقاد نمایندگان شاخه رقیب در مجلس، که روی ناهنجاریهای مدیریت

دولت انگشت می‌گذارند، به منطق «عوضی گله ندارد» متوسل می‌شود و «حاجی خور» شدن مالیات مشاغل را این چنین به رخ آنها می‌کشد: «برادرانی که به دولت حمله می‌کنند که اقتصاد کشور را درست اداره نمی‌کند، چرا یک بار هم صحبت نکردند که این بخش غیر دولتی چرا مالیاتهای خود را پرداخت نمی‌کند؟ مالیاتهای بالقوه پرداخت نشده بین ۳ تا ۵ هزار میلیارد ریال طبق برآوردهای کارشناسی است» (۲۶). با این حساب، دولت عمده تاجران در طول این ۸ سال جنگ، ضمن برداشت صدها میلیارد تومان به طور مستقیم از جیب مردم، طبق حساب و کتابها و نرخهای مالیاتی خودشان، هر ساله به طور متوسط حدود ۵۰ میلیارد تومان هم از درآمدهای عمومی کشور کش رفته است. «دولت خدمتگزار» نیز معادل آن را بر کسر بودجه - یعنی مالیاتی که به صورت توزم از حقوق بگیران و صاحبان درآمدهای ثابت دریافت می‌شود - افزوده است. این فعل و انفعال در اجرای بودجه سال ۶۸ نیز ادامه خواهد یافت (۲۷).

ب - دریافت تسهیلات برای چپاول «قانونی»

در اواخر سال گذشته واردات یکصد و چند قلم کالا بدون انتقال ارز، آزاد اعلام شد و مقرر گردید که این نوع واردات بخش خصوصی از هر گونه قیمت‌گذاری معاف گردد. یعنی این کالاها را به هر قیمتی که تیغشان ببرد، به فروش برسانند. در قانون بودجه ۶۸، برای کمک به این امر خیر، یکصد میلیون دلار تنخواه‌گردان صادراتی نیز پیش‌بینی کرده‌اند تا «تجار محترم» برای هزینه‌های صادراتی کالاهای وطنی - که بدون سپردن تعهد ارزی برای به دست آوردن «ارز آزاد» به صادر کردن آنها مشغولند -، لنگ اکسیر ارز نباشند. بازده سه ماهه این اقدام مشعشع در تاریخ ۱۷ اسفند ۶۷ این چنین اعلام شد: «۳ ماه بعد از اعلام آزاد سازی ورود کالاهای بدون انتقال ارز، نتیجه به شرح زیر است: از ۲۷۳/۶ میلیون دلار ثبت سفارش برای واردات مواد غذایی و ابزارآلات، معادل ۳۷/۶۴۹ میلیون دلار آن به کشور وارد و ترخیص شده است» (۲۸).

پ - بالا کشیدن اعتبار بانکی

در سالهای اخیر در قوانین بودجه، سیستم بانکی کشور را وادار کرده‌اند که به ازای تضمین دولت، مبالغ قابل توجهی وام برای به اصطلاح فعالیتهای تولیدی به افراد و مؤسسات مورد نظر رژیم واگذار کند. با آن که از سال ۶۶ بخش خدمات را به طور صریح از شمول دریافت این وام مستثنی کرده‌اند، روزنامه‌های رژیم درباره هجوم عمده تاجران به این میوه ممنوعه چندی پیش فاش کردند که: «تصمیم گرفته

و... نیازهایی که بی جواب مانده!

بار مالی حاکمیت خمینی بر بودجه‌ی را، که باید جوابگوی حال و آینده اقتصادی جامعه ایران باشد، از نظر گذرانیدیم. با این بار سنگین که بر گرده اقتصاد و بودجه ایران افکنده شده، دهها نیاز جوشان اجتماعی روز که بودجه‌های سالانه باید جوابگوی آنها باشند، بلاجواب مانده و خواهد ماند. زنجانی، به هنگام دفاع از بودجه امسال در مجلس رژیم، در تشریح وضع اقتصادی کشور به عمد از کنار علتها می‌گذرد و درباره معلولها و ناهنجاریهایی که آنها را «عدم تعادل‌های کلان اقتصادی ایران» می‌نامد، عوامل زیر را بر می‌شمارد: «وجود شکاف بین عرضه و تقاضای پول به علت روند فزاینده حجم نقدینگی و هم چنین رکود در بخشهای مختلف اقتصادی، وجود شکاف بین سرمایه‌گذاری و پس‌انداز [از درآمد ملی]، وجود شکاف بین واردات و صادرات به علت آسیب‌پذیر بودن درآمد ارزی نفت و نبود صادرات غیر نفتی، وجود بعضی دیگر از عدم تعادلها به علت کاهش حجم فعالیت‌های اقتصادی...» و بالاخره به آنجا می‌رسد که به جای معرفی مسئولان اصلی این نابسامانیها یقه «رشد فزاینده جمعیت و ویژگی ساختمان جوان جمعیت» را می‌گیرد و می‌گوید «با مداوم شدن این پدیده [افزایش جمعیت]، با رکود و عدم رونق فعالیت‌های اقتصادی و بروز و پیدایش ناهنجاریهای ژرف در مبانی زیستی و فرهنگی جامعه، تداوم روند کنونی افزایش جمعیت کشور، به خاطر عوارض مخرب و گسترده‌یی که بر هدف‌های رشد و بهبود و ارتقای شرایط جامعه دارد، غیر قابل تحمل است» (۳۳). اقا اصلاً نمی‌گوید که برای حدود ۶ میلیون نفر بیکار، میلیونها نفر بی‌خانمان، بیش از ۱/۵ میلیون نفر بیمار روانی حاد و حدود ۳ میلیون نفر معتاد، برای جلوگیری از بیماری کودکان معصومی که هر روزه ۳۶۵ نفر آنها بر اثر نبود واکسن تلف می‌شوند، برای آن ۱/۸ میلیون کودک ۷ ساله‌یی که در سال قبل به سن تحصیل رسیدند و نتوانستند به کلاس درس راه پیدا کنند، برای آن کودکانی که مجبورند به نوبت به مدارس ۳ یا ۴ نوبتی بروند، برای کمبود یکصد هزار معلم و ۲۰ هزار دبیر و... چه تدبیری اندیشیده‌اند. می‌گوید «ما نسبت به سال ۵۶، [به قیمت ثابت] ۶۰ درصد کمتر بودجه جاری داشته‌ایم، اگر با روند ۵۶ پیش می‌رفتیم باید الان بودجه جاری ما حدود ۸۰۰ میلیارد تومان باشد» (۳۴) و بی آن که کمترین اشاره‌یی به ملاخور شدن بیش از ۵۰ درصد از بودجه کشور کند، این چنین آب پاکی را روی دست همه می‌ریزد: «ما معتقدیم که بودجه بخش آموزش و پرورش و بخش بهداشت و درمان جوابگوی نیاز مملکت نیست ولی در محدودیت منابع بیشتر

شده بود در سال مذکور [سال ۶۶] بدهی بخش خصوصی به بانکها فقط ۷ درصد زیاد شود و این افزایش مطلقاً در بخش بازرگانی نباشد، یعنی برای کار تجاری فقط به اندازه قسطهای دریافتی [از خود آنها] وام داده شود. این تصمیم قانونی هم در عمل اجرا نشد، یعنی بدهی بخش خصوصی بابت وامهای تجاری به جای صفر درصد، ۲۱ درصد افزایش یافت و بدهی این بخش به بانکهای تخصصی (صنعت و معدن - مسکن - کشاورزی) به دلیل مشکلات تولید، فقط ۳ درصد بیشتر شد و کل بدهی بخش خصوصی به جای ۷ درصد تصویب شده، ۱۵ درصد در سال قبل زیادتر شد و به حدود ۶۴۰ میلیارد تومان رسید» (۲۹).

کار شمارش و سنجش بار مالی «عمدةالتجار»ها بر بودجه عمومی کشور را به همین دو سه چشمه محدود می‌کنیم و می‌پردازیم به جمع بندی سرانگشتی بار مالی سه دولت بر بودجه سال ۶۸.

جمع برداشت قانونی سه دولت

اگر بار مالی دستگاههای امنیتی و ارتش ضد مردمی رژیم را، که به هر سه دولت خدمت می‌کنند و کاربردی عمومی دارند، نادیده بگیریم؛ اگر از اقلام دیگر حیف و میلیهای احتمالی، نظیر مجاز نمودن نیروهای نظامی و انتظامی در سال ۶۸ به «فروش املاک و ماشین‌آلات خارج از رده» خود تا میزان ۴ میلیارد تومان (۳۰) یا بالا کشیدن قانونی اموال مصادره شده قاچاق و «وجوه و اموال مجهول‌المالک و بلا صاحب و بلا وارث و وجوه و اموالی که بابت تخمیس و خروج از ذمه و اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و دیگر قوانین در اختیار ولی فقیه [حاکم] قرار می‌گیرد» (۳۱) و به کام اشباع ناپذیر عوامل اجرایی «حاکم» ریخته می‌شود، صرفنظر کنیم، آن وقت در سالی که «حضرت امام» جنگ را متوقف کرده و ظاهراً بار مالی آن را به حدود نصف رسانده، در سالی که باید هرج و مرجها، عدم تعینتها و بلا تکلیفیهها و ریخت و پاشهای شرایط جنگی تمام شود و صرفه‌جوییها و حسابگریهای مربوط به دوره ادعایی «سازندگی» جایگزین آن شود، بابت هزینه‌های جاری و اجرای سیاستهای ویژه سه قوه مجریه حاکم، چنان که گذشت، در بودجه سال ۶۸ سر جمع حدود ۲۴۰ میلیارد تومان اعتبار پیش‌بینی شده است. این بار کمرشکن را - که بیش از ۵۰ درصد کل اعتبارات ۴۷۲/۵ میلیارد تومانی (۳۲) در بودجه سال ۶۸ کشور را به خود اختصاص می‌دهد، - عواملی بر بودجه عمومی کشور تحمیل می‌کنند که نه تنها در تولید کشور و خدمات قبل و بعد از آن نقش سازنده ندارند، بلکه همه تأثیرات مخرب و منفی عوامل هزینه‌زا را بر اقتصاد کشور وارد می‌آورند.

از این نمی‌توان داد» (۳۵).

اما درد رژیم، «درد محدودیت منابع» و کمبود پول و امکانات مادی دیگر نیست. رژیم خمینی به درد بی‌درمان انحطاط و عقب ماندگی بینشی و فرهنگی مبتلاست. کمبودی دارد که با همه ثروتها و تخصصهای عالم جبران پذیر نیست. از دست این رژیم جز هلاکت استعدادها و نابودی دستاوردهای انسانی بر نمی‌آید. برای نجات و پرورش استعدادهای ایرانی و سازندگی ایران، فوری‌ترین ضرورتها نابودی رژیم خمینی است.

منابع و توضیحات:

- ۱ - نگاه کنید به مقاله «داستان گرانی در رژیم خمینی» شور/، شماره ۳۸.
- ۲ - رادیو رژیم، ۲۸ فروردین ۶۸ (پیام خمینی به مناسبت روز ارتش).
- ۳ - کیهان، ۲۳ اسفند ۶۷.
- ۴ - نگاه کنید به جمع بودجه تحقیقاتی سال ۶۶ کشور در کتاب قانون بودجه این سال. هم چنین بنا به گزارش رادیو رژیم، ۲۵ اردیبهشت ۶۸، «در سال ۶۷ معادل ۳۵۰ میلیون تومان ریالی و ۵ میلیون تومان ارزی برای امر تحقیقات در دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی اختصاص یافته است» با این حساب بودجه تحقیقات نظامی سال ۶۸، ۴ برابر کل بودجه تحقیقاتی کشور می‌شود.
- ۵ - بند ۲۴ تبصره ۲۹ قانون بودجه ۶۸.
- ۶ - بند ۵ تبصره ۲۹ قانون بودجه ۶۸.
- ۷ - کیهان، ۲۳ اسفند ۶۷.
- ۸ - تبصره ۳ قانون بودجه ۶۸.
- ۹ - سخنرانی عزت‌الله سحابی در بنیاد شط.
- ۱۰ و ۱۱ - منبع ۴.
- ۱۲ - کیهان، ۳ اردیبهشت ۶۸.
- ۱۳ - منبع ۴ و قانون بودجه سال ۶۸.
- ۱۴ - اصلی‌ترین مکانیسم خدمتگزاری دولت به رقیب، ادامه روند فزاینده استقراض از بانکها و افزایش نقدینگی بخش خصوصی است.

- ۱۵ - ادعای موسوی نخست وزیر در مصاحبه با اطلاعات، ۲۱ فروردین ۶۲.
- ۱۶ - آمار کارکنان بخش عمومی و دولتی به نقل از سرمقاله رسالت، ۲۳ اسفند ۶۷.
- ۱۷ - لوموند، ۲۲ فوریه ۱۹۸۹.
- ۱۸ - مصاحبه موسوی با اطلاعات، ۲ بهمن ۶۷.
- ۱۹، ۲۰ و ۲۱ - رسالت، ۲۵ اسفند ۶۷.
- ۲۲ - رسالت، ۱۷ اسفند ۶۷.
- ۲۳ - کیهان، ۷ فروردین ۶۸.
- ۲۴ - با حساسی که قاسمی، رئیس بانک مرکزی، در بیست و هشتمین اجلاس مجمع عمومی این بانک ارائه داد و در رسالت ۲۷ اسفند ۶۷ درج شده، در سال ۶۶ سپرده‌های بخش خصوصی در بانکهای کشور با رشد ۱۹/۹ درصد، افزایشی حدود ۱۶۰/۵ میلیارد تومان نسبت به پایان سال ۶۵ نشان داده است. اگر این گزارش را ملاک محاسبه سپرده کل بخش خصوصی در بانکها قرار دهیم، در سال ۶۶ میزان آن باید به حدود ۹۶۲/۵ میلیارد تومان رسیده باشد که ۹۰ درصد آن (۸۶۵/۸ میلیارد تومان) متعلق به آن ۱/۵ درصد است.
- ۲۵ - قانون رژیم نسبت به این مسأله سکوت کرده اما مقامهای رژیم بارها معافیت سپرده بخش خصوصی را از پرداخت «مالیات تعاون ملی» اعلام کرده‌اند. از جمله ماجدی، معاون کل وزارت اقتصاد و دارایی، در کیهان ۷ اردیبهشت گفت: «کسانی که میلیونها تومان در بانک دارند شامل مالیات دادن نمی‌شوند. فردی هم که پولش را به بانک سپرده تا بانک سرمایه‌گذاری تولیدی کند داراییش شامل مالیات نمی‌شود».
- ۲۶ - رسالت، ۲۵ اسفند ۶۷.
- ۲۷ - در بند ب تبصره ۱۶ یک راه فرار قانونی از پرداخت مالیات پیش‌بینی شده است: «وجوهی که بابت خودیاری و مشارکت بر اجرای طرحهای عمرانی موضوع این بند پرداخت می‌گردد، در مورد مؤدیان مالیاتی از درآمد مشمول مالیات آنها کسر می‌گردد». به قول هدایت‌الله آقایی در مجلس، اجرای این بند «عملکرد تخریبی» در کار وصول مالیات داشته است.
- ۲۸ - رسالت، ۱۷ اسفند ۶۷.
- ۲۹ - مقاله احمد توکلی، وزیر سابق کار و امور اجتماعی، در رسالت ۲۱ اسفند ۶۷.
- ۳۰ - تبصره ۱۳ قانون بودجه ۶۸.
- ۳۱ - تبصره ۳۳ قانون بودجه ۶۷.
- ۳۲ - رقم مصوب بودجه ۶۸، اطلاعات، ۵ فروردین ۶۸.
- ۳۳، ۳۴ و ۳۵ - دفاعیه وزیر برنامه و بودجه رژیم در مجلس، روزنامه رسالت، ۲۵ اسفند ۶۷.

صرافت افتاده و حاضر شده به سنت دین و تاریخ و خواست قریب به اتفاق ملت ستمدیده ایران گردن بگذارد و بر این حق شهادت بدهد که خمینی باید در پیشگاه مردم رنجدیده و جهان بلادیده از او علناً محاکمه شود و به سزای جنایات این دهساله‌اش برسد. عقل و اخلاق حکم می‌کرد مسئول اعظم قتل عام مردم، جنگ خانمانسوز ۸ ساله، تروریسم و ویرانی و از همه دردناکتر «خیانت به امید» ملت ایران، به دست فرشته عدالت سپرده شود. ولی بنی‌صدر ناگهان در آمد که «- خیر من هیچ کس را محاکمه نخواهم کرد نه خمینی را و نه کس دیگر را» (مصاحبه با نشریه اکسپرس، ۲۱ بهمن ۶۷). خب، حالا کلاه خودتان را قاضی کنید. اگر این حرف از دهن بنی‌صدر در نیامده بود و کس دیگری آن را می‌گفت همه نمی‌گفتند طرف از مخ معاف است یا دارد خیانت به عقل و اخلاق و حقوق ملت و افکار عمومی جهان می‌کند؟ ولی بنی‌صدر، که خود را همه فن خریف می‌داند، این سخن را پیش کشیده بود و ابهام هم در این بود. نخواست به یاد گفته دوستی افتادیم که هر وقت فیلمی از بازرس کلوسو می‌دید، می‌گفت این بابا همه فن خریف است، نه همه فن خریف. بله این ابهام هم به دیگر ابهامات در مورد کم و کیف افکار و اعمال «منتخب شما» اضافه شد. در حالی که از قضا در ظرف همین شش ماه گذشته، بنی‌صدر دو بار صریحاً اعلام کرده بود که جهان از ابهام خالی شده است.

دفعه اول بلافاصله بعد از آتش‌بس بود که او پیام داد و متذکر شد که: «ابهام‌زدایی در سطح افکار عمومی ایران و در سطح افکار عمومی جهان به کوشش پیگیر و طولانی ما حاصل گشت» (انقلاب اسلامی، ۱۸۳). بار دیگر در آستانه نوروز اخیر همین ادعا را پیش کشید که، «حالا دیگر امر از هر ابهامی خالی است» (انقلاب اسلامی، ۱۹۸). خب، این وسط ۶ ماه گذشته و در این میان دست کم چندین «ابهام» پیش آمده بود، از جمله همان موضع وی در باب سرنوشت خمینی. بنی‌صدر هم که از بابت فایده تکرار مدعای «ابهام‌زدایی» را پیش نکشیده بود، بیشتر با فخر و افاده آن را شرح داده بود و درست همین افاده فروشی بود که کنجاوی ما را برانگیخت که برویم مروری بکنیم و ببینیم در این چند ماهه چه ابهاماتی را روشن کرده است، نکند در این ماجرا هم ابهامی نهفته و مقصود او نوعی ابهام‌زدایی بدون دال باشد!

مسأله استحاله

از شگردهای بنی‌صدر آن است که مرتب عجیب و غریب نمایی می‌کند ولی به لحاظ ایده، پیوسته این و آن جنس کهنه را پشت و رو کرده به جای نو به خواننده قالب می‌کند. کهنه فروش دست اولی است، ولی هیچ تاب ایراد و اشکال ندارد. بارها

«ابهام زدایی»

کریم قصیم

این مسیو ابوالحسن بنی‌صدر به واقع از آن عجایب المخلوقات است که هیچ کدام از القاب و عناوین جاریش - شبدر قلی، خرمردرندترین...، میرزا قشمش و حتی معتاد خمینی - نمی‌تواند آن تمامیت اوصاف و صُور کمالاتش را به درستی باز نماید. یک دلیل نقض کار ما هم این است که او مسلح به علم می‌باشد. از جمله در علم غیب تبخّر دارد و به فیض فضایل این رشته قادر است همه چیز را از پیش ببیند و به موقع یک برگ تازه بکشد و رو دست آدم بلند شود. از این گذشته، او در روش هم از دیگران سبقت می‌گیرد چون به قول خودش، واکنشی کار نمی‌کند، کنشی کار می‌کند و «ابتکار عمل» را در دست دارد و مدام مشغول خلق و ارائه راه حل و مشکل‌گشایی است! فی‌المثل دم عیدی که مردم ایران، به غیر از آن گنج قارونیه‌ها، همگی از بابت شدت گرانی و فقر فزاینده دادشان به هوا رفته بود و مطبوعات رژیم هم، ناگزیر، شمه‌یی از عصبانیت آنها را منعکس کرده بودند، جناب صدرالعلما دفعه‌ای پیشنهادی شگفت‌انگیز از قفا بر کشید و ضمن «پیام نوروزی»ش تحویل ایرانیان داد و همه را با این حرف از تعجب انگشت به دهان گذاشت: «ایرانیان... قیافه‌های عصبانی و قهرآلود را به چهره‌های آرام و شاد تبدیل کنید!».

یک مورد تکان دهنده دیگر از «ابتکار عمل» او چند ماه پیش همه را به تعجب واداشت. بعد از سالها راز و نیاز با «آقای خمینی» و تئوری بائی درباره «قیافه معنوی امام» و «دو خمینی» و «خُر شدن خمینی» و... سرانجام قبول کرده بود که «خمینی اینک مثال اعلاى جنایتکاری شده است» (انقلاب اسلامی، ۱۹۴). خب، گفتن ندارد که ما و همه بندگان آگاه خدا هم از این اقرار صریح به یک واقعیت دیرینه خرسند شدیم و گمان بردیم که، با این اوصاف، مرید اول خمینی هم به

دل آزرده شده و بر آشفته که چرا ما او را استحاله‌چی خوانده‌ایم و جزء آن طیف درازش کرده‌ایم. منتها هر وقت در مقام توضیح موضع «انقلابی» خود برآمده، اول، بدون هر گونه ابهامی، یک دور لنگ و لگد به مقاومت مسلحانه زده و بعد که به خمینی و رژیمش رسیده فقط ابری از اوهام و ابهام پراکنده است. مثلاً گفته آلترناتیو آن است که در ایران «انفجار معنوی» پیش آید! و وقتی مطلب را باز کرده معلوم شده خر همان است و پالان همان. می‌خواهد «آقای خمینی» را تبرئه کند و مردم را متقاعد نماید این دهسال رنج و ستم و شکنجه و اعدام را قورت دهند و «گل بر گلوله» رژیم بنشانند و روبوسی کنند! جای دیگر خیلی زور زده و بالاخره در آمده که خمینی «می‌آمد و در برابر حق زانو می‌زد و دست کم مثل ناصر در برابر ملت مسئولیت شکست را می‌پذیرفت و استعفا می‌کرد» (انقلاب اسلامی، ۱۸۲). خب، ما و او که می‌دانیم از خمینی تا ناصر فاصله از زمین تا آسمان است. این را هم هر دو مطلعیم که رابطه ملت مصر با ناصر در زمان جنگ با اسرائیل، به کلی رابطیهی متفاوت (و چه بسا متضاد) با مناسبات خمینی و ملت ایران بود. اما محض اطلاع نسل جوان باید گفت که مردم مصر بعد از استعفای ناصر منقلب شدند و به حمایت از رهبر مملکتشان بیرون ریختند و تظاهرات عمومی کردند و ناصر را در پست و مقام خودش ابقا کردند. حالا این بابای کهنه‌خر می‌آید آن مورد را به صورت پیشنهادی برای مرادش تدوین می‌کند که مثلاً از این رهگذر چی به مردم ایران برسد؟ فریاد مرگ بر خمینی سالهاست آوای بلند مقاومت سرافراز ایران شده و دریاهاى خون و رنج و شکنجه صدها و میلیونها نفر فرزندان این ملت، ایران و خمینی را از هم جدا کرده است. حالا بیایند برای این جبار شاخ شکسته ضحاک صفت سناریوی استعفا و تظاهرات ابقا اجرا کنند؟ فقط مفر کسی به این جور پیشنهادات فکر می‌کند که به مرض حفظ و استحاله این رژیم مبتلا شده باشد ولا غیر.

دیگر از دُرافشانیهای استحاله‌یی ایشان راجع است به مواضع بعد از آتش‌بس. آن زمان بنی‌صدر با دُمش گردو می‌شکست و از این مصاحبه به آن مصاحبه که بله، «یک گشایش سیاسی در جهت دموکراسی در ایران...» قریب‌الوقوع است (خبرگزاری فرانسه، ۱۲ مرداد ۶۷). خیلی خودش را می‌گرفت و باد به بروتش می‌انداخت که طبق معمول، پیش‌بینی این وضع را از قبل کرده است؛ خلاصه مدعی غیبگویی سیاسی روال رویدادهای بعدی هم بود: «بنی‌صدر - سه گرایش در بطن رژیم خمینی وجود دارد. گرایش هاشمی رفسنجانی، گرایش خامنه‌ای و یک گرایش دیگر که باز هم میانه‌رو تر از اینهاست» (تلویزیون فرانسه، کانال ۳، ۱۲ مرداد ۶۷). اما هنوز صندلی مصاحبه‌ها گرم بود و صدای جارچی «گشایش دموکراتیک» در گوشها زنگ می‌زد که خبر آمد و معلوم گشت آسیاب حکومت خمینی کماکان به خون می‌گردد. خب، آیا این

اظهار نظرهای آقای غیبگو بینش استحاله‌ییش را بر ملا نکرده بود؟ گفتن ندارد که یکی از بارزترین خصایل خط استحاله این است که به هر رنگ و نیرنگی می‌کوشد از دور حذف نشود و تا مجال بعدی در صحنه باقی بماند. بنابراین خیلی طبیعی بود که با بالا گرفتن اخبار کشتار و رسوایی کامل سناریوی «اهلی شدن افعی»، همه استحاله‌چیهای خارج کشوری موج عوض کنند و به آن پند ابن‌الوقتی عمل نمایند که: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. وقتی همه جراید دنیا از فلج بودن رژیم و نامرادی مطلق «پراگماتیستها» نوشتند، دیگر بنی‌صدر هم از خط عوض کردن باکی نداشت و به زبان آمد که «تنها قسمتی از رژیم که فلج نشده و هنوز کار می‌کند دستگاه سرکوب است» (انقلاب اسلامی، ۱۸۶). ولی در ماه بعد مجدداً نوساناتی در سیاست و نمایشهای رو به غرب رژیم دیده شد. در اروپا باز موج گنشربازی خودنمایی کرد و رفت و آمدهای لاریجانی کسانی را دچار خطای باصره نمود. این جا بود که غیبگوی دروغگوی ورسای باز خود را جلو انداخت که گویا با وجود رژیم خمینی در ایران، «جهت عمومی تحوّل از استبداد به آزادی شده است» (انقلاب اسلامی، ۱۸۹). او این خُرَعبلات را در بحبوحه کشتار زندانیان سیاسی هم ادامه داد و حتی، بر خلاف سنت فال بینهای ماهر، به پیشگویی ریز حوادث با اسم و رسم هم مشغول شد: «سؤال - ادامه این داستان را چگونه می‌بینید؟ بنی‌صدر - برای جانشینی [خمینی] سناریوهای متعددی وجود دارد. اولیش منتظری جانشین برگزیده است که جایش را خواهد گرفت... به زودی به ایرانی دموکراتیک باز خواهیم گشت» (مصاحبه با اکسپرس، ۲۱ بهمن ۶۷).

خب، با سرنوشتی که برای منتظری پیش آمد، تکلیف موضوع غیبگویی که روشن شد و هیچ گونه جای چانه زدن هم برای مدعی باقی نمانده است. می‌ماند این که یکی از آن خبرنگاران برود و به این پشت‌هم‌انداز حالی کند که دعایش مستجاب نشد! این که آیا مواردی که از استحاله‌چی بودن او بر شمردیم برای رفع هر گونه ابهام در این زمینه کفایت می‌کند یا نه، دیگر مسأله ما نیست. ما فقط نشان دادیم که هر بار یک نشانه از آن طرف می‌آید، این جناب به سر می‌دود. البته به اندازه خودش فوت و فن کاسه‌گری را بلد است و می‌داند که در محضر خارجی باید از واژه‌های «گشایش دموکراتیک» نام ببرد و خطاب به خمینی و رژیمش اندر باب «نجات اسلام» و کیان «مرجعیت روحانیون» سخن بگوید (۱). بنی‌صدر جنس استحاله را به اشکال و اسامی گوناگون عرضه می‌کند. تازه‌ترین زرورق بازاریش با مارک «انفجار معنوی» منقش بود. منتها این جا هم آن قدر بی محل خواند که خودش نیز به تنگ آمد: «به جای آن انفجار معنوی، پیام سوم اسفندش انفجاری همه قهر و نفرت شد» (انقلاب اسلامی، ۱۹۸).

خودگویی و خودخندی عجب مرد هنرمندی! معلوم شد که روند رویدادها این ابهام را از ذهن بنی‌صدر پاک کرده است و نه برعکس.

قدم درجا و یُرغه در خواب

در زمینه روش و تاکتیک مبارزه با رژیم حاکم - چه در زمان شاه و چه در دوره خمینی - جناب صدرالعلما هرگز جز کلی بافیهای بی‌نتیجه، و گاه حتی پرت و پلاگویی، چیزی برای عرضه نداشته است، ولی در بیان مطالب البته شان مقام «ریاست جمهوری» را حفظ می‌کند و پیوسته از صیغه امر استفاده می‌کند. او که به زمان صدارت و صاحب منصبی و فرماندهی کل قوای زور هیچ از این مشاغل زورمدار بدش نمی‌آمد، به هنگام فقدان قدرت از «زور» بدش می‌آید و در این سالهای انتظار «بازگشت»، ترجیح می‌دهد گاندی‌نمایی کند، منتها برای نمونه یک بار هم هنر و جربره طرح و اجرای یک اقدام از همان آکسیونهای گاندی جوان یا پیر را نشان نداده است. در قدرت هم که بود چنین استعدادی از خود بروز نداد ولی اکنون صد ماشاءالله که چه کتابدهی می‌کشد: «مردم ایران... شما از درون و ما از بیرون مرزها هماهنگ عمل کنیم، هم به صلح درخور یک ملت نیرومند می‌رسیم و هم آزادیها را در مین خویش مستقر می‌سازیم» (انقلاب اسلامی، ۱۸۳).

این فرمان عمومی را ایشان بلافاصله بعد از آتش بس در جنگ صادر کرده‌اند! تعادل قوا و تقسیم میدان عمل به درون و بیرون هم حاوی هیچ ابهامی نیست؛ فقط می‌ماند این نکته که، بر فرض اقبال عام و چشم قربان گفتن اهالی سراسر کشور، این مردم آماده به فرمان سپهسالار چه باید بکنند؟ در این مورد، فرمانده کل قوا «از بیرون»، در دو شماره بعدتر ارگان ستادش، مستقیماً دستورالعمل می‌دهد که «شما مردم نخواهید بیش از این کشورتان زبون گردد و بازیچه سیاست‌بازان بین‌المللی شود، می‌توانید وارد عمل شوید» (انقلاب اسلامی، ۱۸۵). حساب او این است که از ۵۰ میلیون جمعیت کشور، دست کم ۲۰ میلیون که می‌توانند «وارد عمل» شوند و ارتش ۲۰ میلیونی برایش تشکیل دهند. جمع می‌شوند و گوش به فرمان و پر شور، که «بنی‌صدر، بنی‌صدر حمایت می‌کنیم، فقط بگو چی کار کنیم؟» ریاست جمهوری از این دریای اشتیاق و آمادگی میلیونی احساس رضایت می‌کند و با حوصله و دقت تمام طرح عملیاتی پیچیده و ضد زور خود را شرح می‌دهد: «می‌توانید به جای مرگ، حیات را انتخاب کنید. همین یک کار به عمر رژیم ملاتاریا و زور پرستی

در ایران پایان خواهد بخشید» (همان جا، ص ۷). ولوله‌یی به پا می‌شود. از همه طرف غریو و غرنگ آفرین و احسنت و ایوالله ارتش ۲۰ میلیونی فضا را پر می‌کند. در این میان یک نفر کُند ذهن حواس پرت مطلب را نمی‌گیرد و ابهام کوچکی دارد. دست بالا می‌کند که: چگونه؟ ولی بلافاصله توجیه می‌شود: «می‌پرسید چگونه؟ به این پرسش بارها پاسخ داده‌ام، پاسخ را تکرار می‌کنم: کافی است از باور به چگونه مردن دست بردارید!» (همان جا). بانگ شادی و غوغا به آسمان می‌رود و جمعیت دیگر از فرط وضوح و کفایت منطق سر از پا نمی‌شناسد. همه می‌خواهند از همان جا عازم جبهه‌های «بی زور علیه زور» شوند و کار را یکسره کنند که باز یکی از آنها به یاد طرح عملیاتی می‌افتد و سؤال می‌کند که راه و چاه چیست و از کجا شروع کنیم؟ ولی این اشتباه هم به سرعت بر طرف می‌شود: «نگویید از کجا شروع کنیم! این پرسش و پرسشهایی از این نوع... همه بازگوی همان باور به چگونه مردن است. به خود بباورانید که شما را آزاد آفریده‌اند». درست در این لحظه مردم از خواب بیدار می‌شوند. و ماههای متمادی در این اندیشه‌اند که حتماً امروز یا فردا رژیم ساقط خواهد شد چرا که آنها، بلافاصله بعد از نشست توجیهی، به خود باورانده بودند که آزاد آفریده شده‌اند و به خصوص، طبق فرمان صریح بنی‌صدر، به جای مرگ حیات را انتخاب کرده‌اند و حالا با اطمینان خاطر چشم به راه فروپاشی و مرگ رژیم‌اند. چند ماه همین طوری، بدون دستور جدیدی می‌گذرد... تا این که در آستانه نوروز مجدداً احضار می‌فرمایند: «نسل جوان کشور بشنو! اینک که تشخیص این جانب را درست می‌یابی بر توست که دست به کار شوی!» (انقلاب اسلامی، ۱۹۸). سپهسالار صاف می‌ایستد، نفسی تازه می‌کند و، چشم به آینه می‌دوزد و ادامه می‌دهد: «می‌پرسی چگونه باید عمل کرد؟ در این باره روشهایی را پیشنهاد کرده‌ام و در نوبتی دیگر آنها را یکجا خواهم آورد. با وجود این [دراثر اصرار حضار]... تکرار می‌کنم: برانگیختن میل به رشد در جامعه جوان، مرگبارترین ضربه به رژیم ملاتاریاست. مسئولان سیاسی در داخل و خارج کشور تا می‌توانند باید این میل را برانگیزند». پیام نوروزی طولانی می‌شود و سپهسالار بنی‌صدر همین طوری مورد به مورد به طور دقیق کالک عملیاتی کلیه اقشار و طبقات را به آنها ابلاغ می‌کند ولی این دفعه خودش از خواب می‌پرد و خود را در ورسای تنها و بی‌سپاه می‌یابد. رفته رفته ابهامش برطرف می‌شود و می‌فهمد سال تحویل شده است (۲). حالا، بینی و بین‌الله، اگر کسی بیاید در بیداری این جور اظهار لحنیه کند و از آن فراتر، این افاضات را به تحریر و پخش هم بگذارد آیا ابهام ایجاد نمی‌شود و نمی‌گویند طرف سیمهای قاطی شده و بالاخانه را

اجاره داده است؟

تروریسم و نوازش بنی‌صدری

از دیر باز، هر گاه ابوالحسن بنی‌صدر به آرایش و نمایش عقاید و آرای خود میل می‌کند، اول به جلد اسطوره «ضد زور» در می‌آید و بعد با کوبیدن انگ «زورپرستی» به این و آن، خود را در نقش گاندی ثانی جا می‌زند. حال چه موضوع بحث وی مسائل جنبش و انقلاب باشد و چه در باب «زن و زناشویی» سلسله مقاله بنویسد. همه فن خریف، هم «فرزند معنوی امام» جباران و هم نماد ضد زور است! بنی‌صدر به حافظه کوتاه خلق‌الله خیلی پر بها می‌دهد ولی قوه فراموشی آنها را بیشتر دوست دارد. از این رو پاک ندارد که ۶ ماه پیش چه گفته است، چه رسد به ۶ سال پیش. گاه حتی از این شماره به آن شماره نشریه‌اش وارونه موضع می‌گیرد ولی باز هیچ غمش نیست. به این خیال خام که: کی به کی است، شدت و شتاب حوادث، چون غرش توفان و تندری پر غوغا، نک و ناله این و آن منتقد و اشکال فلان ایرادگیر را می‌پوشاند و صدای پرس و جوی حقیقت را نشنیده می‌گذارد...

با این همه خاطراتی هستند که از یاد نمی‌روند و همه از آنها خبر دارند: اشغال زورمدارانه دانشگاه تهران با آن خیل جزار حزب‌اللهی و سردمداری بنی‌صدر... و بعد اعلام آن واقعه به مثابه «روز تولد حاکمیت دولت» در دانشگاه اشغال شده به زور! یا آن لشکرکشی به کردستان و آن جمله معروف سپهسالار به ارتش که تا رفع غائله چکمه از پا به در نکنید و... زانو زدنهای مکرر او در برابر جبار جماران و دسیسه‌های پر رنگ و نیرنگش. حالا شاید دوری از خمینی در سال ۶۵ را حجت کند و مدعی شود که بهایش را پرداخته و از آن دوره زورمداری تبری جسته است. شاید، ولی فترت کوتاه مدت هیچ به معنی ترک اعتیاد نیست. وانگهی بی‌طاقتی و بیقراری بعدیش برای بازگشت به صدارت و... التفات مکرر به سپاه پاسداران و ارتش و بسیج و آن پیامهای پی‌درپی به «برادران من...» و آن تبلیغ مداوم در جهت «جنگ پیروز» و راه حل نظامی و... اینها را که کنار هم بگذاریم، هیچ شباهتی با روشها و کردار گاندی به چشم نخواهد خورد. به خصوص اگر در تمام این سالهای دراز، ارادت عمیق او را به شقی‌ترین زورمداران تاریخ ما، که خمینی باشد، به کارنامه او اضافه کنیم، اما این که از فردای از دست‌دادن قدرت و فرارسیدن فصل طاقت، بنی‌صدر به فکر استفاده تئوریک - تبلیغاتی از این ژوکر زور علیه این و آن طرف افتاد و بار دیگر قصه «گوی بلورین بیان پاریس» را از سرگرفت، این بخش از آلبوم دستاوردهایش هم چندان بی‌ابهام نیست. سواي آن چه لابلای پیغام پَسغام به

خمینی و «قوای مسلح» او قابل رؤیت است، موردی وجود دارد که آشکارا بند را آب داده و اغراض و تمایلات زورمدارانه خود را حسایی بر ملا کرده است. مقصودم چگونگی برخورد بنی‌صدر است به مسأله تروریسم، به مثابه شکل و شیوه‌یی از اعمال خشونت و زور که در تمام جهان و در همه مراجع بین‌المللی و انسانی محکومیت تام یافته و جز خود تروریستها کسی آن را مشروع نمی‌داند.

بنی‌صدر بارها به آن آرا و عقایدی که بدون پرده پوشی و ریا به وجود تضادها توجه می‌دهند و کشمکش و مبارزه و وحدت آنها در صحنه‌های گوناگون و در پهنه سیاست را مد نظر دارند، حمله کرده و خود را مبری از چنین بینش و روشی شمرده است. لیکن از قضا، فراسوی جوانب آرمانی که القا می‌کند، خیلی هم با رندی - گاه حتی شدیداً با خرمردرندی - حساب کشاکش تضادهای قدرت حاکم و جریانهای مخالف و موافق آن را - چه در ایران و چه در صحنه بین‌المللی - نگه می‌دارد و خیلی مراقب است که از هر ریگی که می‌شود، روغن به نفع خود بکشد.

اواخر سال میلادی گذشته، در بحبوحه تبلیغات جاری در باب «اهلی شدن افعی» (۳) جماران و ساخت و پاخت احتمالی رژیم با امریکا، بنی‌صدر گمان بُرد که رفسنجانی برنده بازی استحال شده و عنقریب است که سر او بی‌کلاه بماند. جوش آورده بود و به جای حمله به خمینی، یکریز به ریگان و بوش بد و بیراه می‌گفت. در این اثنا ناگهان آن جنایت تروریستی بر فراز شهر لوکربی انگلستان پیش آمد. ایادی و گماشته‌های مزدبگیر خمینی هواپیمای مسافربری پان‌آم را در هوا منفجر کردند و جهان را موج نفرت از تروریسم فرا گرفت. در این میان، بنی‌صدر که دیگر خون جلو چشمش را گرفته بود، وارد بازی جناحهای درونی رژیم شد. ناگهان زد زیر تمام آن تئوری مثنوی «ضد زور» و به صورتی بی‌سابقه، یکپا حامی اخلاقی - سیاسی تروریستها شد. اول در نقش یک «دیارگرای ضد غربی» دو آتش در آمد که: «آیا آمریکاییان و اروپاییان متوجه شده‌اند که عامل اول این جنایت و جنایت‌هایی از این نوع خود آنها هستند؟» (انقلاب اسلامی، ۱۹۴). بعد با زرنگی عنوان منفور تروریسم را از جدول خارج کرد و به جای آن اصطلاح مبهم و مطبوع «زیر سلطه‌ها» را نشاند و با این ترتیب تازه، غرب را مورد تهدید قرار داد: «آیا متوجه شده‌اید که زیر سلطه‌ها دارند می‌فهمند که می‌توانند چگونه مردن شما سلطه‌گرها را نیز معین کنند؟» (همان جا). حالا فکرش را بکنید! می‌شود بمب‌گذاری شنیع در یک هواپیمای مسافربری و انفجار و کشتار صدها نفر آدم بی‌دفاع در هوا را در یک منطقه غیرنظامی و غیر جنگی، اقدام مظلومانه «زیر سلطه‌ها» قلمداد کرد؟ ولی بنی‌صدر که این حرفها را به زبان فرنگی و در مصاحبه‌های کذائیش نمی‌زد. خطاب و پیام او به همان جناح سپاه و بسیج و «برادران قوای مسلح» بود و می‌خواست در بازی

تودرتوی تضادهای درونی رژیم سری از توی سرها درآورد. استحاله یک استحاله‌چی بازنده به یک حامی «زیر سلطه‌ها» را می‌بینید! قاعده این چشمک زدن سیاسی هم روشن بود: دشمن دشمن (یا رقیب) من، دوست من... به هر حال در این ماجرا او تصمیم خودش را گرفته بود و بی‌محابا برای تروریستهای خمینی دلسوزی می‌نمود و ضمن طلب سهم برای آنها، غربیها را به مرگ تهدید می‌کرد: «جبری که سلطه‌گری شما [غربیها] به جهان امروز تحمیل کرده است، کار را به جایی رسانده است که یا باید زیر سلطه‌ها را در مرگشان همراهی کنید و یا آنها را در چگونه زیستن شرکت دهید» (همان جا).

آقای «ضد زور» در این سرمقاله، در دفاع از شنیع‌ترین زورمداران، از این حرفها فراتر می‌رود، طوری که انگار خط دهنده تروریسم خمینی و برنامه‌ریز طرحهای بعدی او به زبان آمده است: «چاره کار دیگر است. چاره آن است که با توسل به روشهایی که شما [غربی‌ها] آن را تروریسم می‌خوانید [!] جنگ را به کشورهای غرب بکشانند» (همانجا). خوب، اکنون بعد از صدور فتوای قتل سلمان رشدی و بالا گرفتن جو جدید اربعاب تروریسم خمینی در «کشورهای غرب» یکی از معانی این نوع «چاره‌اندیشی» های بنی‌صدری برای همه روشن شده است. الحق والانصاف که باید به قوه غیبگویی وی ایوالله گفت! دیگر در این زمینه هیچ ابهامی باقی مانده است؟ هر کس شک دارد برود آن سرمقاله را مرور کند تا بفهمد.

«مجنون‌وار...»

ابوالحسن بنی‌صدر، در سرمقاله شماره ۱۸۳ نشریه‌اش، که بعد از آتش‌بس در آمد، نوشت: «یکی از فایده‌های بزرگ آزمایشهای سیاسی این ده ساله این شد که ابهامها از بین رفتند». ما در بالا به پاره‌یی از این «رفع ابهامها» اشاره کردیم. شک نیست که طی این سالها ابهاماتی از بین رفته‌اند، منتها بعضی از «ابهامها» هم خیلی غلیظ تر شده‌اند؛ از جمله ابهامی که در نوع رابطه بنی‌صدر با خمینی از همان قدیم به چشم می‌خورد: ده سال پیش، رشته‌های انس و الفت این دو بر چه مبنا و مصلحتی وصل شد و چگونه بود که بنی‌صدر، حتی به هنگام طرد و اخراج از خدمت خمینی، هم چنان «مجنون‌وار» شیفته و فریفته «آقا» باقی ماند؟ البته مطالعه علمی و دقیق چگونگی پیدایش و بروز و دوام این «جنون» بر عهده کارشناسان و اهل فن مربوطه است و ما در این جا به سابقه ظهور این پیوند «مرید و مرادی» کاری نداریم. خواست ما این است که بدانیم آیا رفع این «ابهام» هم جزء «فایده‌های بزرگ این ده ساله» هست یا خیر؟ این که می‌گوییم ابهام، از این روست که بنی‌صدر چند جا منکر

این رابطه شده است. منتها به شهادت نوشته‌ها و کتب خودش، هنوز این رشته سر دراز دارد.

ما یک جا نوشته بودیم بنی‌صدر معتاد خمینی است. او از این تشخیص برآشفته بود و در نشریه‌اش با داد و بیداد ناسزا گفته بود و فغان که زورپرستان به او اسناد ناحق می‌زنند. در حالی که با کمی انصاف در می‌یافت که صفت معتاد به مراتب از مجنون ضعیف‌تر است و این دومی را که ما به کار نبرده بودیم، خودش، ضمن شرحی بر حال و هوا، بدان مقرر آمده بود: «می‌کوشیدم و مجنون‌وار، تا که لکه‌ها را از قیافه او [خمینی] پاک کنم، اما درونم توفان بود. به کسی می‌ماندم که اوراق حیات او را پیش‌ارویش ورق ورق به باد می‌دهند. این درد بزرگ و بزرگتر می‌شد. آن وقت بزرگتر می‌شد که می‌دیدم او درد مرا نمی‌فهمد» (— کتاب خیانت به امید، ص ۷ — تکیه از ماست). بروز این حال و هوای «مجنون‌وار» در اوان انقلاب ۵۷، البته به خوبی قابل فهم است. کما این که همه شنیده‌اند که فلان کس با رسیدن این خبر که بلیط بخت‌آزمایش برنده جایزه چند میلیون تومانی شده، به کلی دیوانه شده است. بنی‌صدر هم در سال ۵۷، در ظرف مدت بسیار کوتاهی، از کنج عزلت و انزوا و گمنامی در گوشه پاریس، به سرعت برق و باد می‌رسد به مراتب بالا و بالاخره می‌شود رئیس جمهوری (۴). این ظهور و صعود ناگهانی، صد برابر تأثیر بلیط بخت‌آزمایی اثر می‌گذارد و هر کس دیگری هم بود از نگاه به ولینعمت خویش منقلب می‌شد و در می‌یافت که «امام» آمده و «مجنون‌وار» اسیر جاذبه‌اش می‌ماند. اینها همه به جای خود محفوظ و آدمی جایزالخطاست. ولی ابهام از آن جا شروع می‌شود که او در شبهای اخراج قریب‌الوقوع خویش هم «هنوز...» گرفتارش مانده است. ببینید در باره وضع خود در اواخر خرداد در همان کتاب چه نوشته است: «دردهای جراحی فکری را تحمل کردم و از او امید بریدم، اما هنوز...» (همان جا، ص ۳۶. نقطه‌گذاری محجوب بعد از لفظ هنوز از بنی‌صدر است). از آن به بعد دیگر زمین و زمان هم به خصایل خمینی پی بردند و او را تجسم منحصر به فرد تاریخچه و روشهای دوران تفتیش عقاید قرون وسطا شمردند و بارها در همه پرسیهای اروپا و آمریکا و جاهای دیگر، به عنوان منفورترین حکمران جهان از او سخن گفتند. ولی بنی‌صدر سالهای متعددی نوشت و نوشت که او دارد خُر می‌شود و از اسطوره‌یی به نام «معنویت امام» دفاع کرد و آن حالت «مجنون‌وار»ش ادامه یافت. همین یک سال پیش علناً گفت خمینی را دوست دارد، ولی در عین حال به کسانی که همین احوال را به رخش می‌کشیدند حمله می‌کرد و انکار می‌نمود. چنین شد که ابهام رازآلود هم ادامه پیدا کرد و کرد تا این که خمینی جام زهر سر کشید و آبروی خود را با خداوندان سرمایه معامله کرد. این جا بود که بار دیگر بنی‌صدر «مجنون‌وار» قلم به دست گرفت و آه و

افسوس که: «ایران امروز به آبروفروشی آقای خمینی نیاز ندارد. به آبرو خریدن وی نیاز دارد» (نقل از انقلاب اسلامی، ۱۸۲). و از این جا به بعد، بر حسب بازیهایی که خمینی به راه انداخت و جذب و حذفی که نمود، بنی‌صدر هم مرتب آب به آب شد. به خصوص حضور بازرگان در تهران و احتمال میداننداری او در آن مضحکه «آزادی احزاب» کفر بنی‌صدر را در آورده بود. یک جا به بازرگان درس روانشناسی می‌داد که «دیکتاتورها از لحاظ روانشناسی فردی و اجتماعی نه عوض می‌شوند و نه می‌توانند عوض شوند... دیکتاتورها راه برگشت ندارند. خمینی در خراب کردن مذهب در ایران و انسانیت فراسوی هیتلر رفته است... بازگشت او امضای مرگ اوست» (انقلاب اسلامی، ۱۹۲). ولی جای دیگر که چشم بازرگان را دور می‌دید، خودش را جلو می‌انداخت که: «هیچ از نیایش باز نایستاده‌ام که خداوند شجاعت بازگشت را به او [خمینی] بدهد» (انقلاب اسلامی، ۱۸۹). درست در بحبوحه کشتارهای زندانیان سیاسی که تمام دنیا جلاد جماران را دیکتاتور خونخوار، حیوان وحشی، دیوانه خونریز و... می‌خواند و محکوم و مطرودش می‌دانست، جناب مجنون برایش کارت دعوت پست می‌کرد که: «از شما دعوت می‌کنم در آزادی حیات بجوئید» (همانجا). خلاصه، این پرونده طبعی قهر و آشتی بنی‌صدر با «حضرت امام» سالهاست باز است و همین طور مداوم بر حجم آن افزوده می‌شود. کاش بنی‌صدر می‌آمد در پیشگاه ملت شریف ایران به بیماری خود اعتراف می‌کرد و از سیاست استعفا می‌داد، تا این پرونده هم به یک بیمارستان و آسایشگاهی در خور آن احاله می‌شد، ولی متأسفانه این ابهامات کماکان در میدان سیاست باقی مانده‌اند و زحمت ما می‌دارند...

توضیحات:

- ۱ - در کتاب «خیانت به امید» بارها در این زمینه به شرح افکار و آرزوهایش پرداخته است.
- ۲ - شاید خوانندگان سطور بالا را حمل بر مطایبه و مزاح نمایند، ولی این طور نیست. باور کنید که بنی‌صدر از فردای آتش‌بس تا دمام نوروز، ۶ ماه آزرگار به همین

ترتیب طرح عملیاتی و تاکتیک مبارزه پیش کشیده و قدم در جا یُرغه رفته است. بنا بر این تنها کمکی که جهت منطقی جلوه دادن این خل بازیها و حفظ شأن ریاست جمهوری از دست من بر می‌آمد این بود که نگویم او این کارها را در بیداری انجام داده است.

۳ - افعی: جنسی است از مار. از زخم وی کسی نرهد. نشان افعی آن است که چشم بر هم نزنند و چشمش دراز بود. زبان افعی سرخ باشد. دیگر ماران را زبان سیاه بود. محمدبن احمد طوسی، کتاب عجایب المخلوقات، صفحه ۶۱۸.

۴ - می‌گویند بنی‌صدر از کودکی خود را رئیس جمهور آتی ایران می‌دانسته و به علم غیب، از پرده اول ماجرای رابطه خود با خمینی خبر داشته و این موضوع را به اشخاص گوناگون از سالها پیش گفته بوده است.

اطلاعات دقیق‌تری است). در مقابل ورودی قرارگاه، که با سیم‌هایی خاردار احاطه شده و یک پست نگهبانی تمام عیار آن را زیر نظر دارد، زن جوانی مسلسل به دوش، با لباس و روسری رنگ نظامی، شماره ماشین را یادداشت می‌کند و کاغذی را به امضای راننده می‌رساند؛ راننده کسی جز آذر، فرمانده لشکر و یکی از کادرهای بلندپایه و جوان ارتش آزادیبخش ملی ایران که برای سرنگون کردن رژیم خمینی به وجود آمده، نیست.

اینک، در زمان برقراری آتش‌بس - شاید هم صلح - بین ایران و عراق، در حالی که ارتشهای متخاصم دو طرف بعد از هشت سال جنگ نفس تازه می‌کنند، در این جا، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده، فعالیت نظامی شدید و پر شوری بی‌وقفه ادامه دارد. جیب وارد خیابان اصلی قرارگاه می‌شود: در دو سوی جاده‌های آسفالتی که با چراغهای نئون روشن شده‌اند، تا آن جا که چشم کار می‌کند بناهای پیش‌ساخته کنار هم صف کشیده‌اند. در اطراف، بیابان است و سلسله کوههایی که، کمی دورتر، به خاک ایران می‌رسند. آذر، در حالی که به طرف ساختمان ستادش که محل اقامت ماست، پیش می‌رویم، برایمان توضیح می‌دهد: «این جا گاراژ قرارگاه است، آن طرف انبار مهمات است، آن عقب آشیانه تانک‌هایی است که به آموزش عملی تازه واردان اختصاص دارند...» هیکلهای یکسانی، سربرهنه یا روسری به سر - بر حسب این که مرد باشند یا زن -، از هر طرف در حال دویدن‌اند. از بدنهای سبز پوششان گرد و خاک بلند می‌شود. حیدر، از افراد تحت فرمان آذر، با سبیل سیاه و موهای فلفل نمکی، پیش از جلسه عمومی که قرار است ساعت ۱۱ شب تشکیل شود، خلاصه گزارشی به آذر می‌دهد: «همه بچه‌ها برگشته‌اند. با وجود هوای بد و بارانی، مانور بدون حادثه انجام شد...» آذر نفسی می‌کشد، چون مانور امروز به صورت واقعی، با سلاحهای سنگین و بدون محدودیت در آتشباری انجام می‌گرفت. در سالن بزرگ غذاخوری قرارگاه فرمانده زرین، «فرشته نگهبان» مهربانمان را به ما معرفی می‌کنند. سربازان، از زن و مرد، معجونی از عضلات ورزیده و لبخند، در حال راحت‌باش‌اند. به جز چند نفر، سن هیچکدام از سی سال بیشتر نیست. انگشتان قطع شده و صورت‌هایی که بر اثر اصابت ترکش آسیب دیده‌اند، تنها نشانه‌هایی است که از جنگ بی‌امان با خمینی در آنها به جا مانده است. اگر از رنگ نظامی، که همه رنگهای دیگر را تحت‌الشعاع قرارداده، صرف‌نظر کنی، با دیدن این جوانان که در حال خندیدن، متلک گفتن یا خبر خواستن از آخرین رویدادهای اروپا هستند، خیال می‌کنی که در یک رستوران دانشجویی فرانسه نشسته‌ای. با بلند شدن صدای تلویزیون که در چهار گوشه سالن کار گذاشته‌اند، بگو مگوها قطع می‌شود. سیمای مقاومت برنامه روزانه‌اش را پخش می‌کند: اخبار ایران، تفسیر مهمترین رویدادها همراه با تصاویر ماهواره‌ای که

پایان خمینی

توضیح

گزارش زیر ترجمه کامل متنی است که برای ماهنامه فرانسوی زبان رولینگستون تهیه کرده بودم و در شماره مه ۸۹ آن مجله به چاپ رسید. وجود بعضی ناهماهنگیها بین متن فرانسوی و ترجمه فارسی، توضیحات زیر را ضروری می‌سازد:

۱ - به علت محدودیت جا در مجله رولینگستون، قسمتهایی از مقاله، با موافقت خودم، کوتاه شده است؛

۲ - برای کمک به درک مطلب از طرف خواننده فرانسوی، بعضی قسمتها خلاصه و ساده شده است؛

۳ - هم چنین برای رعایت بیطرفی گزارشگر، از ابراز هر نوع احساس یا قضاوت شخصی به عمد پرهیز شده است؛

۴ - در مورد نام اشخاص، هم در متن اصلی و هم در ترجمه فارسی، به درخواست مصاحبه شوندگان و برای رعایت ملاحظات امنیتی، برخی از نامها تغییر یافته و برخی دیگر به یک «حرف اول» مستعار خلاصه شده است.

فریبا هشتروندی

جنگ ادامه دارد

قرارگاه نظامی اشرف، یکی از پایگاههای مجاهدین خلق ایران در عراق، در منطقه بی‌آب و علفی در نوار مرزی ایران و عراق، قرار دارد. هنگام نزدیک شدن به قرارگاه، گستردگی حیرت‌انگیز نقاط نورانی که از دور سوسو می‌زنند، وسعت آن را به اندازه یک شهر متوسط نشان می‌دهد (حفظ اسرار نظامی مانع به دست آوردن

از تلویزیونهای غربی گرفته شده، و به دنبال آن یک برنامه تاریخی در باره مبارزات انقلابی در ایران، فیلمهای فوق العاده جالبی از آرشیو خبری روی صفحه تلویزیون، به دنبال هم می آیند. صدای گوینده، در اوج هیجان، مبارزه صد ساله مردم ایران را برای کسب آزادی تفسیر می کند. در آن سر میز، مردی کاملاً مسحور این «جعبه جادویی» شده است. تلاش ناامیدانه اش برای سردر آوردن از جریان تاریخ - که آشکارا بی سر و ته و شاید بی معنی به نظرش می رسد - قیافه بهت زده ای به او بخشیده است.

عباس، ۲۸ ساله، روستایی بیسوادی است از یکی از نقاط دورافتاده آذربایجان. در یکی از هجومهای بی شمار پاسداران برای جمع آوری افراد - که به قول خودش اسم آن را «بسیج داوطلبان برای جنگ حق علیه باطل» گذاشته اند - او را می گیرند و بدون هیچ آموزش نظامی به جبهه می فرستند. در آستانه پذیرش آتش بس، یا سر کشیدن زهر توسط خمینی (اوت ۸۸)، او به دست هم میهنانش اسیر می شود، در حالی که خیال می کرد با دشمن عراقی در حال جنگ است. می گوید «از این جنگ کثافت من هیچ سر در نیاوردم. هیچ وقت به آزاد کردن قدس از راه کربلا و نجف باور نداشتم... چهار سال از خدمت نظام فرار کردم، ولی بالاخره وسط یک دسته علف گیرم آوردند. گوشت دم توپ خوبی بودم، مثل شش مرد دیگر خانواده ام». چه بخت بلندی! عباس در جریان عملیات چلچراغ و اشغال یک هفته ای شهر مهران به دست ارتش آزادیبخش، اسیر می شود. ارتش، آزادیبخش ملی به دلیل استقلال عملی که دارد، قادر است به سربازان ارتش خمینی، مثل عباس، که اسیر می شوند و اسیر جنگی به حساب می آیند، دو راه حل پیشنهاد کند: بازگشت به ایران یا پیوستن به مقاومت. بسیاری، مثل عباس، ماندن را انتخاب می کنند تا در نخستین فرصت سلاحشان را به سوی رژیم و ارتشی نشانه روند که خودشان هم تا همین چندی پیش، به دلخواه یا به اکراه، به آن تعلق داشتند. آیا از این یکی جنگ، از جنگ از این سمت مرز، از خاک عراق و با اسلحه عراقیها، بیشتر سر در می آوری؟ حرفمان را قطع می کند: «از این حرفها خیلی شنیده ام. ستون پنجم عراق! پاسدارها مرتب در گوشمان می خواندند... می گفتند اگر به دست منافقین بیفتید، تکه تکه تان می کنند و گوشهاتان را دانه ای پنج هزار تومان به عراقیها می فروشند. من سواد ندارم، ولی باور کنید این دفعه می دانم چرا می جنگم و با کی دارم می جنگم!» سؤالاتی تحریک آمیز، از قبیل این که «چرا نمی شود شماها را مزدور عراقیها دانست؟» در جمع این سربازان تازه کار اصلاً کارگر نیست. با خونسردی می خندند؛ حواسشان جمع است. عباس بلند می شود که به کلاس درس شبانه اش برود. در این ارتش کوچک، که همکاران جی.اچ.جانسن، از روزنامه لوس آنجلس تایمز، آن را به حق

«تحصیل کرده ترین ارتش دنیا» نامیده است، عباس یکی از سربازان نادری است که بی سواد است. شاید پذیرفتن این که عباس با آگاهی کامل راهش را انتخاب کرده است سخت باشد، اما در مورد این هزاران دیپلمه، لیسانسه، دکتر یا استاد دانشگاه جوان چه می توان گفت که بسیاری از آنها اروپا، آمریکا یا کانادا را ترک کرده اند تا به این جا بیایند و - چنان که دشمنان سوگند خورده مجاهدین مرتب تکرار می کنند - «خود را در وضعی گیر بیندازند که ممکن است یک بن بست نظامی و یک مرگ سیاسی در بلندمدت باشد».

ارتش آزادیبخش ملی، در ژوئن ۸۷، به ابتکار مسعود رجوی، رهبر مجاهدین خلق ایران، چند ماه پس از جریان مفتضحانه اخراجش از فرانسه، تأسیس شد. ارتش آزادیبخش ملی خود را ارتشی متشکل از داوطلبان، ارتشی سیاسی و نه ایدئولوژیکی، می داند. با آن که بیش از نه دهم نفرات آن را مجاهدین تشکیل می دهند که به ایدئولوژی اسلامی خود پایبندند، بقیه نفرات عناصر ناهمگونی از افقهای فکری گوناگون اند: مارکسیستهای غیر مذهبی، سربازان و پاسداران فراری که از رژیم بریده اند یا می گویند رژیم از آنها سوء استفاده کرده است، دانشجویان سابق ایرانی در اروپا که خط سیاسی مشخصی ندارند ولی مخالف سرسخت «پیر گفتار جماران» هستند. استقرار در خاک عراق، در بحبوحه جنگ ایران و عراق، و پشتیبانی تسلیحاتی عراقیها از مجاهدین، از طرف سایر گروههای ایرانی مخالف رژیم سخت مورد انتقاد قرار گرفته است و بعضی از آنها با عنوان کردن «خیانت مجاهدین به میهن»، خواسته یا ناخواسته به سخنگویان خمینی مبدل شده اند.

عده ای ایراد می گیرند که «هدف وسیله را توجیه نمی کند» و عده ای دیگر می گویند «دشمن دشمن من الزاماً دوست من نیست». این حمله ها مجاهدین را، بر حسب خلق و خوی هر کدام، خشمگین می کند یا به خنده می اندازد. به نظر آنان این انتخاب بحث انگیز، شجاعانه و حتی پر خطر، حاصل یک تفکر عمیق و نتیجه مبارزه سیاسی علیه رهبر حيله گر شیطان صفتی بوده که جریان انقلاب را به بیراهه کشیده و یکی از خونخوارترین و بهت انگیزترین رژیمهای جهان را به وجود آورده است. مجاهدین به عنوان افرادی انقلابی، این طور استدلال می کنند که «هر نوع مبارزه مسلحانه چریکی دست آخر به تشکیل یک ارتش آزادیبخش راه می برد» و توضیح می دهند که «جنگ ایران و عراق، تشکیل چنین ارتشی را تسهیل کرد. این جنگ فرسایشی نامشروع که ایران را به ویرانی کشیده و وسیله کثیفی برای ادامه حاکمیت خمینی بوده است، چرا عامل موجهی برای تحقق هدف عادلانه ما نباشد؟ از سال ۸۲ به بعد، رسیدن به یک صلح عادلانه و شرافتمندانه امکان داشت. عراق، از طریق کشورهای عرب، به خمینی پیشنهادهایی برای صلح ارائه کرد و ضمن آن شناسایی

قرارداد الجزایر را به طور صریح و پرداخت غرامتی را که کشور تجاوز کننده باید بپردازد به طور تلویحی پذیرفت. دنباله ماجرا را به خاطر داریم: خمینی در آن زمان هوس سقوط صدام، فتح قدس از طریق کربلا و نجف و صدور انقلاب اسلامی را به چهار گوشه جهان در سر می‌پروراند. نه ویران کردن تمام کشور و فرستادن تمام ایرانیان تا نفر آخر به کشتارگاه مسأله‌اش بود و نه پایان فاجعه آمیز جنگی که از پیش جز ناکامی چشم‌اندازی نداشت». به نظر مجاهدین خطرناک‌ترین دشمن ایران، نمی‌توانست کسی جز خمینی باشد. به قول مهدوی، یکی از سخنگویان مجاهدین، «وطن پرستی قهوه‌خانه‌یی برای ما همان قدر کم اهمیت بود که تحلیل‌های بی‌سر و تهی که از تصمیمات سیاسی ما می‌کردند». به گفته او «اگر کسی پدیده خمینی و مکانیسم‌هایش را بفهمد، واکنش‌های ما را هم درک خواهد کرد... کسانی که به خمینی کم بها دادند و در دام او، به ویژه در دام جنگ، افتادند، همه از صحنه سیاسی کنار رفتند. دست بالا چشمشان را به روی ده سال جنایت - که به آن "اشتباه" می‌گویند - بسته و به انتظار این معجزه نشسته‌اند که رژیم در جهت مطلوب آنها استحاله شود. به نظر ما خمینی، دار و دسته و تمام رژیمش را باید بر انداخت. برای رسیدن به این هدف باید هم وسیله لازم را فراهم آورد و هم بهای سنگینی را که طلب می‌کند، پرداخت». پیگیری مجاهدین در مبارزه علیه «امام» یادآور پیگیری کسی است که مدتها علیه رژیم شاه و ارتش او - که نیرومندترین ارتش خاور میانه بود - مبارزه کرد. عجالتاً، تا اقناع اکثریت بزرگ مردم ایران (آتوی آیت‌الله در زمان گذشته)، که بر اثر آسیب‌های ناشی از ده سال سرکوب و جنگ و نتایج آن به حالتی انفعالی در آمده‌اند، مجاهدین مرعوب هیچ چیز و هیچ کس نمی‌شوند.

مجاهدین «از درون»

پس از ختم برنامه تلویزیونی، در یک چشم به هم زدن سالن خالی می‌شود و هر کس به سر کارش بر می‌گردد. حرفه مجاهدی سلامت جسمی و روانی فوق‌العاده‌یی می‌طلبد. یک رزمنده مجاهد می‌تواند، در عین حال، مسئول خانواده، سرباز، و، بر حسب توانایی‌هایش، کمک آموزگار، آشپز نوبتی، مکانیک، کمک پرستار و... باشد. همه این کارها، به قول ناصر، زندانی سابق اوین، «در مقایسه با شرایط زندان و شکنجه‌ها و تعزیراتش، تفریح حساب می‌شود» و آذر ادامه می‌دهد «عجالتاً تا گشایشی در کار حاصل شود، باید روی خودمان حساب کنیم؛ همه اینها مسأله سازماندهی و ایمان داشتن به هدفمان است». آذر از هر سو طرف مراجعه است؛ باید ترتیب برگزاری جلسه شب را بدهد، به مرخصی سربازان زنی که باید فرزندان‌شان را

از مهد کودک قرارگاه بگیرند رسیدگی کند، برنامه کارهای عملی در آموزش سلاح‌های سنگین را تدارک ببینند، به بیمارستان قرارگاه سری بزنند و... در این لانه زنبور، غیر ممکن است که سرگیجه‌نگیری؛ در این جا هر لحظه استراحت را یک لحظه فرصت دادن به خمینی تلقی می‌کنند. جمع مجاهدین، که ارتش آزادیبخش ملی از آن نشأت گرفته است، همه ارگانهای لازم برای زندگی یک مینی دولت را دارد (بیمارستان، مدرسه، پانسیون، استودیوهای سمعی - بصری، دفاتر مطبوعاتی، بخش مالی و سایر دستگاهها). این مینی دولت طبق ساختارهای هماهنگ و دقیقی کار می‌کند. شورای ملی مقاومت، که مسعود رجوی مسئول آن است، از سیزده عضو (سازمانها و افراد) تشکیل می‌شود. نقش شورا یک نقش سیاسی است و «سفیران و نمایندگان» آن در خارج (آسیا، اروپا، آمریکا) حفظ روابط سیاسی - دیپلماتیک با دولتهای خارجی و سازمانهای بین‌المللی را به عهده دارند. هزینه این مینی دولت از کجا تأمین می‌شود؟ دشمنانشان می‌گویند که از عراق پول می‌گیرند. به گفته مجاهدین «هزینه سازمان به طور کامل از طرف مردم ایران تأمین می‌شود». این واقعیتی است که بسیاری از میلیونرهای ایرانی مقیم اروپا هستند که به سازمان کمک مالی می‌کنند. روزنامه‌های رژیم چندین بار خبر از متلاشی کردن شبکه‌هایی از بازاریان داخل کشور داده‌اند که با «منافقین» رابطه داشته‌اند. میزان این کمکها چقدر است؟ تنها رقمی که مجاهدین اعلام کرده‌اند، درآمد نهاد انتفاعیشان به مبلغ دو میلیارد و هفتصد و هشتاد میلیون تومان در سه سال گذشته بوده که آشکارا کمتر از هزینه‌های جنگ مسلحانه است. مسعود رجوی از یک قلم مصادره پول از رژیم به نفع «مبارزه آزادیبخش مردم» هم پرده برداشت که مبلغ آن به ۲۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. این امر کارآیی شبکه‌های مخفی داخل کشور را، که تا درون دستگاه دولت نفوذ دارند، نشان می‌دهد.

جنگ با خمینی به مبارزه مسلحانه محدود نمی‌شود. مجاهدین از کوچکترین امکانات سیاسی کوتاه و بلند مدت هم غافل نیستند، استراتژی خود را با مقتضیات روز تطبیق می‌دهند و بر حسب تحول سیاست داخلی ایران تاکتیکهای جدیدی ابداع می‌کنند. فریده می‌گوید: «این ارتش در روز موعود نقشی تعیین‌کننده خواهد داشت، ولی تا آن روز هم بیکار نمی‌نشینیم!» فریده یکی از اعضای قدیمی سازمان است که در وزارت بهداری ایران کار می‌کند. او به طور قانونی و برای معالجه از کشور خارج شده است، ولی در واقع، مثل سایر اعضای لونیرفته سازمان در داخل، مأموریت‌های «کاملاً محرمانه» و «بالاخر از خطر» انجام می‌دهد. «و در عین حال تمرینهای نظامی را هم دنبال می‌کنم» - او با دستپاچگی این جمله را می‌گوید تا به طور دوستانه از طرح هر نوع سؤال افشاگرانه و خطرناک برای سازمان پیشگیری کند. بهایی که مجاهدین برای

رابطه نکردن با ریشه به هیچ قیمت، پرهیز از خشکاندن مبارزه سیاسی در قالب تئورهایی که با واقعیات کشور، که مدام در حال تغییر است، سازگاری ندارند. این امر تا حدی روشن می‌کند که چرا مجاهدین، به رغم سرکوب وحشتناکی که به ویژه آنان را هدف قرار داده است، دارای پایگاه توده‌یی هستند و می‌توانند اعضای جدید بگیرند.

دشمنان سوگند خورده مجاهدین، بر حسب درجه خصومتشان، این واقعیتهای را انکار یا انتقاد می‌کنند. به عقیده بعضی از آنها «سازمان از مثنی جوان تحقیق شده تشکیل شده است!» به نظر بعضی دیگر «پایگاه توده‌یی مجاهدین تصویر همان خمینیسیم است، شاید هم بدتر. این پایگاه اسلامی از مارکسیسم فقط استالینیسیم را گرفته است».

این اتهام بر اساس مسخ واقعیتهای استوار است. درست است که فرزندان بسیاری از سردمداران کنونی رژیم مجاهدند، بسیاری از مجاهدین برادر پاسدار دارند و هم آنها و هم اینها به نام اسلام عمل می‌کنند و از آرمانهای مذهب شیعه الهام می‌گیرند. نجمه می‌گوید «در ابتدای کار خیلی مسأله‌آفرین است؛ آدم گرایش دارد اینهمانی را بپذیرد. اما باید از نزدیک با مجاهدین کار کرد تا فهمید که آنها از درون و با سلاحهای مناسب با آخوندسالاری آبا و اجدادی - که خودشان هم از آن برخاسته‌اند - مبارزه می‌کنند و علت کارآیی آنها هم همین است. آیا این بهترین دلیل بر سلامت سیاسیشان نیست؟ می‌دانید که گیلانی، دادستان سابق، همه فرزندان مجاهدش را اعدام کرد، چون نتوانست آنها را "به راه راست هدایت کند" ...» نجمه، از فعالان سابق فدائیان خلق، مارکسیست بی‌اعتقاد به دین، آزاد اندیش، دانشجوی برجسته رشته مردم شناسی در سوربن، برای ما مطلوبترین طرف گفتگوست. نجمه که از چپ لائیک و خیالپرست ایران مایوس شده بود و به چپ اسلامی، یعنی مجاهدین، هم با سوء ظن می‌نگریست، بالاخره «پس از یک بررسی همه جانبه با دیدی به غایت انتقادی» به اینها می‌پیوندد. او عقیده دارد که این امر فقط واقع‌گرایی او را نشان می‌دهد - اقتضای دیالکتیک هم همین است. می‌گوید «اگر ایران را دوست می‌داریم، باید عیبهایش را - هر اندازه ناگوار باشند - بشناسیم تا بتوانیم رفعشان کنیم».

اشاره نجمه، از جمله، به توده عظیم انسانهای مذهبی بیسواد است (۷۵ درصد جمعیت ایران) که شاه می‌خواست زیر رنگ و روغن تجدّد خواهی از نظرهای پنهانشان کند، ولی سرانجام سر به شورش برداشتند. همینها، در غیاب رهبران و سازمانهای سیاسی شایسته، به کار آمدترین سلاحها در دست آیت‌الله مبدل شدند. نجمه نتیجه می‌گیرد که «اگر اکثریت بزرگ مردم امروز از وعده‌های توخالی خمینی

جنگ با خمینی می‌پردازند سنگین‌تر از آن است که اجازه دهد با مسائل امنیتی شوخی کنند. مگر از خود من نخواسته‌بودند که از تاریخ حرکت و مدت اقامت در قرارگاه حرفی نزنم؟ با آن که تعداد اعضا و هواداران به طور کلی و اهمیت شبکه‌های داخل کشور به طور خاص جزء اسرار تلقی می‌شود، با مرور نتایج فعالیتهای مختلف مقاومت می‌توان تصویری کلی از توانایی و کارآیی این شبکه‌ها به دست آورد. وقتی گزارشهای دقیقی از شبکه‌های بین‌المللی تروریسم دولتی آیت‌الله منتشر می‌شود که در آنها نام و سابقه اعضای شبکه، روابطشان با سفارتخانه‌های رژیم و فعالیتهای مستقیم یا غیر مستقیمشان در عملیات تروریستی، همراه با سند و مدرک، افشا می‌شود، باید پذیرفت که مجاهدین «خبرچین»‌های بلندپایه‌یی در اختیار دارند. در مورد نیروهای مسلح رژیم و طرز کارشان هم وضع به همین ترتیب است. طی نه سال جنگ، ارگان مطبوعاتی سازمان هر از چند گاه گزارشهای کاملاً محرمانه‌یی از ستاد فرماندهی رژیم در باره شرکت دادن کودکان در جنگ، کاربرد موجهای انسانی برای خنثی کردن میدانهای مین در تهاجمهای بزرگ، کلاهبرداریهای مالی در هنگام خرید اسلحه و تضادهای موجود بین ارتش و سپاه پاسداران انتشار داده است. یکی از آخرین کارهای چشمگیر مجاهدین در این زمینه، انتشار گزارش محرمانه شورایعالی قضایی به خمینی در باره اعدامهای سیاسی بود.

مهدوی می‌گوید «ما بخش ناچیزی از اطلاعاتمان را علنی کرده‌ایم» و تأکید می‌کند که هوادارانشان تا قلب زندان اوین هم نفوذ کرده‌اند. اینها هواداران یا همدست یا جاسوس دو جانبه؟ باید پذیرفت که در این زمینه هم مجاهدین بیش از هر کس دیگر اطلاعات دارند. دلیلش این که توانسته‌اند از زندانهای تسخیرناپذیر خمینی عده‌یی از اعضایشان را فراری بدهند.

برای این که بفهمیم مجاهدین بین خودشان، از پایین تا هسته مرکزی، چگونه ارتباط برقرار می‌کنند، کافی است به رادیو مجاهد گوش دهیم، هر چند که شنیدن پیامهای رمزشان انسان را سخت به سرگیجه دچار می‌کند. فریده می‌گوید «در دوره‌هایی که سرکوب شدید می‌شود، دستور داریم متفرق شویم و هر نوع تماسمان را با پایگاه قطع کنیم. این جریان ممکن است ماهها، شاید هم چند سال طول بکشد، ولی سرانجام وصل می‌شویم!» معنای این اصطلاحات مجاهدین کاملاً روشن است. مثلاً فریده طی شش سال فعالیت مخفی، بیش از ۸ بار، «قطع» و سپس «وصل» شده است. او ادامه می‌دهد «کار اساسی هر رزمنده در داخل، علاوه بر مأموریتهای محرمانه‌یی که به عهده دارد، این است که نبض جامعه را به طور روزمره بگیرد و نتیجه آن را با جزئیات کامل به اطلاع اعضای خارج کشور برساند».

یکی از رازهای تداوم حیات سیاسی سازمان رعایت این اصل اساسی است: قطع

مایوس شده و از او رو بر گردانده‌اند، به دلیل آن نیست که از بیسوادی در آمده یا اعتقاد مذهبی‌شان را کنار گذاشته‌اند. کافی است نظری به شوروی بیندازیم تا ببینیم که انکار خدا کافی نیست تا خدا را از میان بردارد. آن بخش از چپ‌های ما که مزدور نیستند، گاه از پاپ کاتولیک‌تر و اغلب از بچه‌ها ساده‌لوح‌ترند...»

برای مجاهدین چپ‌گرا، معادله ساده است: باید در کنار مردم بود و از مردم، برای مبارزه با بزرگترین مشکلشان - یعنی خمینیسم - الهام گرفت تا بعد بتوان آنها را از مشکلات ریشه‌ی‌ترشان نجات داد.

فعالان سازمان را در واقع عناصر برخاسته از بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی تشکیل می‌دهند و تعداد کثیری هوادار برخاسته از قشرهای توده‌یی این مجموعه را کامل می‌کنند. این هواداران، مثل هر سازمان سیاسی دیگر، در سطوح مختلف توسط افراد با تجربه‌تر و کارآزموده‌تر سازماندهی می‌شوند. اگر اولیها با کاربرد زبانی خشک و قالبی، به عنوان تنها پاسخ به سؤالهای سخت یا ناراحت‌کننده، گاه پر حوصله‌ترین مخاطبان را هم از کوره به در می‌برند، در مقابل دومیها اعتماد مخاطبان را به خود جلب می‌کنند و تحسین آنان را برمی‌انگیزند. اغلب افرادی که در رأس سلسله مراتب قرار دارند، سیاستمداران ظریف و روانشناسانی هستند که وارث جنبشهای انقلابی گذشته ایران به حساب می‌آیند و با مکانیسمهای اجتماعی - سیاسی معاصر و جهانی آشنایی دارند. در این سطح، هم چنین سر و کارمان با افراد متخصصی است که بسیاری از آنها تحصیل کرده غربند (تکنو کراتها، متخصصان رشته‌های علمی، تکنیسینها، اقتصاددانان و... چه زن و چه مرد). شالوده‌های سازمان را همینها تشکیل می‌دهند.

در واقع نرمی و قابلیت انعطاف سازماندهی، وقتی از درون به آن نگاه می‌کنیم، نقطه مقابل خشکی و تصلبی است که از بیرون به چشم می‌خورد. هر چند کاملاً آشکار است که خط سیاسی کلی و تصمیمات مهم توسط مغز سازمان، مسعود رجوی، با کمک پنجاه و چند تن از همکارانش (از زن و مرد) که اعضای هیات اجرایی هستند تعیین و اتخاذ می‌شود، انکار نمی‌توان کرد که پیش از قبولاندن این تصمیمات سعی می‌کنند آنها را به توده سازمانی تفهیم کنند. هیچ گاه نباید از توده سازمانی فاصله گرفت، هم چنان که نباید رابطه با ایران را قطع کرد. مسعود و مریم رجوی شخصاً مراقب‌اند که تمام رهبران، و قبل از همه خودشان، در دسترس توده سازمانی، حتی تازه‌کارترینشان، باشند. این رابطه مغز با پایه و بالعکس، باید همواره زنده و پویا بماند. سلسله مراتب در حصار مقررات از پیش تعیین شده‌یی محدود نیست. آذر می‌گوید «روابط ما در تمام سطوح، فقط بر اساس اعتماد متقابل قرار دارد. برای برقراری این رابطه و، بعد، تضمین آن، فقط عمل ماست که به حساب می‌آید. مبارزان

و رزمندگان همواره ما را قضاوت می‌کنند و بنا بر این ما بیشتر زیر تیغ آنها هستیم تا آنها زیر تیغ ما... اگر ما به بیراهه برویم تمام ساختمان فرو می‌ریزد؛ نه سحر و جادو در کار است و نه شستشوی مغزی».

«نه شستشوی مغزی؟ واقعاً مجاهدین آدم را گیج می‌کنند. وقتی در میان هزاران عضو و هواداری «گیر» می‌افتی که، در حالت نیمه خلسه، در هر فرصتی که به دستشان می‌افتد، فریاد می‌زنند: «مرگ بر خمینی، درود بر رجوی، ایران - رجوی، رجوی - ایران» - انکار که دنیا به رجوی محدود می‌شود - چطور می‌توانی از دلهره نلرزی؟ با این همه، وقتی همین مجاهدین گوشه‌های پنهان درون سازمانشان را به رویت می‌کشایند، از شگفتی شاخ در می‌آوری و می‌بینی که آن «تحمیق تشکیلاتی»، که دشمنانشان آن همه در اطرافش جیغ و داد می‌کنند، در واقع، به قول نجمه، چیزی نیست جز «یک تلاش طاقت فرسای آموزشی که طی آن تحمّل کردن دیگران و مفاهیم ابتدایی دموکراسی - که در ایران کم شناخته شده و زیاد به ابتذال کشانده شده است - رهنمودهایی هستند که رهبران، از مؤثرترین و ابتکاری‌ترین راهها، به اعضا تزریق می‌کنند». آذر اقرار می‌کند که «به افراط و تفریط نیفتادن، مرحله نسوزاندن و در عین حال به اصول خود وفادار ماندن، کار آسانی نیست» و ادامه می‌دهد «این را ما بهتر از هر کس می‌دانیم. سالها حکومت استبدادی، فقدان عمومی آگاهی سیاسی و بخصوص عوارض غیر قابل تصور خمینی‌گزیدگی. همه...» آذر حرفش را قطع می‌کند و لبخند می‌زند: حرف خالی چه فایده دارد، در عمل باید دید! آذر ناگلا پای حرفش ایستاده و امر غیر منتظره و بسیار آموزنده‌یی را برایمان تدارک دیده است: دعوت شده‌ایم که در یکی از جلسات متعددی که در قرارگاه تشکیل می‌شود شرکت کنیم؛ جلسهمی که در آن رزمندگان، از مجاهد و غیر مجاهد، آزادانه به طرح مسائل می‌پردازند، انتقاد می‌کنند، سؤال می‌کنند، شکایت می‌کنند... خلاصه هر کس دلش را خالی می‌کند، اگر طاقت نیاورد و می‌دهد، ولی هیچ وقت نمی‌گذارند عقده‌ها انباشته شود و کار را از داخل خراب کند. بخصوص نباید این جلسات «روانکاوی جمعی» را با جلسات انتقاد از خود مارکسیستها اشتباه کرد. مجاهدین همه چیز را به شیوه خودشان ابداع یا دوباره کشف می‌کنند. هرگز فراموش نمی‌کنند که با خمینی سر و کار دارند و قبل از هر چیز ایرانی‌اند و مسلمان شیعه مذهب - ویژگیهایی که از کشورشان، از مسائلشان و از راه‌حلهایشان یک مشکل بین‌المللی ساخته است.

در سالن بزرگ جلسه، زیر نور خیره کننده چراغهای نئون، در حدود سی نفر، با چهره‌هایی پژمرده از خستگی کار سخت روزانه (تمرین نظامی، کارهای خانگی، اداری و...) دور هم جمع شده‌اند.

پروین، انترن سابق یکی از بیمارستانهای پاریس، در کنار عبدالله، گروهان ارتش خمینی (در بخش ضد اطلاعات) نشسته است. در این جا هیچ کس نیست که نداند عبدالله بسیاری از سربازانی را که در جبهه به رادیو مجاهد گوش می‌داده‌اند، به جرم هواداری از مجاهدین دستگیر کرده و به زندان فرستاده است. بعدها خودش به دست ارتش آزادیبخش اسیر شد و، مثل عباس، به رزمندگان این ارتش پیوست. همین خود دلیل دیگری است بر این که زندگی در صلح و صفا با عبدالله را، که نمونه‌ی از هزاران عبدالله دیگر در ایران است، از هم اکنون باید شروع کرد. بین پروین و عبدالله کسان دیگری حضور دارند: عباس دهاتی، نجمه، عده دیگری از دانشجویان سابق که برخی از آنها از کالیفرنیا آمده‌اند و بعضی دیگر از زندانهای خمینی... و بالاخره تنی چند از مردم عادی شهر کردند که همراه رزمندگان ارتش آزادیبخش، پس از آخرین حمله‌شان، به این جا آمده‌اند. در این جلسه کوچک یک ارمنی کاتولیک هست، یک دختر بهایی و عده‌ی از پیروان اهل حق و چند «مارکسیست بی‌دین». هر چند مبارزه با خمینی رشته‌ی است که این افراد را به هم پیوند می‌دهد، اما می‌توان حدس زد که بین عده‌ی از آنها، چه به لحاظ اجتماعی و چه از نظر ایدئولوژیک، دنیایی فاصله است.

مسائلی که مطرح می‌شوند گاه آن قدر ساده و گاه برای فهم بعضی از حاضران به حدی پیچیده‌اند که آذر مجبور است جوابها را آن قدر ساده کند که همه بفهمند. صبر و حوصله او در قبال همه، احترامش برای افرادی که به لحاظ فکری کمبود بیشتری دارند، قاطعیتش در برابر کسانی که بیش از دیگران تعصب از خود نشان می‌دهند، همه، شاهد صلابت شخصیت اوست که تنها معیار اقتدارش شمرده می‌شود. او نمی‌گذارد هیچ مسأله‌ی به سکوت برگزار شود. ملاحظه حساسیتهای بیجا را نمی‌کند. به کسانی که بیش از دیگران خود را مقید به انجام آداب و رسوم مذهبی می‌دانند یادآوری می‌کند که عبادت «به تسبیح و سجاده و دلق نیست»! و تنها پراتیک معتبر در این جا، یک انسان دوستی سیاسی است. به مجاهدینی که بیش از همه در جمهوری اسلامی زجر دیده‌اند، مرتب گوشزد می‌کنند که «فداکاری در راه مبارزه با خمینی سلسله مراتب ندارد. اگر عده‌ی با مرگ و شکنجه رو به رو بوده‌اند، عده دیگری هم زندگی دموکراتیک در کشورهای غربی و مزایای آن را رها کرده و به این جا آمده‌اند که به ما بپیوندند...» او هم چنین از هر فرصتی برای تکرار این نکته استفاده می‌کند که «نفرت از خمینی را نباید به افراد ناآگاهی تعمیم داد که ناخواسته در خدمت او قرار گرفته‌اند».

ساعت ۱۱ شب است. آذر، با همه خستگی، سؤال هیچ کس را بی‌جواب نمی‌گذارد. محافظه‌کارترین حاضران، که حضور پیش‌بینی نشده ما در جلسه به

سکوتشان وا داشته است، بعد از جلسه به دفتر آذر می‌روند تا با او در خلوت صحبت کنند. در مورد رزمندگان زن، به آسانی می‌توان حدس زد چه نوع مسائلی دارند. زنان مجاهد که اغلبشان - حتی تحصیل‌کرده‌ترینشان - از محیطهای سنتی جامعه برخاسته‌اند، بارِ قرنهای تبعیض و مسائل ممنوعه جنسی را به دنبال می‌کشند و این امر با هتک حرمت‌های جسمی و روحی که در زندانهای خمینی معمول است، گاه به صورت یک اشتغال فکری دائمی و بیمارگونه در می‌آید.

مرهم نهادن بر جراحات روحی و عادت کردن به ادامه زندگی با بدن مثله شده، در توان هر کس نیست. کافی است به «گلستان» زیبا نگاه کنیم که از نظر جسمی و روحی از محتوای انسانی خالی شده و در بیمارستان قرارگاه، بی‌حرکت در گوشه‌ی افتاده است. از او به عنوان و سیله‌ی برای شکنجه برادر مجاهدش، که بعداً اعدام شد، استفاده می‌کردند. در اتاق مجاور سلول برادرش در زندان، چندین بار به او تجاوز کردند. او در آن زمان ۱۶ سال داشت؛ امروز نمی‌توانی بگویی ۲۵ سال دارد یا ۵ سال.

واقعیت آگاهی سیاسی

بیمارستان کاملاً مجهز مجاهدین منظره شادی‌آوری ندارد... حتی حضور همه این جوانان معلول می‌توانست منظره ماتمذهبی به آن بدهد، اما روحیه پولادین آنها طوری است که، در همان برخورد اول، خون را در رگهای منجمد می‌کند. از داریوش ۳۲ ساله، که از کمر به پایین بدنش فلج است تا احمد، که فکش در هم شکسته و فقط با چشمان نافذش حرف می‌زند، از علی، که ۲۴ بار عمل شده تا صاحب یک دست نسبتاً کارآمد شود تا آمنه زیبای ۱۹ ساله، که بدنش بر اثر اصابت ترکش مثل آبکش سوراخ سوراخ است، همه آنها نسبت به نقصهای جسمیشان بی‌اعتنایی شاهانه‌ی نشان می‌دهند و آن را «کوچکترین مشکل» خود می‌شمارند! باز هم مبارزه است که هدف، یا شاید انگیزه حیات این معلولان جنگی را تشکیل می‌دهد. همه‌شان می‌گویند «جایی یا دلیلی برای دل سوزاندن وجود ندارد... هنوز تمام نشده‌ایم و هنوز با خمینی کار داریم. دست و پای باقی مانده‌مان در تهاجم آینده باز به کار خواهند رفت». اثری از تزلزل در حرفهایشان نیست.

آیا به رغم از کار افتادگی دست یا پا، همین عزم جزمشان نیست که دیگران را بر می‌انگیزد که بی‌هیچ تزلزل در جنگ درگیر شوند؟ یقیناً همین طور است و به همین دلیل هم اغلب مورد ملامت قرار می‌گیرند. به نظر بعضیها این ایمان استوار، از مجاهدین «غولهای نوع جدیدی به مراتب بدتر از دیوانگان متعصب هوادار

خمینی» ساخته است.

مجاهدین خونسردانه جواب می‌دهند «اما خالص‌ترین حزب‌اللهیها روی مین می‌روند تا به بهشت راه پیدا کنند، ما برای بیرون آوردن مردمان از جهنم خمینی خودمان را فدا می‌کنیم». مجاهدین به مذهب اعتقاد دارند، ولی بیشتر از آن آدمهای سیاسی‌اند. حتی جوانترینشان، مثل آمنه، بدون دیالکتیک تو را در مقابل واقعیتی قرار می‌دهد که خودش زندگی کرده است. این واقعیت به اعلا درجه سیاسی است: «کافی است با خمینی از نزدیک سر و کار پیدا کرده باشی تا آن نوع "زندگی" را که او می‌خواهد تحمیل کند، رد کنی، حتی به قیمت مردن... مسأله حیثیت انسانی مطرح است، نه ایمان کورکورانه یا تعصب. من می‌خواهم در ایران زندگی کنم، اگر متعصب بودن همین است، بسیار خوب، من متعصبم و بهایش را هم می‌پردازم» و پای آتش و لاش را به ما نشان می‌دهد.

برای مجاهدین زندگی «جای دیگری نیست». احمد می‌گوید «زندگی خفیفی به سبک غربی داشتن، همان خفقان‌گرفتنی است که من ردش می‌کنم. من در غرب تحصیل کرده‌ام و استفاده هم برده‌ام، ولی تنها به این خاطر که هم میهن‌مانم را هم از آن بهره‌مند کنم. اما آنها عجلالتاً حق نفس کشیدن هم ندارند، پس باید قبل از دانشم، زندگیم را تقدیمشان کنم».

«شهید پرستی»؟

این نوع عادی تلقی کردن مرگ، که برای عده‌یی قابل درک نیست، برای کسانی که در این جا هم باز اثری از یک شیفتگی زیان‌آور را می‌بینند، سخت وحشت‌زاست.

در واقع موزه شهدای مجاهدین، برای هر تازه وارد ناآشنا به مبارزه قهرمانانه‌یی که ده سال است توسط یک نسل جوان فداکار به پیش می‌رود، به صورت معبدی از زشتیهای فتیشیستی جلوه می‌کند.

علو مرگ جسمانی در دیدگاه مجاهدین است که عده‌یی به آن «شهید پرستی» نام داده‌اند. یک ردیف «تابوت» شیشه‌یی سرد و بی‌روح با برچسبهای سفید و شماره‌دار، حاوی عکسها و اشیاء گوناگون: پیراهنهای خونین، حلقه‌های ازدواج، نقاشیهای خام، نوشته‌ها. همه آنها، فراتر از ظاهرشان، از خود گذشتگیهای تصور ناپذیر، شورهای تسکین نیافته ولی به اوج رسیده و زندگی شده، امید و آرزوهای پرپر شده، ولی هنوز گرم و سرزنده را در خود نهفته دارند. در این جا می‌توان پیام عشق مادری به فرزندانش را خواند که زیر آستر لباس زندانش دوخته شده است:

آخرین پیام زندگی، به رغم مرگی که در کمین نشسته است.

وصیتنامه‌ها، با همه اختصار، تنها ایمان به زندگی، عدالت و عشق رامنقل می‌کنند. در این موزه عذاب‌آور بهتر می‌فهمی که چرا خمینی از پس مجاهدین بر نمی‌آید.

ضربان قلب این «شهدا» که جسماً نابود شده‌اند، گاه به اندازه تیک تاک ساعت‌های مجیشان در این «تابوت»های شیشه‌یی قابل شنیدن است. به دنبالت هستند، تسخیرت می‌کنند، یا دل و جرأت می‌بخشند.

آیا خمینی می‌تواند روحهایی این چنین سرشار از امید را نابود کند؟ در این جا از دنیا رفتگان و زندگان نوعی همزیستی تقریباً عرفانی دارند.

خانم کریمی، که «مادر فرزانه‌سا» صدایش می‌کنند، اعضای خانواده‌اش را به من معرفی می‌کند. در «ویتترین» کریمی‌ها پدر، دو پسر، یک عروس و یک دختر، از خلال سمبل‌های ناچیزی مثل عکس، اتیکت، روسری، کیف بغلی و غیره، آرمیده‌اند. می‌گوید «اگر هدفم را در آنها نبینم می‌میرم و به آنها خیانت می‌کنم. هنوز دخترم، اشرف، را دارم که در اوین است و دو پسر دیگرم را، که یکشان بعد از آزادی از زندان دیوانه شده است».

عکس دختر دلربایش «اشرف» را به ما نشان می‌دهد، که در سیزده سالگی، درست قبل از زندانی شدنش، گرفته شده است. «هشت سال است در اوین است، به جرم پخش اعلامیه، حالا ۲۱ سال دارد. می‌دانم که دیر یا زود او را می‌کشند، شاید هم تا به حال کشته باشند. فقط امیدوارم که شکنجه‌ها...» ابروهایش در هم می‌روند. آیا کابوس تجاوز به دخترش را پیش چشم می‌بیند؟

«اگر من هم مثل خواهرم و بسیاری از مادرهای دیگر، فکر می‌کردم بتوانم این نسلی را که خمینی قربانی کرده نجات بدهم، حاضر به از دست دادنشان نبودم. اما به آینده امید دارم. باید هزارها یتیم ایرانی و هم چنین فرزندان این «شهدا» را که امید ایران‌اند، نجات داد».

ایرانی ماندن، در بدترین تبعید

«امید» بودن آنها واقعیتی است. کافی است توجه و تلاش ویژه‌یی را که صرف تربیت کودکان قرارگاه می‌شود، مشاهده کرد.

همان قدر که دیدار از موزه روح را می‌آزارد، بازدید از مدرسه — پانسیون قرارگاه شادی‌بخش است. به محض ورود، بیش از ۷۰۰ کودک شاد و خندان به استقبال می‌شتابند.

زرتین به طنز می‌گوید «دکتر قرائی، وزیر آموزش مقاومت، خیلی در دسر به ما می‌دهد. مرتب رزمندگان معلم ما را قر می‌زند، از بودجه جنگ کش می‌رود تا برای این بچه‌های شیطان فیلمهای کارتونی و آت و آشفالهای دیگر بخرد...»

دکتر قرائی خیلی جدی جواب می‌دهد «باید از همین حالا به فکر آینده بود. بعد از رفتن خمینی باید ایران ویران شده را دوباره ساخت».

مجاهدین بلند پروازی آیت‌الله را، که می‌خواهد مسائل جهان را حل کند، ندارند. اینها در واقع فقط به مسائل ایران می‌پردازند، حتی به کوچکترین مسائل و برای کوچکترین افراد.

در حدود پانزده معلم و دبیر تمام وقت به اضافه کمک آموزگاران نوبتی، کادر آموزشی مدرسه را تشکیل می‌دهند. کتابهای درسی ایران، که در پاره‌یی رشته‌ها مورد حک و اصلاح قرار گرفته‌اند (تاریخ، تعلیمات مدنی، علوم طبیعی که در این جا بر اساس نظریه تکامل تدریس می‌شوند) به وسیله کاستهای ویدئو و کتابهای آموزشی غربی ترجمه شده به فارسی تکمیل شده‌اند. امتحانهای سه ماهه و امتحانات آخر سال، همراه با کارنامه‌های مهر و امضا شده، جدی بودن قضیه را برای بچه‌ها روشن می‌کند.

به ابتکار مریم رجوی و برای تصحیح اشتباهات گذشته، بچه‌ها از سیاست، مبارزه نظامی و عوارض آن کاملاً دور نگه داشته می‌شوند، هر چند خودشان احساس می‌کنند که «والدین عجیب و غریبی دارند و زندگی عجیب و غریبی را می‌گذرانند». هیچ عکسی از مسعود و مریم در مدرسه نیست. پسر مسعود و دختر مریم در این جا، مثل بقیه درس می‌خوانند و مثل سایر دوستانشان زندگی می‌کنند. و وقتی مصطفی رجوی، که بچه تیزهوش و با مزه‌یی است، بیش از اندازه از خاطرات دوره شیرخوارگی با لاجوردی حرف می‌زند که چطور او را، پس از کشتن مادرش در خانه‌شان، بغل کرد، دوستش، مهرداد، فوراً او را سر جایش می‌نشاند: «اولاً که خودت یادت نیست، اینها را برایت گفته‌اند؛ ثانیاً بس کن دیگر، من هم در باره پاسدارانی که در تلویزیون دیده‌ام حرفهای مهمی دارم که بزنم!».

زرتین که برای بازگشت به قرارگاه عجله دارد، ماجرا را درز می‌گیرد: «بهتر است همه‌تان بروید به جشن!» بعد، با لحنی قانع‌کننده ادامه می‌دهد: «چون ما باید به کارهای جدی‌تر بپردازیم». بچه‌ها سر به سرش می‌گذارند: «آره، مثلاً کشتن خمینی» و می‌زنند زیر خنده.

این بچه‌ها اصلاً خنگ نیستند. اینها، که بعضی‌هاشان در اوین به دنیا آمده‌اند، چطور می‌توانند از «خمینی بدجنس» بگذرند که آنها را از کشورشان جدا کرده است؛ کشوری خیالی، که به اسطوره مبدل شده و اینک صورت یک نقشه

جغرافیایی را به خود گرفته است که اینها، در وسط بیابانهای عراق، آن را از بر می‌کنند.

برای آن که مذاقشان اندکی با حال و هوای میهن آشنا شود، بزرگترها برای کودکان تمام مناسبتها و مراسم سنتی را، که به رغم خمینی در خاطره ایرانیان باقی مانده است، جشن می‌گیرند.

هیكلهای کوچولو راه می‌افتند و بعد، در وسط یادکنکهای قرمز محو می‌شوند. زرتین ما را به داخل جیب هل می‌دهد و بیش از پیش مصمم است که «جنگش را با رژیم به آخر برساند، ولو به خاطر این که این بچه‌ها روزی در ایران باشند و نه در این گوشه بی‌نام و نشان دنیا!»

در حالی که سویچ ماشین را می‌چرخاند و آب‌نباتهای بچه‌ها را در دهن ما می‌چپاند، زیر لب می‌غرّد «مرگ بر خمینی دجال». این غول پولادین اعصاب، گاه آن قدر خرابت می‌کند که به گریه می‌افتی. قرارگاه خاموش و تقریباً خالی است.

زرتین با خشم می‌گوید «ماکه سرگرم بازی با بچه‌ها بودیم، اینها رفته‌اند برای یک مانور جدید!» به قول خودش «سلاحها» ی مرا، یعنی دوربین و فیلمهایم را، که پیش خودش نگه داشته بود، به من بر می‌گرداند. کلاشنیکفش را بر می‌دارد و راه می‌افتد که به آنها برسد.

تناوب جشنهای کودکان و تمرینهای جنگی در این جا امری عادی است.

بن‌بست یا تحقق هدف

سر در آوردن از منطق این تحرک و فعالیت، گاه دشوار است. از یک سو آتش بس ممکن است به یک صلح با دوام مبدل شود و، از سوی دیگر، نیروهای ارتش آزادیبخش ملی در برابر نیم میلیون سرباز و پاسدار ناچیز به نظر می‌رسند. اما ستاد ارتش آزادیبخش و سیاسیون شورای ملی مقاومت طور دیگری استدلال می‌کنند: جنگ صورتهای گوناگونی دارد و ارتش آزادیبخش ملی، به عنوان بازوی کارآمد و ضروری، در آن شرکت خواهد داشت، چه با سلاح و چه بدون سلاح. تعادل قوا را، در صورت پیش آمدن یک درگیری جدید، بررسی کنیم. به اردوگاه اسیران جنگی ارتش آزادیبخش ملی برویم. در این اردوگاه نمونه کوچکی از نیروهای مسلح رژیم وجود دارد: از افسران ارشد گرفته تا بسیجیها، اعم از فالانژهایی که داوطلبانه به جنگ می‌روند یا روستائیانی که به زور اعزام می‌شوند. اغلب آنها در آخرین تهاجمهای ارتش آزادیبخش ملی، پیش از برقراری آتش‌بس،

اسیر شده‌اند.

در حیاط بزرگ اردوگاه، اسیران بر حسب علایق مشترک یا درجه نظامی یا تعلق قومی، گروه گروه شده‌اند. همه از این بازدید غیر منتظره سخت تحریک شده به نظر می‌رسند. عادل، فرمانده اردوگاه، با لحنی اندکی نیشدار، عجیب‌ترین رفتارهای بعضی از آنها را برایمان توضیح می‌دهد.

«آن یکی که مثل جن دارد فرار می‌کند، آخوندی است از دایره سیاسی - عقیدتی ارتش خمینی. امشب برای بره‌های راه گم کرده، از مرتد بودن مجاهدین صحبت خواهد کرد و حضور شما را، به عنوان یک دلیل غیر قابل انکار، مثال خواهد زد: یک زن ایرانی، بی‌حجاب، روزنامه‌نگار، آن هم در غرب، فقط می‌تواند تجسم شیطان باشد».

هنوز داریم می‌خندیم که یک اسیر نوجوان، در حالی که از کنارمان رد می‌شود، زمزمه می‌کند: «خارجی می‌نویسد، هر چند که فارسی حرف می‌زند... سربرهنه هم که هست؛ حتماً خارجی است!!»

مرتضی، ۱۶ ساله، یکی از محصولات ناب انقلاب اسلامی خمینی است. او از یکی از گوشه‌های دور افتاده ایران می‌آید و هرگز در عمرش زن بی‌حجاب ندیده است، زن بی‌حجابی که الزاماً غربی و از نظر اسلام مطرود است. از روی ترس یا به علت این که می‌خواهد عین آن آخوند باشد، حاضر نمی‌شود با ما تنها گفتگو کند. رفتار بعضی از آنها و شهادت‌های بعضی دیگر، تصویری کلی از وضع نیروهای مسلح خمینی و در عین حال چشم‌اندازی از نگرانی رژیم در قبال ارتش آزادیبخش ملی به ما می‌دهد. گوش کنیم:

گروهبان م می‌گوید «از هم گسیختگی نیروهای مسلح از سال ۸۷، پس از سلسله شکست‌های آن سال، سرعت گرفت و به همه جا کشیده شد. یک بسیج دوباره نتیجه بهتری نخواهد داشت، تازه مسأله تضاد بین ارتش و سپاه پاسداران را هم در نظر نمی‌گیریم».

آیا این تضادها، در صورت درگیری مجدد مخاصمات، می‌توانند به نفع ارتش آزادیبخش عمل کنند؟

سرهنگ ر، نظامی حرفه‌بی زمان شاه که مخالف سرسخت مجاهدین است و آنها را «کمونیست و شاید خائن» می‌داند، بی‌ابهام جواب می‌دهد «اکثر سران نیروهای مسلح که پیرو امام‌اند یا به هر حال با مجاهدین دشمنی دارند، مقاومت خواهند کرد. اما در پایین، به وجود آمدن کمترین تزلزلی به نفع ارتش آزادیبخش ملی یا هر گروه شبه نظامی دیگر که حاضر به رو در رویی با رژیم باشد، تمام خواهد شد». سرهنگ دیگر نمی‌گوید که با به هم خوردن تعادل قوا، بسیاری هم رنگ عوض

خواهند کرد؛ اما افسران جزء اقرار دارند که «اگر نیروهای ارتش آزادیبخش به کرمانشاه رسیده بودند، بسیاری از افسران و واحدهای زیر فرماندهیشان، از جمله سرهنگ ر، به آنها می‌پیوستند».

سربازان، تقریباً یک صدا، موافق‌اند. دلیلش این که هنگام آخرین نبردها، به محض این که فهمیدند با ارتش آزادیبخش رو به رو هستند و نه با عراقیها، سلاح‌هایشان را زمین گذاشتند. حتی بعضی از آنها، در همان بحبوحه نبرد به نیروهای مقاومت پیوستند. سربازان و افسران، به علاوه، تأکید می‌کنند که رزمندگان ارتش آزادیبخش با انرژی غیر قابل تصویری می‌جنگند. یک حزب‌اللهی وسط حرفشان می‌دود: «با انرژی شیطانی، زنهاشان را نگاه کنید، عین مردند!»

یکی از افسران جزء ادامه می‌دهد «استراتژیهای ابتکاری به کار می‌برند و از تاکتیکهای ارتش منظم و چریکی هر دو استفاده می‌کنند. من هیچ وقت تصور نمی‌کردم بدون کمک عراقیها، گرفتن اسلام‌آباد ممکن باشد، اما به چشم خودم دیدم که این طور شد».

پیشروی آنها در عمق ۱۵۰ کیلومتری خاک ایران فقط نتیجه انرژی و ابتکارهای نظامی آنها و تا حدی هم زهوار در رفتگی نیروهای دولتی است. در واقع رژیم با بسیج نیروی هوایی و اعزام انبوه پاسداران از چهار گوشه ایران، تنها در بیست کیلومتری کرمانشاه توانست جلو ارتش آزادیبخش را بگیرد و آنها را عقب براند.

به همین دلیل مقاومت بی در پی تأکید می‌کند که «در این نبرد شاید به نتیجه نرسیدیم، اما جنگ را نباخته‌ایم». اما اگر خمینی تصمیم بگیرد که با عراق صلح کند، آیا دودش به چشم ارتش آزادیبخش نخواهد رفت؟

مسعود رجوی بی‌هیچ تردیدی پاسخ می‌دهد: به هیچ وجه! چطور و به چه قیمت خمینی صلح را می‌پذیرد؟ صلح مطلوب عراق یعنی پاک کردن شط و آزادی کشتیرانی در آن و خلیج فارس. اینها فوری‌ترین خواسته‌های عراق‌اند. اما در صلح مطلوب رژیم، حتی عنوان شدن نکته اول جایی ندارد و قبل از هر چیز نیروهای مسلح دو طرف باید به پشت مرزهای کشورشان برگردند. اشکال هم از همین جا شروع می‌شود، چون دو طرف متخاصم در مورد خط مرزی توافق نظر ندارند. به همین دلیل مذاکرات صلح زیر لوای سازمان ملل، تا به حال نتیجه‌ی جز سرگیجه گرفتن پرزدوکوئیلار نداشته است.

چطور می‌توان صلح مطلوب عراق را به خالص‌ترین نیروهای «خط امامی» قبولاند، در حالی که آنها، به امید سرنگون کردن صدام و آزاد کردن اماکن متبرکه عراق، میلیونها قربانی داده‌اند؟

ستاد ارتش آزادیبخش بر این نظر است که «در صورت تن دادن به چنین صلی، دعوای سیاسی فعلی به توفان بدل خواهد شد. در آن صورت رزمندگان ارتش آزادیبخش حتی می‌توانند دست خالی به ایران برگردند و سلاحهای مورد نیازشان را به آسانی در محل به دست بیاورند». درگیر شدن جنگ شهرها، قیام عمومی، جنگ داخلی... اینها چشم‌اندازهایی است که آن روز به وجود خواهد آمد. اما از آن جا که «مقاصد امام» قابل پیش‌بینی نیست، عجلتاً همین قدر می‌توان گفت که بن‌بست امروزی امری غیر قابل انکار است. غرب، که به استحاله درونی رژیم امید بسته بود و در این جهت از عناصر «میان‌رو» درون رژیم قاطعانه حمایت می‌کرد، حال به تردید افتاده و در مورد وضع ایران جداً نگران است؛ وضعی که به سرخی می‌زند و بیش از اندازه به سمت شمال تمایل نشان می‌دهد.

غرب این را هم می‌داند که از میان تمام گروههای مخالف رژیم، تنها سازمان مجاهدین است که ساختارها و نیروی مسلح لازم را دارد تا بتواند حوادث را در جهت سرنگونی رژیم سوق دهد.

اما مجاهدین خلق ایران، که مسلمان و چپ‌گرا هستند، عکس برگردان مجاهدین اسلامی و بنیادگرای افغانستان نیستند تا بتوانند از حمایت آمریکاییان برخوردار شوند.

بازگشت به رژیم سابق بیشتر باب طبع آمریکاییهاست، اما ایران از هم گسیخته امروز دیگر آن ایران سال ۱۹۵۳ نیست که سازمان «سیا» توانست با خرج کردن ۱۰۰۰۰ دلار ناقابل، مصدق را سرنگون کند و تاج و تخت لرزان محمدرضا پهلوی را به او بازگرداند.

با آن که طبقه اجتماعی خاصی از میان ایرانیان حسرت رژیم سلطنتی را به دل دارند، اما می‌دانند که نه رضای کوچک شخصیت و اعتبار رضای بزرگ (پدر بزرگش) را دارد و نه آمریکا و انگلیس، به همان اندازه از او حمایت می‌کنند. کودتای نظامی هم در ایران ممکن به نظر نمی‌رسد. ارتش «ملوک‌الطوایفی» کشور یک مجموعه به هم پیوسته نیست، بلکه غول چند سری است که هر سرش به یکی از جناحهای مختلف مدعی قدرت وصل است. مردم عادی، مضطرب و منفعل، در انتظار نشسته‌اند و از دگرگونیهای سریع و غیر منتظره هم رنج می‌برند و هم احساس سرخوردگی می‌کنند. با این همه از چشم‌انداز خونریزیهای جدید، که گنبدی درونی رژیم آن را اجتناب ناپذیر ساخته، سخت بیمناکند. کسانی که در خیال پردازی یدی طولاتر از دیگران دارند، به وجود آمدن وضعی شبیه لبنان یا دخالت مسلحانه شوروی یا آمریکا را هم پیشگویی می‌کنند!...

بدون اهمیت دادن به این نوع خواب و خیالها، باید گفت که تسویه حساب

نهایی بدون شرکت مقاومت مسلحانه و مجاهدین انجام نخواهد گرفت. در آینده کوتاه و میان مدت ایران باید یا مسعود رجوی و هوادارانش را به حساب آورد، یا به طور فیزیکی همه‌شان را از بین برد.

مسعود از نظر دوستانش ضامن «تنها آلترناتیو دموکراتیک در ایران» است. از نظر دشمنان، رجوی «خود بزرگ‌بین» کسی است در حد یک «پل‌پت خمینیست - استالینیست ایران».

مسعود رجوی، چهل ساله، با نگاه روشن، چشمان تیزبین، حرکات سریع ولی پخته که بازتابی از تیز هوشی اوست، جزئیات آن چه را در اطرافش می‌گذرد زیر نظر دارد. او کسی است که در ۲۲ سالگی محکوم به اعدام شد و شاه در حکمش تخفیف داد؛ بیشترین مدت عمرش را در زندان یا در تبعید گذرانده ولی روحیه طنزآمیزش را هم چنان حفظ کرده است.

رجوی، که در مورد ایران سرسختی، شهامت و بلندپروازی خاصی دارد، در مورد شخص خودش فروتنی حیرت‌انگیزی از خود نشان می‌دهد، با آن که هزاران هوادارش او را به حد پرستش دوست دارند.

او در عین حال که به دامهایی که از خارج برای سازمانش گسترده‌اند کاملاً آگاه است، از خطراتی هم که از درون مقاومت را تهدید می‌کنند، بی‌خبر نیست. مشرق زمین خواب آلوده تاریخ، در واقع بسیار پر پیچ و خم است، ولی باید بدانیم «منطق» آن راه پیچ در پیچ خود را با عاطفه فوق‌العاده حساسش می‌گشاید. ایدئولوژی عرفانی - سیاسی مجاهدین، که در پرده‌یی از ابهام قرار دارد و به تناوب به آن دامن زده می‌شود تا توان رویارویی با دشمنی نظیر خمینی را داشته باشد، بیش از اندازه به افرادی وابسته است که آن رانمایدگی می‌کنند. خطرات کیش شخصیت و عوارض مخاطره آمیز در زمان صلح، از سوی سازمانی که در زمان جنگ مجبور است به روی خود بسته باشد، مسائلی نیست که رجوی نداند. ایران بعد از خمینی هدیه مسمومی است که می‌تواند وفادارترین فرزندان را در درون خود خفه کند.

آیا هشیاری رجوی و نزدیکترین همکارانش به اندازه سرسختی انقلابی آنها خواهد بود؟

به نظر او، هر کار را در زمان خودش باید انجام داد:

«خمینی هنوز در حال جنگ با بشریت است، ولی ما از همین حالا، مردم را طوری تربیت می‌کنیم که اگر روزی دیدند از آرمانهایمان جدا شده‌ایم، با ما بجنگند».

۵ روز پیش از بمباران مجلس (دوم تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی)، در نسیم شمال، شماره ۲۲، با اشاره به استبداد محمد علی شاه، باز مردم را به نبرد و رویارویی با او فراخواند:

ای ملت غیور کنون وقت غیرت است

ای ملت نجیب کنون وقت عبرت است

مذهب زدست رفت، وطن در مذلت است

مسلم مطیع ظالم و کافر نمی‌شود

دندان مار دسته خنجر نمی‌شود

پس از بمباران مجلس و برجیده شدن کانونهای مشروطه‌خواهی در تهران و توقیف روزنامه‌ها، نسیم شمال نیز توقیف شد و این توقیف تا فتح تهران (۲۵ تیر ماه ۱۲۸۸ شمسی) ادامه داشت. سید اشرف‌الدین در فتح قزوین و تهران، خود تفنگ بر دوش در کنار مجاهدان گیلان با عمله استبداد جنگید. از شعرهای همان دوران اوست:

هله ای گروه مجاهدین	بشوید یک ره و یک دله
بدهید جان به راه وطن	به نشاط و شادی و هلهله
بکشید بر سر مستبد	ز مداد و خون خط باطله

در همان روزی که نخستین دسته مجاهدان مشروطه به فرماندهی سپهدار تنکابنی وارد تهران شد، سید اشرف‌الدین در شماره ۴۵ نسیم شمال شعری با عنوان «حراج است، حراج» در انتقاد به شیخ فضل‌الله نوری که تا فتح تهران از شاه حمایت و با او علیه مشروطه خواهان همراهی می‌کرد، سرود. این چند بیت از آن شعر است:

دشمن فرقه احرار منم	قاتل زمره ابرار منم
شیخ فضل‌الله سمسار منم	دین فروشنده به بازار منم

مال مردار حراج است، حراج

کو خریدار؟ حراج است، حراج

از فتح تهران تا دستگیری در دوره رضاخان، که به حبس در تیمارستان شهر نو تهران و سپس به مرگش در فروردین ۱۳۱۳ منجر شد، نسیم شمال را هر هفته در چهار صفحه کوچک در تهران منتشر می‌کرد. زنده یاد سعید نفیسی در باره او نوشت: «از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست و در میان مردم فرو رفت... او نه وزیر شد، نه وکیل شد، نه پولی به هم زد... هر روز و هر شب شعر می‌گفت و اشعار هر هفته را چاپ می‌کرد و به دست مردم می‌داد... زن و مرد، پیر و جوان، با سواد و

نسیم شمال

اسماعیل وفا یغمایی

سید اشرف‌الدین گیلانی، مدیر هفته نامه ادبی و فکاهی «نسیم شمال»، در سال ۱۲۸۸ هجری قمری - ۳۶ سال پیش از پیروزی جنبش مشروطه - در قزوین به دنیا آمد. در شش ماهگی یتیم شد و مال و منال خانوادگی به غارت «شیخ» رفت. خود او در سرگذشتنامه منظومی با اشاره به این رویداد می‌گوید:

در یتیمی خانهم را شیخ برد ملک و مالم را ز روی غصب خورد

در نوجوانی در عین تنگدستی در قزوین، کربلا، نجف و تبریز به تحصیل پرداخت. وقتی شور مشروطه‌خواهی در تهران، تبریز و رشت بالا گرفت، به رشت رفت و در آن شهر ساکن شد. نه ماه پیش از بمباران مجلس اول، نسیم شمال را در همان شهر منتشر کرد و با حربه شعر به ستیز با استبداد محمدعلی شاه پرداخت. وقتی شاه قاجار با همدستی شیخ فضل‌الله نوری و اوباش محلات سنگلج و چاله میدان تهران و فراشها و قاطرچیهای دربار در ذیقعه ۱۳۲۷ هجری (آذر ۱۲۸۶ شمسی) برای از پای و پویه افکندن مشروطه خواهان آشوب توپخانه را به راه انداختند، اشرف‌الدین در شماره ۹ نسیم شمال (۲۷ ذیقعه ۱۳۲۵) در شعر «ای وای وطن وای!» همدستی شاه و شیخ را در مقابله با آزادیخواهان به باد انتقاد گرفت. در شماره ۱۰ نیز در شعر «درد ایران بی‌دواست»، این اتحاد نامیمون را به سُخره گرفت و در باره شیخ فضل‌الله - نیای تاریخی خمینی - و همپالکیهای او چنین سرود:

پادشه برضد ملت، ملت اندر ضد شاه	زین مصیبت آه، آه!
شیخ فضل‌الله یک سو، آملی از یک طرف	بهر ملت بسته صف
چار سمت توپخانه حربگاه شیخ ماست	درد ایران بی‌دواست

بی‌سواد این روزنامه را دست به دست می‌گرداندند... دولتها مکرر از دست او به ستوه آمدند، اما با این سید جلنبر وارسته بی‌اعتنا به همه کس و همه چیز چه بکنند؟... آزادی و آزاداندیشی این مرد عجیب بود، همه چیز را می‌توانستی به او بگویی، اندک تعصبی در او نبود، خزانه‌یی از لطف و رأفت بود... او را به تیمارستان شهر نو بردند، من نفهمیدم چه نشانه جنون در این مرد بزرگ بود. چند سالی به حال بیماری و فقر و تنگدستی زنده بود تا در فروردین ۱۳۱۳ درگذشت.

سید اشرف‌الدین شاعر مردم بود، ویژگیهای شعر و زبان شعرش را از مردم کوچه و بازار می‌گرفت. استفاده از فولکلور، تمثیلهای طنزها و ضرب‌المثلهای رایج در لایه‌های پایین جامعه به وفور در شعرهای او دیده می‌شود:

تا کله شیخنا ملنگ است / تا در دل ما غبار و زنگ است / تا رشته به دست این دبنگ است / این قافله تا به حشر لنگ است.

یا: آخ عجب سرماست امشب ای ننه / ما که می‌میریم در هذه السنه / تو نگفتی می‌کنیم امشب الو / تو نگفتی می‌خوریم امشب پلو / نه پلو دیدیم امشب نه الو / سخت افتادیم اندر منگنه.

نسیم شمال در زبان، پیش از آن که مرهون افاعیل عروضی استادان شعر کهن پارسی باشد، مرهون ریتم و وزن نوحه‌ها، مرثیه‌ها و شعرهای کوچه بازاری است: ای قاسم عمو حاجتم امروز روا شد / به به چه به جا شد.

یا: گر خوشی نمی‌خواهی پس یقین لشی / لش باش.

در زیر شعری از سید اشرف‌الدین را، که گویی حال و روز مردم ستمدیده ما را در آغاز سال نو تصویر می‌کند، می‌خوانید:

عید آمد و ما قبا نداریم	با کهنه قبا صفا نداریم
گردید لباس پاره پاره	در پیکر خود عبا نداریم
جز سنگ و کلوخ و آجر و خشت	ما بالش و متکا نداریم
جز گاو برای کسب روزی	در مدرسه رهنما نداریم
آجیل و لباس و پول خوبست	اما چه کنم که ما نداریم

در فصل بهار چون کنم چون

دل از غم یار خون کنم خون

صد شکر تمام شد زمستان	شد فصل بهار عشق مستان
منقل بکشید سوی مطبخ	کرسی ببرید از شبستان
آن سینی هفت سین بیارید	با سبزه و سنجد و سپستان
سورنج و سماق و سرکه و سیر	آرید به صفحه گلستان
عریان و برهنه در شب عید	می‌گفت یکی ز تنگدستان

در فصل بهار چون کنم چون

دل از غم یار خون کنم خون

یاران چه کنم که کس ندارم	بلبل شده‌ام قفس ندارم
بازار وطن شده پر از دزد	یک شحنه و یک عس ندارم
هر روز عوض شود وزیری	در محکمه دادرس ندارم
جز علم و ترقی معارف	اندر دل خود هوس ندارم
عید است برای پختن آش	پول نخود و عدس ندارم

در فصل بهار چون کنم چون

دل از غم یار خون کنم خون

گفتیم و می‌گذریم. اما استدلال حجت الاسلام آن قدر درزش باز است که اصلاً قابل ماستمالی نیست. می‌گوید «همهٔ رژیم‌های جهان، اعم از دموکراتیک و استبدادی؛ یعنی همهٔ رژیم‌هایی که در جهان وجود دارند، از دو نوع بیشتر نیستند: یا دموکراتیک هستند یا استبدادی. بعد می‌گوید در حکومت‌های دموکراتیک این طور است، لیکن در اسلام آن طور. یعنی اسلام عزیز را، در مقابل حکومت دموکراتیک، یکی از انواع استبداد معرفی می‌کند. البته رژیم خمینی همین است که آذری قمی می‌گوید. اگر می‌خواست از این هم دقیق‌تر باشد و بگوید بدترین نوع استبداد هم هست، باز راست گفته بود. ولی آخر در همین «اسلام عزیز»، مسلمان را، به خصوص اگر مدرّس حوزه و عضو شورای بازنگری قانون اساسی هم باشد، مگر به راستگویی موظف کرده‌اند؟ مگر سرنوشت منتظری جلو چشم آذری قمی نیست؟ نکند منافقین و لیبرال‌ها در بیت آذری قمی هم نفوذ کرده‌اند و می‌خواهند یک «رنجنامه» دیگر روی دست امامزاده احمد بگذارند؟

به هر حال، لابد با شنیدن همین جور حرف‌هاست که دموکرات اصیل و دو آتشه‌یی مثل خلخالی — کسی که تا کنون انبوهی از بی‌گناهان را، صرفاً از روی انساندوستی، خارج از نوبت به بهشت فرستاده — حالا خوف برش داشته و با بیان نگرانی خود، دسته گل دیگری — از طرف آن یکی جناح — به آب داده است.

گفته است از آن می‌ترسد که، با زیاد شدن اختیارات رئیس جمهوری، خدای نکرده در آینده زمینه برای روی کار آمدن یک حکومت استبدادی فراهم شود! به این بنده خدا ایرادی هم نمی‌توان گرفت، چون آزادیخواه است و از حکومت استبدادی بیزار. فقط باید حالیش کرد که خیلی از مرحله پرت است. به یادش می‌آوریم که در همان مجلس خبرگان کذایی، که منتظری به ریاستش انتخاب شده بود ولی بهشتی آن را اداره می‌کرد، از قضا منتظری هم — که آن وقت هنوز فقیه عالیقدر نشده بود — همین نگرانی را داشت. می‌گفت به هر الدنگی که با رأی مردم به ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، نباید این همه اختیار داد. این اظهار نگرانی مربوط به زمانی بود که الدنگ‌های رژیم آن قدر زیاد بودند که از سر و کول هم بالا می‌رفتند، تا جایی که «آقا» مجبور شد نوع عمامه‌دارشان را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری منع کند. اما امروز دیگر نگرانی خلخالی از چیست؟ خودش دارد می‌بیند که کار رژیم به جایی رسیده که همهٔ عمل‌هاش در به در دنبال یک الدنگ می‌گردند تا نه تنها اختیارات ریاست جمهوری و نخست‌وزیری را یک جا به او بدهند، بلکه اگر گذشته‌اش هنوز جا داشت، «وظایف خطیر رهبری» را هم بارش کنند — و گیر نمی‌آوردند. هیچ بعید نیست که برای حل این مشکل، حضرت امام همین روزها فتوا صادر کند که داشتن درجهٔ الدنگ دوّمی هم برای احراز این مقامها کافی است!

یادداشت

نظر

نقد

گزارش

دسته گل

ساده‌اندیش ناموجه

نیز، بر اساس سلسله مراتب، تفویض شده است. این امر در همهٔ رژیم‌های جهان، اعم از دموکراتیک و استبدادی، وجود داشته و دارد، با این فرق که در حکومت‌های دموکراتیک انتخاب با مردم است، گرچه فرد فاسق و جاهل و غیر متخصص را انتخاب نمایند، ولیکن اسلام اولویت واجب را برای معصوم قرار داده و...»

فعلاً به این کار نداریم که رعایت «احوط» ایجاب می‌کرد که آذری قمی اصطلاحات آب‌نکشیدهٔ حوزه‌یی را همین طور بی‌هوا در نوشته‌اش به زبان فارسی به کار نبرد؛ والاّ سوء تفاهم ایجاد می‌کند و باعث دردسر می‌شود. مثلاً همهٔ مردم در عرض این دهسال بارها به چشم دیده‌اند که «جعل»، معنی عربی‌ش هر چه باشد، به معنای رایج و جاری آن — مثل جعل اخبار روز، جعل رأی مردم، جعل اسناد رسمی از قبیل گذرنامه و شناسنامه و چه بسا جعل اسکناس — از هنرهای تخصصی «نهضت امام خمینی» است و ربطی به خدا و پیغمبر ندارد. این را از بابت «بحث طلبگی»

یکی از دردسرهای گوناگونی که قضیهٔ تجدید نظر در قانون اساسی برای رژیم درست کرده، این است که آخوندها را به بحث و استدلال واداشته، و وقتی قرار باشد آخوند حوزه استدلال کند، حتماً دسته گل به آب می‌دهد.

آذری قمی، از آخوندهای دست راستی دیش رژیم و هوادار سرسخت مجتمع «فقه سنتی — بخش خصوصی»، در رسالت ۱۱ اردیبهشت این دسته گل را به آب داده است: «جعل احکام کلی اختصاص به خدای متعال و در بعضی موارد اختصاص به پیامبر اکرم دارد. لیکن احکام جزئی، که در محدودهٔ احکام کلی الهی است، به والیان و حکام معصوم و غیر معصوم و فقیه و غیر فقیه، حتی به اشخاص غیر عادل

کرد: شرکت مزدا، تولیدکننده اتوموبیل وانت، به علت کمبود مواد اولیه، به تولید درب و پنجره روی می‌آورد، سپس به تولید پوکه خمپاره مبادرت می‌کند؛ در نتیجه تعداد پرسنل از ۱۵۰۰ نفر به ۴۰۰ نفر می‌رسد و از ۳ شیفت تولید ۲ شیفت آن تعطیل می‌شود. در این میان کسانی که برای دریافت وانت مبلغی در حدود ۱۵۰۰۰۰ تومان ودیعه داده بودند، ۳ سال است سرگردانند، در حالی که قیمت یک وانت مزدا در بازار آزاد به یک میلیون تومان می‌رسد...

در همین رابطه دو هفته پیش یکی از روزنامه‌های رژیم گزارش کرده بود: «شهروندی که از سردوانیهای وزارت صنایع سنگین به تنگ آمده بود دیروز در مقابل ساختمان این وزارتخانه دست به خودکشی زد. سلیم قنبرزاده... یک شیشه سم را که از قبل آماده کرده بود سر کشید. او در حالی که از شدت درد به خود می‌پیچید... اظهار داشت: پنج سال پیش ۶۰۰۰۰ هزار تومان، با پرداخت نزول، قرض کردم تا بتوانم یک عدد وانت‌بار پیکان را که در قرعه‌کشی برنده شده بودم، دریافت دارم. اما تا کنون مرا که بیکار هستم سر دوانده‌اند و از تحویل این خودرو به من خودداری کرده‌اند. وی در حالی که دهانش کف کرده و بر روی زمین افتاده بود، شهادتین خود را می‌گفت... نامبرده بیکار و دارای هشت فرزند بوده است» (۴). میزان کار مفید کارگران شاغل به طور متوسط ۱۲ الی ۱۳ ساعت در ماه است، حال آن که متوسط کار مفید کارگران در کشورهای صنعتی به حدود ۷ ساعت در روز می‌رسد (۵). به این ترتیب میزان اتلاف انرژی انسانی کارگران ایران در حاکمیت خمینی را می‌توان چنین خلاصه کرد: از یک طرف ۱۴/۵ میلیون بیکار وجود دارد و از طرف دیگر کار مفید هر کارگر شاغل نیز از نیم ساعت در روز کمتر است!

این کمبود اسفبار را حکومت خمینی با رقم بالای سوانح کارگری «جبران» کرده است! «از یک میلیون و دویست هزار کارگران کارخانه سالانه ۶۰۰۰۰ نفر دچار حادثه می‌شوند که ۴۰۰۰۰ نفر آنها معلول شده و نیاز به امکانات مربوطه دارند» (۶). شایان ذکر است که بازنشستگی این معلولان نیز در صورتی پذیرفته می‌شود که ۲۰ سال سابقه خدمت داشته باشند (۷).

در خصوص صنایع سنتی و دستی نیز کافی است اشاره کنیم که سرنوشت «۱۲۰۰۰۰۰ دار قالی» در استان خراسان، که «یک میلیون نفر از آن ارتزاق می‌کنند»، در دست «۲۰۰ تاجر عمده» است (۸). در کرمان کارگران قالیباف از ناچاری قالیبهای دسترنج خود را تقریباً به نصف قیمت می‌فروشند و بسیاری از آنها دست از کار کشیده‌اند و به شغل‌های کاذب از جمله «سیگار فروشی»، «فروش مواد مخدر» و «قاچاق» روی آورده‌اند (۹).

به ازای ویرانی بنیادهای تولید صنعتی و سنتی کشور، خمینی همواره تنور

پیام مسئول شورا

به مناسبت روز جهانی کارگر

کارگران و زحمتکشان ایران، خواهران و برادران عزیز،
روز جهانی کارگر که سمبل مبارزه عادلانه و مستمر کارگران و زحمتکشان جهان علیه بهره‌کشی است بر شما مبارک باد. شورای ملی مقاومت ایران این روز بزرگ را با یاد همه کارگران پیشتاز و قهرمانی که در صفوف جنبش مقاومت انقلابی و در میدانهای نبرد آزادیبخش برای سرنگونی رژیم ضد بشری خمینی به شهادت رسیده‌اند، گرامی می‌دارد و به کارگران آگاه و آزاده‌یی که راه این قهرمانان را ادامه می‌دهند درود می‌فرستد. این راه پر افتخار مظهر مبارزه عادلانه عموم اقشار و طبقات بالنده خلق علیه دشمن ضد بشری است که امروز آگاهترین، پیشروترین و فداکارترین فرزندان مردم ایران پرچم آن را به دوش می‌کشند و آن را در عالیت‌ترین شکل سیاسی و نظامی با اقتدار تمام نمایندگی می‌کنند.

در شرایط کنونی که رژیم زهرخورده خمینی نقطه اتکای خود، یعنی جنگ، را از دست داده و بحرانهای درونیش هم چون گذشته پنهان کردنی نیست، ابعاد و آثار ستمی که در حاکمیت این رژیم بر اقشار و اصناف مختلف مردم، به ویژه بر کارگران و زحمتکشان ایران، رفته است با وضوح بیشتر بر ملا می‌شود. به اعتراف منابع رژیم «۱۴/۵ میلیون نفر بالای ۲۰ سال در بیکاری و بیکاری مخفی به سر می‌برند» (۱) و تنها در یک شهر (همدان) بیش از ۱۲۰۰۰ کارگر بیکارند (۲). کارگران رژیم با وقاحت می‌گویند که «به دلیل بحران ارزی تعدادی از صنایع به تعطیلی کشیده (شده)»، عده‌یی از کارگران اخراج شدند (و) ما با عده‌یی از بیکارانی که مبادرت به خودکشی و خودسوزی کردند مواجه شدیم» (۳). چگونگی به تعطیل کشیده شدن کارخانه‌ها و اخراج کارگران را در این نمونه می‌توان به روشنی مشاهده

جنگ ضد میهنش را رونق بخشیده و اکنون نیز به دستگیری مشمولان برای پر کردن ارگانهای جنگی رژیم ادامه می‌دهد. در همین راستا بود که سال گذشته، به مناسبت روز جهانی کارگر، سپاه پاسداران خمینی از کارگران می‌خواست «برای وارد کردن ضربات نهایی (!) بر پیکر رو به اضمحلال ارتش عراق و عزیمت به جبهه‌ها... روز کارگر امسال را با عنوان روز اعزام بزرگ کارگران کشور به ثبت برسانند» (۱۰). همزمان، سرپرست بسیج ضد خلقی خمینی اعلام می‌کرد که با ایجاد «بسیج کارگری و کارمندی» در کارخانه‌ها و اداره‌ها، «بیشتر از یکصد هزار تن به جبهه‌ها اعزام شدند (و) از این تعداد ۴۲۰۰۰ تن را نیروهای متخصص تشکیل می‌دهند» (۱۱). وقتی که خمینی زوزه‌های جنگ جنگ سر می‌داد گرانی و نایابی مایحتاج زندگی را - که بار آن بیش از همه بر دوش کارگران سنگینی می‌کرد - با بهانه جنگ توجیه می‌نمود. اما اکنون که زهر آتش بس را سر کشیده گرانی سرسام‌آور بیش از پیش زندگی را بر کارگران و زحمتکشان محروم ایران تیره و تار کرده است، به نحوی که حالا دیگر ارگانهای رسمی رژیم نیز افزایش قیمت‌ها را «بی‌مهار» توصیف نموده و تصریح می‌کنند که «شاید تعبیر کابوس هم برای آن کم و نارسا به نظر برسد» (۱۲). زیرا، بنا به اذعان رسانه‌ها و مقامات رژیم، قیمت اجناس در سالهای حکومت خمینی بین ۱۵ تا ۳۵ برابر افزایش یافته است.

در نامه یک کارگر بلورسازی به روزنامه کیهان در ۲۸ فروردین امسال، چنین می‌خوانیم: «... به خداوندی خدا قسم من کارگری هستم با حقوق ناچیز، وام منزل، خرج برق و آب و سرویس آپارتمان و میهمان و برو بیا و چند بچه دانشگاه‌رو و مدرسه‌رو. دو سه ماه است نتوانسته‌ام حتی یک کیلو پیاز و یک کیلو سیب‌زمینی به منزل ببرم. تا کی باید نان خالی بخورم و درد دلم را به کسی نگویم؟ من چقدر به زن و بچه‌هایم دروغ بگویم و وعده بدهم؟ به خدا پول خریدن خمیردندان را ندارم، با گرد ذغال و نمک دندان می‌شویم. ماه مبارک رمضان در سفره خیلی از کارمندان نه روغن است، نه سیب‌زمینی نیم‌پز، نه پیاز، نه گوشت. آیا روزه گرفتن انرژی نمی‌خواهد؟ چرا کوبن دیر اعلام می‌شود؟ چرا روغن نباتی ۲۴۹ ریالی در خیابانها به ۱۱۰۰ تومان فروخته می‌شود؟ به خدا در منزل صابون و پودر نداریم. حاضریم بدون قند و چایی بسازیم ولی آخر ما مسلمانیم و نباید کثیف باشیم». این وضعیت فاجعه‌بار که نتیجه مستقیم سیاستهای ضد مردمی رژیم خمینی و از جمله چاپ مستمر اسکناس بدون پشتوانه است، اکنون چنان تشدید و غیر قابل کنترل شده که سردمداران رژیم را نیز از بابت «مصلحت نظام» و «اساس مملکت» به هراس انداخته است. به نوشته روزنامه‌های رژیم «۹۵ درصد از ۱۲۰۰ میلیارد تومان نقدینگی در دست ۳ درصد افراد جامعه است». فاصله این دو نسبت رو به افزایش

است و به اذعان خودشان بر اثر مرور زمان «عده بیشتری به سوی فقر رانده می‌شوند، و بر دوش آنها، عده کمتری به ثروت می‌رسند» (۱۳). انباشت این نقدینگی عظیم در نزد اقلیت محدودی که اغلب دلالت و وابسته به خمینی هستند، در حقیقت مجرای بزرگی است که از طریق آن خون اکثریت عظیم رنجبران و محرومان به سود چپاولگران کشیده می‌شود. به رغم گرانی روزافزون و کاهش مستمر قدرت خرید کارگران، رژیم خمینی اعلام کرده است که در سال ۶۸ «حداقل مزد ثابت کارگران، مثل سال گذشته، ۸۳۰ ریال می‌باشد» (۱۴). در نظام خمینی دجال، که زمانی خود را «امید مستضعفان جهان» می‌نامید، کار به جایی رسیده که حتی روزنامه‌های حکومتی در باره فشار «گرانی توانفرسا» بر اقشار محروم و کم‌درآمد چنین می‌نویسند: «لباسهای کارمند و کارگر را از تنشان در آوردند، پیش از آن که پوست و گوشت آنها را هم بکنند و جدا کنند، بدادشان برسید» (۱۵). البته معلوم نیست که کارگزاران جراید وابسته به رژیم از چه کسانی می‌خواهند که به «داد» کارگران و کارمندانی که پوستشان دارد کنده می‌شود، برسند؟! و راستی چه کسی نمی‌داند که این رژیم ضد خلقی خمینی است که در ویرانگری و چپاول و اخاذی و مکیدن خون مردم هیچ حد و مرزی باقی نگذاشته و خود عامل اصلی تیره‌روزی تمام مردم ایران، به ویژه زحمتکشان و محرومان جامعه، است. رژیمی که در منطق ارتجاعی و ضد بشریش کارگر جز انسانی که به «اجاره» انسان دیگر در آمده تلقی نمی‌شود و در حاکمیت ننگ‌آلودش زنان به طور مضاعف مورد ستم و بهره‌کشی قرار می‌گیرند و کودکان خردسال نیز وحشیانه استثمار می‌شوند...

بهره‌کشی و ستم ضدبشری خمینی البته با اعمال سرکوب و اختناق، از طریق ارگانهای متعدد جاسوسی در کارخانه‌ها و کارگاهها و با دخالت مستقیم سپاه و عوامل مسلح دادستانی رژیم، همراه است. به نحوی که عملاً امکان هر گونه تشکل و اعتراض گسترده را از کارگران سلب می‌کند. با این وجود اقدامات پراکنده اعتراضی علیه زورگوییهای عوامل رژیم همواره ادامه داشته است. به عنوان مثال طی ماههای اخیر در اهواز کارگران تعمیرگاههای ماشین‌آلات شرکت نفت در برابر قطع شیفت اضافه کاری دست به اعتراض و کم‌کاری زدند و رژیم را به عقب‌نشینی و برقراری مجدد شیفت اضافه‌کاری واداشتند. در خراسان نیز واکنشهای اعتراضی کارگران باعث شده است که مدیرکل کار و امور اجتماعی این استان با ابراز وحشت اذعان کند که «ما در خراسان شاهد یک التهاب واقعی در قشر کارگری هستیم» (۱۶).

کارگران و زحمتکشان آزاده ایران،

تجارب ۸ سال گذشته و سرنوشت خطوط و مواضع مختلف سیاسی به وضوح ثابت کرده است که برای پایان دادن به ستم و سرکوب ضد بشری خمینی، راهی جز

نفی تمامیت رژیم او و پیگیری قاطعانه مقاومت مسلحانه انقلابی متصور نبوده و نیست. این راه که شورای ملی مقاومت ایران پیوسته بر آن پای فشرده و همگان را به پیمودن آن فرا خوانده، مظهر مبارزات عادلانه عموم اقشار و طبقات مختلف مردم ایران است. از همین روست که مقاومت ایران، در راستای مبارزه بی‌امان سیاسی و نظامی برای سرنگونی رژیم خمینی، چهره ضد کارگری این رژیم را نیز همواره افشا نموده است. در آخرین اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار، که در اواخر خرداد ماه گذشته، هم چون سالهای قبل، با حضور نمایندگان مقاومت ایران در ژنو برگزار گردید، نام رژیم خمینی برای سومین سال متوالی به عنوان ناقض معاهدات جهانی مربوط به حقوق کارگران در لیست سیاه کنفرانس بین‌المللی کار ثبت شد. در جریان برگزاری اجلاس مزبور دبیرکل و رئیس کنفدراسیون جهانی کار در دیدار با نمایندگان مقاومت ایران، ضمن حمایت از ارتش آزادیبخش ملی و شورای ملی مقاومت، اعلام کردند که با تمام توان خود برای اخراج رژیم ضد کارگری خمینی از سازمان بین‌المللی کار و سازمان ملل متحد تلاش خواهند کرد. هم چنین تا کنون مهمترین اتحادیه‌ها، سندیکاها و کنفدراسیونهای کارگری کشورهای مختلف، که بیش از یک صد میلیون کارگر را در سراسر جهان نمایندگی می‌کنند، با صدور بیانیه‌های متعدد و با ارسال نامه‌های رسمی برای اینحانب رژیم ضد کارگری خمینی را قویاً محکوم کرده و به دفاع از حقوق کارگران ایران در عرصه بین‌المللی پرداخته‌اند. در جریان اعتصاب غذا و مبارزات جهانی مقاومت ایران در ماههای اخیر، که به منظور افشا و محکوم نمودن قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی صورت گرفت، مقاومت ایران از پشتیبانی وسیع سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری کشورهای گوناگون برخوردار شد، از جمله: - کنفدراسیون سراسری کارائیتالیا (C.G.I.L) - اتحادیه کار ایتالیا (U.I.L) - کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه (C.G.T) - ۳۳ اتحادیه کارگری از انگلستان - ۷ سندیکای کارگری از آلمان.

خواهران و برادران عزیز کارگر،

شورای ملی مقاومت در اجلاسیه اخیر خود (۲۳ و ۲۴ اسفند ماه ۶۷) بار دیگر «بر ضرورت احقاق حقوق بر باد رفته اقشار و اصناف مردم در ایران آزاد شده فردا تأکید ورزید». چنان که می‌دانید برنامه شورا و دولت موقت آینده نیز مواد مشخصی را، به عنوان حداقل حقوق کارگران و زحمتکشان، به رسمیت شناخته که به مناسبت روز جهانی کارگر مجدداً آن را یادآوری می‌کنم:

- لغو کلیه مقررات ضد کارگری

- به رسمیت شناختن حق اعتصاب و اعتراض کارگری

- لغو کلیه مطالبات قبلی از کارگران در کلیه زمینه‌ها
- لغو تمام کسور دولتی، مثل مالیات و بیمه، از دستمزد کارگران و تأمین تدریجی هزینه‌های ضروری نظیر بیمه و بازنشستگی
- تلاش برای تثبیت حداقل سطح زندگی تمام کارگران به نسبت افزایش مخارج و هزینه‌ها
- تأمین آموزش حرفه‌ای و فنی برای کارگران غیر متخصص
- افزایش تصاعدی حق‌السهم کارگران از سود کارخانه‌ها
- سهم کردن کارگران در اداره همه صندوقها و بانکهای کارگری و حتی‌المقدور سپردن این مراکز به خود آنها
- تلاش برای تأمین مسکن، حمل و نقل و بهداشت برای همه کارگران، تهیه شیرخوارگاه و کودکانستان برای فرزندانشان و حق تقدم آنها برای تحصیل مجانی در دانشگاهها و مدارس عالی کشور.

برای تحقق مواد این برنامه و احقاق حقوق مسلم همه اقشار و اصناف خلق باید، دست در دست یکدیگر، برای سرنگونی رژیم خمینی به پا خیزیم و ارتش آزادیبخش ملی - این بازوی پر اقتدار خلق - را یاری کنیم. در صفوف این ارتش مردمی و انقلابی، آگاهترین و فداکارترین کارگران پیشتاز ایران نیز سلاح آزادی را به دوش می‌کشند و شماری از آنان، در میدانهای نبرد آزادیبخش، خون پاکشان را فدیة رهای خلق و میهن نموده‌اند. خاطره این شهدای گرانقدر را با یاد کارگر شهید رضا گل‌مریمی، نماینده ملوانان و کارگران کشتیرانی ملی - که در عملیات بزرگ فروغ جاویدان به شهادت رسید - گرامی می‌داریم. کارگر آزاده‌یی که از سال ۱۳۴۶ بازوانش با کار در کارخانه‌های مختلف کشور آشنا شد و ۱۹ سال تمام در نقاط مختلف کشور و در مراکز کارگری بزرگی همچون پتروشیمی بندر شاهپور، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه تهران، کارخانه آلومپارس ساوه و کشتیرانی ملی ایران کار کرد. کارگر قهرمان رضا گل‌مریمی از سال ۱۳۵۵ به مدت ۱۰ سال نماینده ملوانان و کارگران کشتیرانی ملی بود و در سال ۱۳۶۵ به ارتش آزادیبخش ملی پیوست.

او در یادداشتی که در ایام نوروز سال گذشته خطاب به فرماندهش نوشته، چنین وصیت می‌کند: «من نماینده ملوانان کشتیرانی ملی ایران (آریای سابق) بودم. در آن مدت رنج و زحمت ملوانان را دیدم، چون خودم یک ملوان هستم درد آنها را می‌دانم... خبر شهادت مرا از طریق صدای مجاهد به گوش ملوانان برسانید و به آنها بگویید رضا... تا آخرین دقیقه در فکر رهایی شما بود. به آنها بگویید در این زمان باید با تمام سعی و توش و توان به یاری ارتش آزادیبخش برخیزید. از خمینی و اوباشان او نترسید. به زودی انتقام تمام خلق از این مزدوران گرفته خواهد شد و

تمام کارگران و زحمتکشان از قید و بند استثمار و بندگی نجات خواهید یافت». قهرمان خلق رضا گل‌مریمی در صفوف ارتش آزادی جنگید، دوش به دوش هم‌زمانش کاری‌ترین ضربات را بر رژیم خمینی وارد آورد و سرانجام در شمار شهیدان والامقام بزرگترین حماسه تاریخ مبارزات مردم ایران جاودانه شد. پیام او، پیام همه رزمندگان ارتش آزادی به کارگران و زحمتکشان ایران است.

اطلاعیه‌های مسئول شورا

سلام بر کارگران رزمنده و مقاوم ایران
فرخنده باد عید جهانی کارگران
مرگ بر خمینی - سلام بر آزادی

در باره عزل رسمی منتظری

خمینی امروز ولیعهد خود را که ۱۰ سال بر روی جانشینی او سرمایه‌گذاری و تبلیغات کرده بود رسماً بر کنار نمود. وی هم چنین برای منتظری خط و نشان کشیده و به او هشدار داده است که جداً از رفت و آمد «مخالفین نظام» به خانه خود جلوگیری نماید.

برکناری منتظری بزرگترین تحول سیاسی در درون رژیم خمینی پس از خوردن «زهر» آتش‌بس است و نقطه عطفی در بحرانهای فزاینده داخل حاکمیت می‌باشد و به وضوح صحت نظر مقاومت عادلانه مردم ایران مبنی بر بی‌آیندگی و حتمیت سرنگونی دیکتاتوری ضد انسانی خمینی را نشان می‌دهد.

اوضاع وخامت‌بار رژیم به آن جا رسیده که خمینی، برای کنترل اوضاع، خود را ناگزیر از یک چنین جراحی بزرگی در درون رژیمش یافته است. اکنون تمامی ژستهای مربوط به بازسازی و «میان‌رو» شدن رژیم نقش بر آب شده و امیدهای مربوط به آزادی فعالیت احزاب و باز شدن فضا برای مخالفان درونی رژیم، هم چنان که مقاومت ایران از پیش اعلام کرده بود، تماماً بر باد رفته است.

جنگال مربوط به نویسنده انگلیسی، چند روز بیشتر برای خمینی فایده نداشت. خمینی قادر به تحمل کمترین مخالفت و اختلاف نظری حتی از سوی ولیعهد خود نیست. به همین دلیل منتظری را - که قتل عام پر ننگ و فزیت هزاران زندانی سیاسی در چند روز را به سود آینده رژیم نمی‌دانست - با ذلت و خواری و تهدید بر کنار کرده و وادار نموده است طی نامه‌یی نسبت به اعتراضات پیشین توبه و اظهار ندامت کند.

بازار برکناری و استعفای مهره‌های رژیم خمینی در سطح مختلف این روزها

مسعود رجوی
مسئول شورای ملی مقاومت

منابع:

- ۱ - کیهان، ۲۴ دی ۶۷.
- ۲ - ابرار، ۲۱ فروردین ۶۸.
- ۳ - کیهان، ۲۹ دی ۶۷.
- ۴ - رسالت، ۲۸ فروردین ۶۸.
- ۵ - کیهان، ۲۸ مهر ۶۷.
- ۶ - اطلاعات، ۲۶ دی ۶۷.
- ۷ - رادیو رژیم، اول آذر ۶۷.
- ۸ - کیهان هوایی، ۲۸ دی ۶۷.
- ۹ - رسالت، ۲۷ آذر ۶۷.
- ۱۰ و ۱۱ - رادیو رژیم، ۹ اردیبهشت ۶۷.
- ۱۲ - جمهوری اسلامی، ۲ اردیبهشت ۶۸.
- ۱۳ - اطلاعات، ۲۰ فروردین ۶۸.
- ۱۴ - کیهان، ۲۲ اسفند ۶۷.
- ۱۵ - کیهان، ۲۲ فروردین ۶۸.
- ۱۶ - ابرار، ۲۵ دی ۶۷.

بسیار پر رونق است. از دور خارج شدن مهره‌هایی از قبیل لاریجانی و محلاتی و بیرون آوردن سپاه پاسداران از کنترل رفسنجان به روشنی حاکی از فلج شدن این رژیم است. خمینی ناگزیر برای ادامه حکومت در شرایط بن‌بست مطلق داخلی و بین‌المللی، مهره‌های رژیمش را یکی پس از دیگری حذف می‌کند و می‌بلعد. اما بر کنار کردن منتظری، که خمینی تا کنون به خاطر اهمیت آن برای موجودیت کل رژیمش به شدت از رسمیت بخشیدن به آن احتراز می‌کرد، مبتن سر باز کردن دور بی‌پایان مخاصمات درونی رژیم در بالاترین سطح است که حذف و تصفیه‌های گسترده بعدی را به دنبال خواهد داشت. پس تا خمینی و رژیم نامشروع او باقی است از صلح و هر گونه «میانه» روی خبری نیست.

طناب دار پیوسته بر گردن رژیم خمینی محکم‌تر می‌شود. زمینه‌های سرنگونی محتوم دیکتاتوری خون‌آشام توسط ارتش آزادیبخش ملی ایران از هر جهت فراهم می‌شود.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۸ فروردین ۱۳۶۸

جدید ادامه بدهد. در حال حاضر وضعیت «نه جنگ، نه صلح» برای رژیم خمینی کم‌ضررترین وضعیت ممکن است. زیرا خمینی را از عواقب از سر گرفته شدن جنگ یا استقرار صلح، که در هر حال به سرنگونی رژیمش منجر می‌شود، موقتاً مصون می‌دارد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

۴ اردیبهشت ۶۸

تلگرام مسئول شورا

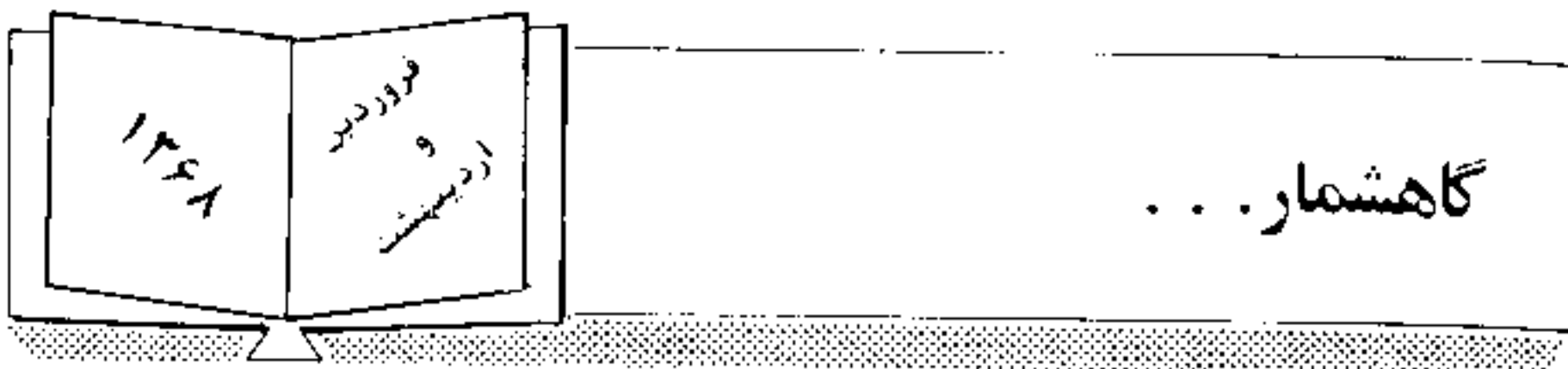
به صدر اعظم آلمان فدرال

آقای هلموت کهل، صدر اعظم آلمان فدرال،

موضعگیری دیروز حزب دموکرات مسیحی آلمان، تحت رهبری شما، که جنایات رژیم نامشروع و ضد انسانی خمینی را افشا و محکوم نموده و اخراج آن را از خانواده ملل در خواست کرده است، به راستی درد و رنج مردم ایران را تحت حاکمیت سفاک‌ترین استبداد مذهبی و قرون وسطایی جهان معاصر منعکس می‌سازد. مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی با خوشوقتی بسیار بیانییه حزب دموکرات مسیحی آلمان به مثابه نشانه بارز همبستگی با مردم ایران و هم چنین به عنوان گام مهمی علیه نقض مستمر و وحشتناک حقوق بشر در ایران، تلقی می‌کند. به مناسبت این اقدام ارزشمند و انسانی، که در تاریخ روابط میان مردم ایران و آلمان به یاد خواهد ماند، وظیفه خود می‌بینیم قدردانیهای مردم و مقاومت ایران را به اطلاع شما و از طریق شما به اطلاع حزب دموکرات مسیحی و همه مردم آلمان برسانم. رژیم منفور و نامشروع خمینی که ننگ تمام بشریت در پایان قرن بیستم است،

در باره مذاکرات ژنو

به دنبال بی‌حاصل ماندن چهارمین دور مذاکرات ژنو، مقاومت ایران، هم چنان که تا کنون به کرات خاطرنشان کرده است، بار دیگر تأکید می‌کند تا رژیم خمینی - که پیوسته برای ادامه حکومت خود به جنگ و اختناق متکی بوده است - در ایران بر سر کار می‌باشد، هیچ امکانی برای استقرار صلح پایدار وجود ندارد. قضایایی از قبیل سلمان رشدی و نصب نماینده ویژه‌یی از سوی خمینی در رأس سپاه پاسداران و حذف منتظری پیامی جز دوری هر چه بیشتر از مسیر صلح نداشت. رژیم خمینی که ابتدا صراحتاً، به بهانه ماه رمضان، خواستار به تعویق انداختن گفتگوهای ژنو بود، پس از حذف منتظری، به خاطر عادی جلوه دادن اوضاع و به دست آوردن یک فرجه زمانی دیگر به ژنو رفت تا بتواند وضعیت «نه جنگ، نه صلح» را تا انتخابات ریاست جمهوری رژیم و حل و فصل مسأله جانشینی خمینی و تعیین دولت



پس از اعدام بیش از ۹۰۰۰۰ تن از مخالفان سیاسی و پس از ۸ سال جنگ‌طلبی و صدور تروریسم، اکنون به آخر عمرش رسیده و سرنگونی محتوم آن توسط ارتش آزادیبخش ملی ایران به درازا نخواهد کشید. رژیم خمینی مذبحخانه تلاش می‌کند تا با قتل عام زندانیان سیاسی و با تشدید سرکوب و خفقان و حلق‌آویز کردن مستمر اتباع ایران در ملأ عام و دستور قتل اتباع سایر کشورها، سرنگونی خود را چند صباحی به تعویق بیندازد و مسأله اساسی یعنی به انتها رسیدن عمر رژیم در تمامیت آن را تحت‌الشعاع قرار دهد. اما اکنون وضع به جایی رسیده که دیگر نه این تلاش‌های نومیدانه اثری دارد و نه نمایش‌های «میانه‌روی» و «بازسازی» این رژیم می‌تواند کسی را بفریبد.

آقای صدر اعظم،

مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، با اشراف به ماهیت و سرنوشت تردیدناپذیر این دیکتاتوری وحشی و قرون وسطایی، پیوسته خواستار تحریم نفتی و تسلیحاتی رژیم خمینی و قطع هر گونه حمایت سیاسی و اقتصادی از این دشمن صلح و آرامش و آزادی بوده است. ما هم چنین خواستار یک اقدام قاطع بین‌المللی برای اخراج رژیم خمینی از مجامع بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد، بوده و خواستار آن هستیم که کرسی‌های ایران از طریق مقاومت ایران در اختیار نمایندگان حقیقی مردم ایران قرار گیرد.

با تشکر و احترام

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و

فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۸

اخبار ایران

مسائل اقتصادی

۱۹ فروردین (۸ آوریل): رادیو بی.

بی. سی، به نقل از وزیر نفت رژیم گزارش داد: «پالایشگاه آبادان روز ۱۲ فروردین بازگشایی شد و در حال حاضر روزانه ۱۳۰ هزار بشکه نفت تولید می‌کند».

* رادیو آمریکا به نقل از روزنامه انگلیسی تایمز مالی گزارش داد که صادرات انگلستان به ایران در سال ۱۹۸۸، ۲۴۸ میلیون پوند انگلیس بود که نسبت به سال قبل ۲۰ درصد کاهش داشت.

۲۰ فروردین (۹ آوریل): روزنامه

اطلاعات نوشت: «۶۰ تا ۷۰ درصد جمعیت کشور در زیر خط تأمین حداقل نیاز زندگی می‌کنند... تا سال گذشته برآورد می‌شد که ۹۵ درصد از ۱۲۰۰ میلیارد تومان نقدینگی

در دست ۳ درصد افراد جامعه است و اکنون معلوم نیست این نقدینگی، که با شتاب تصاعدی فزونی می‌گیرد، به چه میزانی رسیده است».

* روزنامه رسالت نوشت: «شرکت سهامی عام مارگارین وابسته به سازمان صنایع ملی... طی ۷ روز اخیر حلیه‌های ۴/۵ کیلوپی روغن نباتی خروس نشان را باقیمت ۸۵۰۰ ریال در بازار آزاد به فروش رساند... این شرکت باید پاسخ دهد که چرا هر حلب ۴۰۰۰ ریال گرانتر فروخته شده است؟».

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل): روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از مدیر سازمان برنامه و بودجه استان گیلان نوشت: «حجم وصولی مالیات مشاغل در استان گیلان، امسال به رقم چهار میلیارد ریال بالغ می‌شود که این میزان نسبت به سال گذشته ۷۷۰ میلیون ریال افزایش دارد».

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «برای اجرای طرح‌های احیای دشتهای بایر قابل کشت شپیلو و زنگنه از توابع ماکو، واقع در نزدیکی مرز مشترک ایران، ترکیه و شوروی، تا کنون ۲ میلیارد و ۱۰۰ میلیون ریال هزینه شده

است... کارشناسان برای تکمیل این طرحها ۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون ریال هزینه برآورد کرده‌اند.

* کیهان به نقل از فرماندار رژیم در زابل درباره کمبود نفت در مناطق سیل‌زده سیستان نوشت: «این مشکل جدی است زیرا از ۶ ماه پیش نفت سفید در منطقه توزیع نشده است».

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل): روزنامه ابرار در باره گرانی نان در روستاهای همدان نوشت: «بهای هر کیلو نان در مناطق شهری حدود ۴۰ ریال است، این قیمت در روستاها، با احتساب بهای خرید گندم و تبدیل آن به آرد و هزینه تهیه سوخت و پخت نان، از ۱۵۶ ریال نیز فراتر می‌رود».

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل): به گزارش رویتر، «وزیر کشاورزی ایران دو هفته قبل گفت: ایران سالانه ۲/۵ میلیون تن گندم وارد می‌کند».

* به گزارش رویتر، «منابع صنعت نفت در خلیج، امروز، گفتند: ایران تولید نفت خود را کاهش داد تا آن را به سهمیه اوپک در ماه آوریل نزدیکتر کند... ایران در نیمه اول آوریل حدود ۲/۷ میلیون بشکه نفت در روز تولید کرد در صورتی که تولیدش در ماه مارس بیش از ۳ میلیون بشکه بود. سهمیه‌ای که اوپک تعیین کرده، ۲/۶۴ میلیون بشکه در روز است».

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه علنی امروز مجلس، لایحه مالیات بر ارزش افزوده پاره‌بی از کالاهای غیر ضروری و خدمات خاص، به مدت ۶ ماه مسکوت گذاشته شد».

* به گزارش رادیو رژیم، نبوی، وزیر صنایع سنگین، در جلسه علنی امروز مجلس، «علت عدم انجام تعهدات کارخانجات سازنده خودرو در قبال ۴۱۱۸۰ متقاضی دریافت خودرو را کاهش

قیمت نفت در سال ۶۴ و پایین آمدن شدید ارز تخصیصی به کارخانه‌های یاد شده اعلام کرد».

* کیهان هوایی نوشت: برای خرید ۵۰۰ دستگاه اتوبوس به قیمت ۱۲ میلیون دلار، قراردادی با آلمان غربی بسته شد. ۳۱ فروردین (۲۰ آوریل): روزنامه ابرار نوشت: «سال گذشته ۴ نوبت پنیر، ۵ نوبت کره، ۸ نوبت تخم مرغ، ۵ نوبت مرغ، ۶ نوبت صابون، ۵ نوبت پودر شوینده و تقریباً در همین سطح کوبینهای روغن و قند و شکر توزیع شده است. با احتساب یک نفر ۲۵۰ گرم پنیر، طی سال گذشته به هر ایرانی تنها یک کیلو پنیر رسیده است».

۳ اردیبهشت (۲۳ آوریل): به نوشته کیهان، در جلسه امروز مجلس، حائری، نماینده دهلران، «تقلیل بودجه بازسازی استان ایلام از ۲۱ درصد کل اعتبارات بازسازی کشور به ۱۵ درصد را مورد انتقاد قرار داد».

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل): به نوشته روزنامه ابرار، «در آستانه اجرای قانون مبارزه با گرانفروشی و احتکار، قیمت گاز مایع در همدان و شیر و ماست کارخانه شیر پاستوریزه زنجان وابسته به وزارت کشاورزی افزایش یافت».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به نوشته کیهان، یک هیأت ایرانی که به منظور پیگیری مذاکرات مربوط به مجتمع پتروشیمی ایران و ژاپن و برنامه‌ریزی برای بازگشت پیمانکاران ژاپنی و شروع کار به توکیو سفر کرده بود، پس از دو هفته اقامت در این کشور، به دلیل عدم دریافت پیشنهادی قابل قبول، به تهران بازگشت...».

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل): کیهان به نقل از علی ماجدی، «معاون کل وزارت امور اقتصادی و دارایی» رژیم نوشت: «این شایعه که هر کسی یکی دو خانه دارد مشمول

مالیات است، به شدت تکذیب می‌شود بلکه داراییهایی که مجموع آن از ۱۰ میلیون تومان بیشتر باشد شامل مالیات می‌شود. بنا بر این اگر کسی کارخانه تولیدی یا صنعتی داشته باشد به هر میزان - ۵۰ میلیون تومان یا ۱۰۰ میلیون و بیشتر هم - برسد مشمول این نوع مالیات نخواهد بود. سیاست این است که به تولید اهمیت خاصی داده بشود، یعنی کسانی که کارخانه سیمان، نساجی، کمپوت سازی یا هر نوع فعالیت تولیدی صنعتی دارند... یا این که میلیونها تومان پول در بانک دارند شامل مالیات دادن نمی‌شوند. فردی هم که پولش را به بانک سپرده تا بانک سرمایه‌گذاری تولیدی کند داراییش شامل مالیات نمی‌شود، اما کسی که چهار تا خانه خریده... و بدون این که کاری انجام بدهد دست روی دست گذاشته تا قیمت‌ها چند برابر شود، ما مشمول مالیات می‌دانیم».

* کیهان نوشت: «بهای گوشت مرغ، روغن نباتی، سیب زمینی، گوچه فرنگی و لوبیاچیتی نسبت به قیمت‌های هفته گذشته بین ۴ تا ۳۲ درصد افزایش یافته است. به گفته کارشناسان اقتصادی کلیه این قیمت‌ها حداقل ۵۰ درصد بیشتر از قیمت‌های سال گذشته می‌باشند».

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل): روزنامه رسالت نوشت: «توزیع روغن نباتی از قرار کیلویی ۸۵۰ ریال، اخیراً با توجه به اعتراضهای مردم، آغاز گردید. این امر به علت کمی فروشگاهها و تقاضای بیش از حد مردم باعث ایجاد صفهای طویل شده است و بعضاً زد و خوردهایی را پدید آورد».

* روزنامه اطلاعات نوشت: «کشور ما در دهه پیش در صدر کشورهای صادر کننده فرش قرار داشت... اما به تدریج ایران بازار جهانی فرش را از دست داد و تا رده هفدهم بین صادرکنندگان فرش تنزل یافت... در

حال حاضر سالانه بیش از ۲۰۰ میلیون دلار فرش به صورت قاچاق از کشور خارج می‌شود».

* روزنامه اطلاعات به نقل از یک تولید کننده تریکو، نوشت: «در حال حاضر دولت نه خودش مواد اولیه و نخ وارد می‌کند و نه به ما اجازه وارد کردن این مواد را می‌دهد، در نتیجه بسیاری از کارگاهها و کارخانه‌های تریکو بافی به تعطیلی کشیده است، چون فقط به اندازه مصرف ۱۵ روز در سال مواد اولیه در اختیار ما قرار می‌دهند...».

۱۱ اردیبهشت (اول مه): به گزارش رادیو رژیم، «کار بازسازی خطوط تولید کاغذ کارخانه کاغذ هفت تپه به سرعت ادامه دارد. در حال حاضر واحد تولید کاغذ شماره ۳ این کارخانه با تولید ۲۲ هزار تن کاغذ چاپ و تحریر در سال، ۲۵ درصد نیاز مملکت را تأمین می‌کند».

۱۳ اردیبهشت (۳ مه): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «چندی قبل گذارم به میدان امام حسین افتاد، یک تریلی مخصوص حمل بار اداره دخانیات سیگار دولتی پخش می‌کرد، هر بسته ۶۰۰ ریال. خنده‌ام گرفت با خود گفتم چگونه است که اداره دخانیات، سیگار دولتی را به هر نرخ که خودش می‌خواهد - به دو برابر نرخ تعیین شده - به مردم می‌فروشد و هیچ مرجع قانونی هم جلودارش نیست؟ به فاصله چند روزی که قرار بود تعزیرات حکومتی برای اجناس مورد نیاز آغاز شود نرخ سیگار تیر را از ۳۰۰ ریال به ۵۰۰ ریال افزایش دادند و آب از آب تکان نخورد. این گران شدن‌ها فقط برای ملت تعزیرات دارد...».

۱۸ اردیبهشت (۸ مه): به گزارش رویتر، منابع اطلاعاتی کشتیرانی لویدز امروز اعلام کردند: در انفجار یک تانکر ۱۵ هزار تنی ایرانی در ۲۹ آوریل (۹

اردیبهشت) در بندر عباس حدود ۴۰ نفر کشته شدند. این انفجار چند قایق کوچک را نیز از بین برد.

* کیهان به نقل از قائم مقام شرکت دخانیات نوشت: «متوسط مصرف سیگار در کشور ما سالانه ۱۵ میلیارد نخ سیگار تیر و حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیارد نخ سیگار داخلی است... با توجه به افزایشی که اخیراً دولت در قیمت سیگار داده و نرخ سیگار تیر را به بستیمی ۵۰ تومان رسانده الان چیزی حدود ۹۰ درصد از قیمت تمام شده این سیگار برای دولت سود خالص است و هزینه آن چیزی حدود ۵ تا ۱۰ درصد نرخ آن است».

۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه): به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه علنی امروز مجلس رفسنجانی با اشاره به تقدیم برنامه کلان پنجساله کشور توسط دولت به مجلس، از نمایندگان خواست تا هر چه زودتر بررسیهای مربوط به برنامه پنجساله را انجام دهند».

۲۸ اردیبهشت (۱۸ مه): به نوشته روزنامه ابرار، مدیر کارخانه قند فریمان اعلام کرد که به علت کمبود تولید چغندر قند کارخانه‌های قند اهواز، ممسنی، یاسوج و رضائیه تعطیل شدند.

مسائل اجتماعی

الف - مواد مخدر

۵ فروردین (۲۵ مارس): به گزارش رادیو رژیم، «۲۰۰ نفر از معتادان ولگرد، که توسط پاسداران کمیته مبارزه با مواد مخدر استان تهران جمع‌آوری شده‌اند برای اسکان در اردوگاه کار به استان سیستان و بلوچستان اعزام شدند. معتادان در اردوگاههای کار از ۶ ماه تا یک سال نگهداری می‌شوند».

۷ فروردین (۲۷ مارس): به گزارش

رادیو رژیم، «با تلاش پاسداران کمیته، ۲۳ نفر از قاچاقچیان حرفه‌بی دستگیر شدند و بیش از ۱۲۳ کیلوگرم انواع مواد افیونی به دست مأموران افتاد».

* به نوشته کیهان، «سالانه رقمی بیش از ۳۶۰ میلیارد تومان از ثروت ملت در راه این آلودگی دردناک [مواد مخدر] هدر می‌رود... بیش از ۹۹ درصد از معتادان بازپروری شده به دلیل بیکاری و عدم اعتماد و باور اجتماعی چاره‌بی جز پرداختن به حرفه‌های خلاف قانون و انجام جرایم چسبیده به پیکره اعتیاد ندارند».

۸ فروردین (۲۸ مارس): رسالت درباره بیان فعالیت ۹ ماهه «کمیته انقلاب اسلامی مازندران» نوشت: «کشف ۷۲۳ کیلو و ۸۰۳ گرم مواد مخدر، دستگیری ۲۳۹۳ قاچاقچی و ۲۶۶۳ زن و مرد معتاد».

۹ فروردین (۲۹ مارس): به گزارش رادیو رژیم، در جلسه دیروز ستاد مبارزه با مواد مخدر... اعلام گردید اردوگاههای کار از اول فروردین ماه جاری به صورت آزمایشی آغاز به کار کرده‌اند. در این جلسه موضوع ایجاد اردوگاههای دائمی کار برای معتادان... بررسی شد».

۱۰ فروردین (۳۰ مارس): سراج‌الدین موسوی، فرمانده کل کمیته‌های رژیم، درباره نتایج مانور «والعادیات» گفت: «۱۸ هزار و ۵۰۰ نفر از نیروهای کمیته به مدت یک هفته و به صورت ثابت و سیار در ۳ هزار نقطه از شهر و جاده‌ها حضور یافتند و موفق به پاکسازی ۸۰۰ نقطه آلوده در شهرها و روستاها شدند. در طول این مانور ۹ هزار معتاد و یک هزار و دوازده نفر قاچاقچی دستگیر شدند».

۱۸ فروردین (۷ آوریل): رادیو رژیم گزارش داد: «معتادان سرخورده از شهرهای کشور، زاهدان را نقطه امنی برای خود دانسته و بدان پناه آورده‌اند. تعداد

زنان و دختران جوان معتاد که در سطح شهر جمع‌آوری شده‌اند، طی سال گذشته، ۴۰۰ تن اعلام شده است. نابسامانیهای اجتماعی مشهود در زاهدان نه فقط زنان و دختران بلکه تعداد زیادی از اطفال را نیز به انحراف کشیده است».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به نوشته کیهان، «۵۱۱ تن از اعضای ۶ باند بزرگ تهیه و توزیع مواد مخدر در باختران، که کار انتقال این مواد از شرق به غرب را داشتند، دستگیر شدند».

* کیهان به نقل از «فرمانده کمیته انقلاب اسلامی باختران» نوشت: یک باند مهم انتقال اسلحه و مهمات از غرب به شرق و حمل مواد مخدر به غرب کشور متلاشی شد. از این باند مهم، که سلاحها را برای اشرار منطقه سیستان و بلوچستان تهیه می‌کردند، ۳۶۱ قبضه سلاح مختلف کشف شد».

* روزنامه رسالت به نقل از «فرماندهی کمیته‌های انقلاب اسلامی آذربایجان غربی»، نوشت: «کمال رستگار حامل ۵۰ کیلوگرم هرویین و یک قبضه کلت کمری، محکوم به حبس ابد و مصادره کل اموال و به اضافه ۷۴ ضربه شلاق شده است».

۱۹ اردیبهشت (۹ مه): روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از یک بسیجی نوشت: «در محله ما فروش مواد مخدر امری عادی، آن قدر علنی و آشکار است که گویا در بازار لباس‌فروشیها، لباس خرید و فروش بکنند... از هر ۴۰ نفری که از کوچه ما می‌گذرند ۳۰ نفرشان معتادند. در صحبتی که با مسئول مواد مخدر کمیته ناحیه ۱۴ داشتم گفتند هیچ راه حلی ندارد».

۲۹ اردیبهشت (۱۹ مه): به گزارش رادیو رژیم، «با انهدام یک باند بزرگ قاچاق مواد مخدر در منطقه رودماهی و سهراب کشته زاهدان ۲۰ نفر از اعضای این باند به هلاکت رسیدند. از این باند بیش از

یک تن شیره تریاک و مقادیر زیادی سلاح و مهمات از جمله راکتهای آر پی جی، دوشکا و خودروهای نظامی کشف و ضبط شد».

* رادیو رژیم گزارش داد: «پاسداران کمیته استان کرمان طی دو روز گذشته یک کاروان بین‌المللی قاچاق مواد مخدر را در ارتفاعات جبال وارث، واقع در جنوب شهرستان بم منهدم کردند. در این عملیات علاوه بر کشته و زخمی کردن جمعی از قاچاقچیان، موفق به انهدام دو دستگاه خودرو، کشف ۶۰ کیلو تریاک، چند قبضه اسلحه و... شدند».

ب - اعدامها

۶ فروردین (۲۶ مارس): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «دو متهم به قتل در محل استادیوم شهرستان درگز به دار آویخته شدند».

۱۴ فروردین (۳ آوریل): کیهان نوشت: «۸ تن از عاملین فساد و فحشا در شیراز، به اعدام محکوم شدند و حکم صادره در محل نماز جمعه شیراز و زندان عادل‌آباد به مورد اجرا درآمد».

۱۶ فروردین (۵ آوریل): رادیو رژیم به نقل از خوئینی‌ها، دادستان کل رژیم، گزارش داد: «از آغاز اجرای قانون جدید مبارزه با مواد مخدر تا کنون ۳۱۳ قاچاقچی اعدام شده‌اند و ۶۵ قاچاقچی دیگر فردا به دار مجازات آویخته خواهند شد... تا زمانی که حتی یک قاچاقچی در کشور باشد، اعدامها ادامه خواهد داشت».

* کیهان نوشت: ۳ نفر در تهران اعدام شدند.

۱۹ فروردین (۸ آوریل): به نوشته رسالت، «۳ قاچاقچی حرفه‌بی در بخش هرسین باختران به دار آویخته شدند. از اجرای قانون جدید مبارزه با مواد مخدر تا کنون ۲۰ نفر در استان باختران اعدام

شدند.

۲۵ فروردین (۱۵ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، ۹ نفر قاچاقچی به جرم مشارکت در خرید و فروش ۹۳۱ کیلوگرم تریاک، ۲۳ کیلو و ۹۰۰ گرم شیر و ۱۰ کیلو هرویین، امروز در شهرهای گنبد، شیراز و آباده اعدام شدند.

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل): کیهان به نقل از حاکم شرع و رئیس کل دادگستریهای فارس و بوشهر نوشت: «پرونده باند بین‌المللی فحشا رسیدگی و برای ۱۷ نفر از آنها حکم رجم و اعدام صادر شد. اعضای این باند [که] در فارس، بوشهر و هرمزگان دستگیر شدند به خودفروشی، فروش اعضای خانواده، همسر و خواهران خودشان در خارج و داخل کشور دست می‌زدند و یا همسر و خواهر خود را به کشورهای حاشیه خلیج برده و در اختیار دیگران می‌گذاشتند».

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «صبح امروز ۱۰ نفر از قاچاقچیان حرفه‌ای در شهرهای بیرجند، قائن، تربت حیدریه، تربت جام، سنقر و بوشهر، با حضور مردم این شهرها، به دار آویخته شدند».

۲ اردیبهشت (۲۲ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، صبح امروز ۱۸ نفر قاچاقچی به دار آویخته شدند: ۵ نفر در اسدآباد همدان، ۴ نفر در سبزوار، ۳ نفر در کرمان، ۳ نفر در اسفراین، ۲ نفر در گنبد و یک نفر در زاهدان.

* به نوشته اطلاعات، «ده تن از مفسدین به جرم اغفال جوانان و تشکیل باندی برای انجام اعمال فساد، خرید و فروش مواد مخدر، توزیع نوار و عکسهای مبتذل و نگهداری سلاح دیروز در شیراز در ملاعام به دار آویخته شدند».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «۱۵ تن از سران

باند بزرگ فساد و فحشا در بوشهر در ملاعام رجم و حلق آویز شدند، حکم اعدام... با اعدام دو نفر زن و با رجم ۱۰ نفر زن و یک نفر مرد در استادیوم ورزشی بوشهر به اجرا درآمد».

۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل): رادیو رژیم گفت: «ده نفر دیگر از قاچاقچیان صبح امروز در ملاعام به دار آویخته شدند: ۲ نفر در تهران، ۴ نفر در رشت، ۳ نفر در اراک و یک نفر در ورامین».

۱۴ اردیبهشت (۴ مه): رادیو رژیم گفت: «۲۷ تن از قاچاقچیان مواد مخدر با حضور مردم مشهد به دار آویخته شدند. معدومین متهم به حمل و خرید و فروش حداقل ۷۸۲۴ کیلو تریاک و ۲۳۲ کیلو هرویین و مشارکت مستمر در امر قاچاق اسلحه بوده‌اند».

* به نوشته کیهان، یک قاچاقچی در میدان مخابرات چالوس در ملاعام اعدام شد. در ارومیه نیز یک قاتل در ملاعام به دار آویخته شد.

۱۸ اردیبهشت (۸ مه): به گزارش رادیو رژیم، ۱۵ قاچاقچی مواد مخدر، امروز، در شهرهای شیراز، تبریز، زاهدان، زابل و اصفهان به دار آویخته شدند.

۲۳ اردیبهشت (۱۳ مه): به نوشته کیهان، «مردی به جرم تجاوز به عنف در شهرستان رامهرمز در ملاعام به دار آویخته شد. زنی به جرم فحشا محکوم به سنگسار شد و حکم صادره توسط مردم، پس از نماز جمعه، در استادیوم تختی نیشابور به اجرا درآمد».

* به گفته رادیو رژیم، امروز ده قاچاقچی در شهرهای باختران، قزوین و کرج به دار آویخته شدند.

* به گزارش رادیو رژیم، ۱۴ نفر قاچاقچی، امروز، در شهرهای کرمان، جیرفت، کهنوج و بم به دار آویخته شدند.

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه): به گزارش رادیو رژیم، ۱۰ قاچاقچی، امروز، در گرگان و لاهیجان، در ملاعام، به دار آویخته شدند.

۲۷ اردیبهشت (۱۷ مه): به گزارش رادیو رژیم، ۱۳ قاچاقچی در زاهدان، تربت جام، ساری و سبزوار، امروز، به دار آویخته شدند.

۲۸ اردیبهشت (۱۸ مه): به نوشته کیهان، «۵ متهم به قتل، در محوطه زندان قصر به دار آویخته شدند. هم چنین یک متجاوز به عنف در بجنورد در ملاعام اعدام شد».

۳۰ اردیبهشت (۲۰ مه): به گزارش رادیو رژیم، ۱۸ قاچاقچی، امروز، در شهرهای مشهد، شیروان و چابهار به دار آویخته شدند.

۳۱ اردیبهشت (۲۱ مه): به گزارش رادیو رژیم، امروز ۱۴ قاچاقچی در بیرجند و لاهیجان به دار آویخته شدند.

پ- شیوع فساد

۵ فروردین (۲۵ مارس): به نوشته کیهان، «یک نفر از کارکنان بسیج اقتصادی و ۱۵ نفر از عاملان توزیع کالاهای کاپنی شهر دزفول دستگیر شدند. هم چنین در کمیته توزیع مصالح ساختمانی این شهرستان چند مورد سوء استفاده مالی صورت گرفته بود که عاملین آن به حبس و انفصال از خدمت محکوم شدند».

۶ فروردین (۲۶ مارس): به نوشته کیهان، «رئیس و معاون دخانیات ماهشهر به جرم سوء استفاده و اختلاس به زندان، شلاق و انفصال از خدمت و پرداخت جریمه محکوم شدند».

۷ فروردین (۲۷ مارس): به نوشته روزنامه ابرار، اعضای یک باند جعل کننده اسناد دولتی، که در بخش فروش یکی از

کارخانه‌های صنعتی تبریز اقدام به خارج کردن پمپ از کارخانه و فروش آن به قیمت‌های گزاف در بازار آزاد می‌کردند، دستگیر شدند.

۱۶ فروردین (۵ آوریل): کیهان نوشت: «۲۹ نفر از اعضای کادر و وظیفه‌مآزندان به خاطر اخذ رشوه، به تعزیز، اخراج از کار و اضافه خدمت محکوم شدند».

* کیهان نوشت: «چهره‌های تروریستها و کارتل‌های اقتصادی که در نمونه‌هایی ۴۰ میلیون تومان برای جمع‌آوری یک نوع پارچه از بازار به جریان انداختند چرا در طرح جدید مبارزه با گرانی و احتکار محفوظ مانده اما باز آن دکاندار که چند تومان گرانفروشی می‌کند، معرفی می‌شود؟».

۱۷ فروردین (۶ آوریل): روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از موسوی خوئینی‌ها نوشت: «در پرونده مدیر عامل شرکت سایپا، هیچ یک از اعضای دبیرخانه شورای عالی قضایی در مظان اتهام نمی‌باشند. در این زمینه فقط یک تن از کارکنان دادگستری مورد اتهام می‌باشد که تصمیمات لازم در خصوص ثبوت جرم متهم مزبور، از سوی یک مرجع قضایی ذیصلاح اتخاذ خواهد شد».

* کیهان نوشت: «آقای نخست‌وزیر از مبارزه با گرانفروشی و حمایت از طبقه مستضعف حرف می‌زنند... شاید خجالت کشیدند بگویند از هر نخ سیگار ۱۰ ریال مالیات می‌گیریم... آیا دلالت و محتکران قیمت بنزین را از ۶ ریال به ۶۰ ریال، قند و شکر را از ۲۴ ریال به ۱۳۰، روغن نباتی را از ۳۶ به ۱۶۵، سیگار زر ۲۰ ریال را به ۳۰۰ ریال ترقی دادند؟... پولدارها هر کار می‌کنند دولت را هم مجبور به دنباله‌روی می‌نمایند! منظورمان میلیاردها می‌باشند».

۱۹ فروردین (۸ آوریل): به نوشته اطلاعات، «معاون اداره کل قند و شکر لرستان به اتهام اختلاس ۸ تن قند و شکر به

دام افتاد».

۲۰ فروردین (۹ آوریل): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «عامل توزیع کالاهای اساسی ویژه بنهای عیدی و کارمندی کارکنان ادارات شهرستان کرج، به جرم عرضه و فروش مقادیر زیادی اجناس سهمیه‌بی در بازار آزاد، به پرداخت بیش از ۳۷ میلیون ریال جریمه نقدی و لغو عاملیت محکوم شد».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «۳۷ واحد نانوائی به علت عدم رعایت ساعات کار، گرانفروشی و پایین بودن کیفیت نان، به مبلغ ۱۶۱ هزار ریال جریمه نقدی محکوم شدند».

۲۴ فروردین (۱۳ آوریل): کیهان نوشت: «مدیر عامل سابق اداره آب منطقه‌یی کرمان، به ۲۰ سال حبس و پرداخت مبلغ ۹۲ میلیون و ۲۶۲ هزار ریال محکوم شد. وی به همراه تعدادی دیگر به جرم تشکیل باند ارتشای کلان و اخذ میلیونها تومان وجه نقد به عنوان رشوه، محکوم گردیدند».

* کیهان نوشت: «اعضای یک باند اختلاس و ارتشا متشکل از مسئول اداره اوقاف، مسئول قبلی و فعلی ثبت اسناد، مسئول و معاون سازمان زمین شهری کاشمر و مسئول اوقاف بخش بردسکن، به همراه جمعی از کارمندان ادارات مذکور... بالغ بر ۱۰۰ میلیون ریال از زمینهای اوقافی و اراضی دیگر را از تملک دولت خارج و توسط دلالان به فروش رساندند. اعضای باند علاوه بر غارت موقوفات... با پخش شایعه علیه نظام و مسئولین موجبات نارضایتی و بدبینی مردم را نسبت به نظام فراهم می‌ساختند».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به نوشته اطلاعات، «یکی از کارکنان وزارت بازرگانی، که با جعل اسناد و مهر بیش از ۴۰ میلیون تومان کالا دریافت داشته بود، بازداشت

شد».

* به نوشته کیهان، «رئیس سازمان تعاون روستایی استان هرمزگان و چند تن دیگر از مسئولان این تعاونی به علت اختلاس دستگیر و از کار برکنار شدند».

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل): به نوشته روزنامه اطلاعات «پرونده اتهام سوء استفاده ۸۰ میلیون تومانی هیأت مدیره سابق شرکت تعاونی مسکن خاتم با صدور کیفر خواست به محاکم تهران ارجاع شد».

۱۴ اردیبهشت (۴ مه): کیهان نوشت: «شرکت پردیس کرج، که در زمینه کشتار و بسته‌بندی و توزیع مرغ و تخم مرغ در سطح تهران و سایر شهرهای فعالیت می‌کرد، از سوی بانک کشاورزی و صنعت و معدن منحل اعلام شد و حدود ۱۲۰۰ نفر از کارگران این شرکت بیکار شدند». کیهان در مورد سوء استفاده‌های شرکت از «سرقت ۹ میلیون تومان سود کارخانه توسط یک صندوقدار و فرار وی به خارج و هم چنین فرار مدیریت سابق شرکت به خارج» نام برده است.

۱۸ اردیبهشت (۸ مه): روزنامه اطلاعات نوشت: «۱۳ تن از مسئولان و کارمندان شعب بانک استان خوزستان و نیز دو تن از کارمندان دامپزشکی اهواز به جرم تشکیل باند ارتشا و اخذ رشوه از مردم محکوم شدند».

ت- سایر مسائل

اول فروردین (۲۱ مارس): مجله پاسدار اسلام نوشت: «چرا دانشگاهها به طور کامل در اختیار ایتارگران قرار نمی‌گیرد...؟ چرا دست مجامع قانونگذاری می‌لرزد و فقط ۴۰ درصد ظرفیت دانشگاهها را در اختیار آنها می‌گذارند، و چرا تمام آن نه؟».

۵ فروردین (۲۵ مارس): به نوشته

اطلاعات، «به مناسبت ولادت دوازدهمین امام و سال جدید، تمامی زندانیان گروهکی استان مرکزی از زندان آزاد شدند».

۷ فروردین (۲۷ مارس): به نوشته کیهان، «طبق آمار بیش از ۹۰ درصد سپرده‌های بانکی به ۱/۵ درصد از صاحبان حسابها تعلق دارد. این گونه آمارها و صدها مورد وحشتناکتر نشانه فتور مالی عامه و قوت اقتصادی عده‌بی خاص است».

۸ فروردین (۲۸ مارس): به گزارش رادیو بی. بی. سی، «دولت ایران برای نخستین بار مقرراتی وضع کرده‌است تا از مسافرائی نیز که از راههای دریایی و زمینی به خارج سفر می‌کنند، مالیات سفر گرفته شود. این مالیات سفر علاوه بر عوارض خروج ۲۰ هزار تومانی است که هر مسافر راهی خارج ناگزیر از پرداخت آن بوده است».

* به گزارش رادیو آمریکا، «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، در نامه‌یی خطاب به خمینی از این که محمد توسلی و هاشم صباغیان مشمول عفو ویژه دهمین سال انقلاب قرار گرفته و آزاد شده‌اند سپاسگزاری کرده‌است...».

۹ فروردین (۲۹ مارس): به گزارش رادیو رژیم وزارت فرهنگ و آموزش عالی رژیم اعلام کرد که «فارغ التحصیلان خارج از کشور باید بلافاصله و یا حداکثر یک سال پس از فارغ التحصیلی به کشور مراجعه کنند تا... به اداره وظیفه عمومی معرفی شوند».

* رادیو رژیم به نقل از نجفی، وزیر آموزش و پرورش رژیم گزارش داد: «با تصویب مجلس ۸۴ میلیارد ریال به بودجه آموزش و پرورش در سال ۶۸ افزوده شد... یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون ریال نیز به منظور تقویت بنیه علمی رزمندگان برای ورود به دانشگاهها اختصاص یافته و یک میلیارد ریال از محل عوارض شهرداریها

برای ایجاد واحدهای آموزشی اختصاص داده شده است».

۱۰ فروردین (۳۰ مارس): به نوشته ابرار، «۶۰۰ هزار روستایی ساکن استان باختران فقط یک پزشک زن دارند و هر ۴۹۵۹ باخترانی از یک پزشک برخوردارند».

۱۹ فروردین (۸ آوریل): محتشمی در باره روز برگزاری انتخابات ریاست جمهوری گفت: «این انتخابات، که با همکاری شورای نگهبان صورت می‌گیرد، در روز جمعه و یا یکی از روزهای تعطیل رسمی در مرداد ماه انجام خواهد شد».

* اطلاعات نوشت: «آتش سوزی ۳ ساعته شرکت ایران - خودرو میلیاردها ریال خسارت بر جای گذاشت. [در این آتش سوزی] شرکت سهامی تهیه و توزیع قطعات یدکی، ساختمان اداری و کامپیوتر آن دچار حریق شد».

* به گزارش رادیو رژیم، «سیل در زابل میلیاردها ریال خسارت به زمینهای کشاورزی، مراتع، تأسیسات بنایی، راهها و پلهای منطقه وارد کرده است... بیش از ده هزار هکتار از زمینهای کشاورزی دشت سیستان تخریب شده و حدود ۳۵ روستا را آب فرا گرفته و ۳۰ روستای دیگر نیز در محاصره سیل قرار دارد که تا کنون ۶۶۰۰ خانوار روستایی آن تخلیه شده‌اند».

۲۰ فروردین (۹ آوریل): اطلاعات به نقل از موسوی اردبیلی نوشت: «در امر مبارزه با احتکار و گرانفروشی، ستادی متشکل از وزیر بازرگانی و رئیس هیأت عالی نظارت به عنوان رئیس ستاد، وزیر کشور، وزیر صنایع، رئیس شورای مرکزی اصناف، نماینده تام‌الاختیار رئیس دیوان عالی کشور، مدیر عامل سازمان حمایت از مصرف کنندگان تشکیل شده است».

* به گزارش رویتر، خامنه‌ای گفت:

اگر مردم نام «باختران» را دوست ندارند می‌توانند شهر خود را به همان نام قبلی یعنی کرمانشاه بنامند.

* به گزارش رادیو رژیم، «معاون امداد جمعیت هلال احمر در زمینه خسارات ناشی از سیل در منطقه سیستان و بلوچستان گفت: تا کنون بیش از ۷۵ درصد روستاها آسیب دیده‌اند و بیش از ۲۰ هزار نفر با هلیکوپتر تخلیه شده‌اند».

* روزنامه جمهوری اسلامی، به نقل از روابط عمومی شرکت واحد اتوبوسرانی، نوشت: «تعداد ۱۰۳۸ دستگاه اتوبوس برای رفت و برگشت به بهشت زهرا، تعداد ۱۹۴۹ دستگاه اتوبوس به امر جا به جایی نمازگزاران در روز جمعه و دعای کمیل و ندبه، تعداد ۳۸۹ دستگاه اتوبوس به منظور جا به جایی نیرو در سطح تهران و تعداد ۱۶۵۹ دستگاه اتوبوس به منظور انجام مراسم مختلف خانواده شهدا... اختصاص یافت».

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل): به نوشته کیهان، «سیلی که به دنبال شکستگی سیل‌بندهای فرسوده، در خشکسالی ۶ ساله سیستان جاری شده، طی ۶ روز ۱۰۰ روستا و ۳۰ هزار هکتار کشتزار را نابود کرده و حداقل ۱/۵ میلیارد ریال به راههای منطقه آسیب رسانده است».

۲۲ فروردین (۱۱ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، به دستور خمینی مبلغ ۲ میلیارد ریال به آسیب‌دیدگان سیل منطقه سیستان اختصاص یافت.

۲۳ فروردین (۱۲ آوریل): به نوشته اطلاعات، «در جلسه شورای امنیت که به ریاست محتشمی تشکیل شد، به کمیته انقلاب اسلامی به عنوان مسئول مبارزه با منکرات ابلاغ شد که در اسرع وقت طرح مناسبی را تهیه کند... و با سرعت و قاطعیت و با بهره‌گیری از امت حزب‌الله با این پدیده ضد

اسلامی برخورد نماید».

۲۴ فروردین (۱۳ آوریل): رسالت به نقل از نماینده زنجان در مجلس رژیم، نوشت: «گوشت در زنجان با قیمت کیلویی ۲۰۰ تا ۲۴۰ تومان عرضه می‌شود و مردم کم درآمد قدرت خرید [آن را] ندارند».

* به نوشته رسالت، وزیر نفت در پاسخ به سؤال نماینده باختران در مجلس رژیم در مورد علت بی‌نفت ماندن آن استان گفت: «زمستان گذشته سوخت رسانی در سطح کشور به نحو خوبی اجرا نشد... ما به دلایلی ۶ ماهه اول سال ۶۷، که مسأله جنگ داشتیم، دو ماه به طور کامل از تولید پالایشگاهها محروم بودیم».

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، در چند روز گذشته بیش از ۱۶ میلیون ریال وجه نقد و مقادیر قابل توجهی مواد غذایی و پوشاک از سوی مردم استانهای زنجان، سمنان و چهارمحال بختیاری به منطقه سیلزده سیستان فرستاده شد.

* کیهان در باره اجرای «طرح جدا سازی مسافران زن و مرد» در تهران نوشت: «در اتوبوسهای خط ۱۳۹... در هر اتوبوس یک مأمور دادستانی با همکاری راننده بر حسن اجرای طرح نظارت دارد».

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل): قسمتی از «آییننامه اجرایی مبارزه با بی‌حجابی، بدحجابی و لباسهای مبتذل که از تاریخ ۶۸/۲/۱ به اجرا در می‌آید» به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی: «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر می‌شوند به تعزیر تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهند شد... پوشش اسلامی جهت کارمندان دولت: مانتو و شلوار مدل ساده گشاد و بلند از پارچه ضخیم. مانتو و شلوار از رنگهای سنگین انتخاب گردد. رنگهای سرمه‌ای، قهوه‌ای، طوسی و مشکی ارجح

درصد رشد جمعیت نسبت به سال گذشته می‌باشد».

* کیهان نوشت: «در سال گذشته خبرنگار کیهان در شهر برازجان توسط باندی آدم‌ریا، که متأسفانه از سوی یکی از مسئولان محلی حمایت می‌شد، ربوده و با خوراندن سم کشنده به وی، در بیابان اطراف شهر رها شد که به طور اتفاقی و معجزه‌آسا توسط یک رهگذر از مرگ نجات یافت».

۳ اردیبهشت (۲۳ آوریل): کیهان به نقل از رئیس سازمان بهزیستی رژیم نوشت: «بر اساس آمار موجود بیش از ۱۰ درصد جمعیت کشور را معلولین و ۲۰ تا ۴۰ درصد افراد را مجروحین و مستضعفین تشکیل می‌دهند».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): کیهان نوشت: «بهداری استان تهران از مسئولان بیمارستانهای تابعه خود طی بخشنامه‌یی محرمانه خواسته است بدون هماهنگی با این سازمان با نمایندگان رسانه‌های گروهی همکاری نکنند... در واقع با این درخواست، به طور غیر مستقیم، از نمایندگان رسانه‌های گروهی خواسته شده هر گاه دیدند که بیماری پشت در بیمارستان به خاطر نداشتن پول جان می‌سپارد چشم روی هم گذاشته و از آن بگذرند و اگر خواستند پیرامون آن سخنی بگویند از مدیر بیمارستان اجازه بگیرند».

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «روحانیون سراسر کشور تحت پوشش بیمه درمانی سازمان تأمین اجتماعی قرار می‌گیرند».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، خمینی در پاسخ تقاضای کمک عسکراولادی، نماینده‌اش در کمیته امداد، نوشت: «کلیه وجوه و اموال مجهول‌المالک، بلاصاحب، ارث بلاوارث، اموالی که بابت تخمیس و خروج از ذمه و

است... انواع بدحجابی که مشمول جلب و تحویل به مقامات قضایی می‌شود: بیرون بودن بخشی از موی سر به صورت نمایشی و زننده، آرایش صورت با استفاده از رژ لب، سایه چشم... استفاده از لباسهایی که قسمتهایی از بدن را پوشش ندهد... استفاده از لباسهای تنگ بدون مانتو، استفاده از جورابهای توری یا نما... حد پوشش شرعی، پوشیده بودن تمام بدن به جز قرص صورت و دستها تا می‌باشد...».

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل): روزنامه رسالت نوشت: «شهروندی که از سردوانیهای وزارت صنایع سنگین به تنگ آمده بود دیروز در مقابل ساختمان این وزارتخانه دست به خودکشی زد... نامبرده بیکار و دارای ۸ فرزند بوده است».

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل): کیهان نوشت: «بیمارستان فارابی تهران (مرکز چشم پزشکی) نرخ ویزیت مرکز اورژانس خود را در شب ده برابر و در روز سه برابر کرد... مراجعان گاه تا بیش از ۱۵ ساعت در صفها به انتظار می‌نشینند».

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه امروز شورای نگهبان، اعضای هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان بر پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به این شرح انتخاب شدند: محمد یزدی، عضو فقها و رئیس هیأت مرکزی، حسین مهر پرور، عضو حقوقدانان و نایب رئیس هیأت مرکزی، احمد علیزاده، دبیر هیأت مرکزی، هم‌چنین علی آرا، سید رضا تقوی، مصطفی ضرابی، اصغر گرانمایه، سید علی رخ صفت، عزت‌الله دهقان و باقر نویسی».

۳۱ فروردین (۲۰ آوریل): خبرگزاری رژیم به نقل از مرکز آمار ایران گفت: «۲/۲۵۹/۰۵۵۵ کودک در سال ۱۳۶۵ در ایران به دنیا آمدند که نشاندهنده ۱۰

اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و دیگر قوانین در اختیار ولی فقیه است، در اختیار آقایان مهدی کروبی و حسن صانعی قرار می گیرد... از آقایان می خواهم که... در حد توان به بنیاد شهید، بنیاد ۱۵ خرداد، کمیته امداد... کمک نمایند...»

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل): روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از معاون فنی و عمرانی استانداری خراسان، نوشت: «در جریان جنگ بیش از ۵۰ درصد از ماشین آلات شهرداریها در جبهه ها دچار خسارت شده اند».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «زمانی که شهر اردکان کمتر از ۱۰ هزار نفر جمعیت داشت دارای بیمارستان مجهزی با دکتر جراح بود اما اینک که جمعیت آن به ۵ برابر افزایش یافته نه تنها به امکانات بیمارستان افزوده نشده بلکه از دکتر جراح هم خبری نیست».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «مأمورین پلیس شهربانی سیستان و بلوچستان یکی از مخفیگاههای مهم اشرار مسلح را در جنوب شهر زاهدان کشف و ۱۴ نفر از اعضای آن را دستگیر کردند... پس از بازرسی از آن محل یک قبضه آر. پی. جی، ۶ قبضه مسلسل کلاشنیکف، ۳ قبضه تفنگ برنو و ام. یک... یک عدد مین ضد نفر و... کشف و ضبط شده است».

۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل): روزنامه ابرار به نقل از یک معلم نوشت: «هر بار که قرار است از دانش آموزان امتحان گرفته شود مدیر مدرسه به ما می گوید به دانش آموزان بگویید هر کدام یک صد ریال جهت کاغذ امتحانی بیاورند: یک صد ریال برای دو برگ کاغذ امتحانی!».

۱۱ اردیبهشت (اول مه): روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از یک «دانش آموز رزمنده» نوشت: «ما حدود ۱۴۵ نفر در یک

کلاس می نشینیم آن هم کلاسی با فضای ۲۵ متر مربع که گنجایش بیش از ۳۰ نفر را ندارد، لذا کلاس به حدی شلوغ می شود که اگر لحظه ای دیر بیایم از پشت پنجره ها بایستی از درس استفاده کنیم».

۱۴ اردیبهشت (۴ مه): کیهان به نقل از رئیس «سازمان میراث فرهنگی» رژیم، نوشت: «استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی اقدام به سنگرکشی در محوطه های باستانی یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی بوده است... بافت قدیمی و تاریخی شهر دزفول، میزان تخریب ۵۰ درصد، مسجد علی شاه دزفول ۵۰ درصد، شهر خرمشهر ۱۰۰ درصد، شهر آبادان ۹۰ درصد، کاخ ساسانی ایوان کرخه در نزدیکی اندیمشک ۱۰۰ درصد، کاخ ساسانی قصر شیرین ۱۰۰ درصد و...».

* به نوشته کیهان، «۱۹۵۵ مسافر غیر مجاز، که قصد خروج غیر قانونی از مرزهای آبی کشور را داشتند، طی چند روز گذشته دستگیر شدند».

۱۹ اردیبهشت (۹ مه): رادیو رژیم گفت: «با تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجازات جاهلین اسکناس و وارد کنندگان، توزیع کنندگان و مصرف کنندگان اسکناس مجعول تا حد اعدام افزایش یافت. این قانون از ماه جاری به اجرا گذاشته می شود».

۲۲ اردیبهشت (۱۲ مه): به گزارش رادیو رژیم «آزمون سراسری مرکز تربیت معلم کشور صبح امروز با شرکت بیش از ۲۷۵ هزار داوطلب، همزمان در ۸۰ حوزه اصلی در سراسر کشور انجام شد. از بین داوطلبان حدود ۲۹ هزار نفر برای تحصیل در ۱۶۴ مرکز تربیت معلم پذیرفته خواهند شد».

۲۳ اردیبهشت (۱۳ مه): به نوشته کیهان، فلاحیان، قائم مقام وزارت اطلاعات

۵ فروردین (۲۵ مارس): رادیو بی. بی. سی، در باره سه نامه منتظری، که دو تای از آنها خطاب به خمینی و سومی به مسئولان قضایی و اطلاعاتی رژیم است، گزارشی پخش کرد. متن کامل این سه نامه در قسمت «ضمیمه» نشریه آورده شده است.

۷ فروردین (۲۷ مارس): به گزارش رادیو رژیم، هیأت رئیسه مجلس خبرگان در حضور خمینی در جماران جلسه تشکیل داد و در آن «در مورد رهبری آینده نظام جمهوری اسلامی گفتگو و تبادل نظر شد».

۸ فروردین (۲۸ مارس): به گزارش رادیو رژیم، منتظری در نامه ای به خمینی «عدم آمادگی خود را برای قائم مقامی رهبری» اعلام نمود. متن کامل این نامه در قسمت «ضمیمه» نشریه آمده است.

* به گزارش رادیو رژیم، خمینی در پاسخ به استعفای منتظری، در نامه ای ضمن پذیرفتن استعفای او، نوشت: «رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحمیلی بیش از طاقت شما می خواهد». متن کامل این نامه در قسمت «ضمیمه» نشریه آورده شده است.

۱۲ فروردین (اول آوریل): دفتر مجاهدین خلق اعلام کرد: در بخشنامه ای که یک روز پیش از عزل منتظری از نخست وزیری به وزارت کشور رژیم فرستاده شد، خواسته شده است که به دستور خمینی، عکسهای منتظری از ادارات و سازمانهای دولتی سراسر کشور جمع آوری شوند.

۱۸ فروردین (۷ آوریل): به گفته خبرگزاری رژیم، منتظری در نامه ای از طرفداران خود در نجف آباد خواست که به اغتشاشات پایان دهند.

۱۹ فروردین (۸ آوریل): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه ای پیرامون تظاهرات و درگیریهای گسترده مردم در شهرهای نجف آباد، یزدان شهر، امیر آباد، و

رژیم مدعی کشف «دو شبکه جاسوسی منافقین» شد که «کار جمع آوری اخبار و اطلاعات از ادارات و سازمانها و انتقال آن به عراق و سرویسهای جاسوسی را به عهده داشته اند». دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه ای این ادعا را تکذیب کرد و آن را «زمینه سازی برای نمایشهای مسخره تلویزیونی و اعدامهای بیشتر در آینده» ارزیابی نمود.

۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه): روزنامه اطلاعات به نقل از معاون آموزشی نهضت سوادآموزی، نوشت: «بیش از ۱۴ میلیون نفر از جمعیت لازم التعلیم کشور بی سواد هستند... بیش از ۴/۵ میلیون نفر بی سواد در ادارات و مؤسسات خصوصی مشغول به کار هستند».

۲۸ اردیبهشت (۱۸ مه): رادیو رژیم به نقل از وزیر فرهنگ و آموزش عالی، گفت: «با تصویب آییننامه اجرایی قانون اختصاص ۴۰ درصد سهمیه دانشگاهها به رزمندگان در هیأت دولت، این قانون از کنکور سال جاری به اجرا گذاشته می شود».

تضادهای درونی

الف - عزل منتظری

۲ فروردین (۲۲ مارس): به گزارش رادیو رژیم، خمینی در «پیام مهمی» خطاب به «مهاجرین جنگ»، بدون اشاره آشکار به منتظری، گفت: «نفوذیها بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موخه می زنند. من بارها اعلام کرده ام که با هیچ کس در هر مرتبه ای عقد اخوت نبسته ام... کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می کنند پیش ملت عزیز ما راهی ندارند».

متن کامل این پیام در قسمت «ضمیمه» آمده است.

شهرک امام با پاسداران، که به هواداری از منتظری صورت گرفت، نوشت: این تظاهرات از روز یکشنبه ۱۳ فروردین آغاز شد و در روز سه شنبه و پنجشنبه به اوج خود رسید. در این درگیریها مرکز سپاه پاسداران، فرمانداری و دفتر امام جمعه نجف آباد توسط مردم به آتش کشیده شد. این درگیریها چند کشته، از دوطرف، عده زیادی مجروح به جا گذاشت و صدها نفر نیز توسط پاسداران دستگیر شدند.

۲۰ فروردین (۹ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در نخستین جلسه علنی مجلس در سال جدید، گفت: «در دوران عید که مجلس تعطیل بود، یکی از حوادث نادر و مهم و تاریخی کم سابقه، و شاید از جهتی بی سابقه در کشور ما، اتفاق افتاد: مسأله آینده رهبری نظام، آیت الله منتظری... وقتی فهمیدند که نظر امام این است که نباشند در مقام قائم مقامی رهبری، خودشان استعفا دادند... پرونده رهبری و پرونده علمی و حوزه‌یی آیت الله منتظری از هم جدا شد... ما می‌دانیم که امام این تصمیم را با چه تلخی اتخاذ کردند. قطعاً ایشان علاقه‌شان به آیت الله منتظری در کل این کره زمین شماره یک است اما وقتی که نظام چیزی را می‌طلبد... باید فدا کرد که ایشان کردند».

۲۳ فروردین (۱۲ آوریل): کیهان هوایی نوشت: به دنبال سوء استفاده برخی عناصر فرصت طلب از استعفاي آیت الله منتظری و ایجاد پاره‌یی اغتشاشات و نا آرامیها در شهر نجف آباد، آیت الله منتظری با انتشار اطلاعیه‌یی این عناصر را محکوم و مردم این شهر را دعوت به هشیاری کرد و در پی آن با سخنرانی نماینده اعزامی ایشان به نجف آباد، عناصر فرصت طلب طرد شده و مردم شهر به کارهای عادی خود مشغول شدند».

۲۴ فروردین (۱۳ آوریل): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی اعلام کرد: به دنبال عزل منتظری نیروهای سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات به دستور مستقیم خمینی به منزل هادی هاشمی، داماد و رئیس دفتر منتظری، حمله کرده و پس از ضرب و شتم کلیه افراد خانه از جمله همسر وی (دختر منتظری)، هادی هاشمی و سعید پسر منتظری را دستگیر نمودند.

* به نوشته کیهان، انصاری، از اعضای دفتر خمینی، دلایل کنار گذاشته شدن منتظری از قائم مقامی خمینی را اعلام کرد. متن کامل سخنان او در قسمت «ضمیمه» نشریه آمده است.

۲۷ اردیبهشت (۱۷ مه): به نوشته کیهان، «انجمن اسلامی معلمان ایران» با انتشار اطلاعیه‌یی در باره عزل منتظری، اعلام کرد: «تحلیلهایی از آن گونه، که برادران تحکیم وحدت در بیانیه قبلی ارائه کرده بودند، نه تنها راهگشا نیست، که نقض غرض نیز هست (البته جای خوشوقتی است که برادران وعده اصلاح بیانیه مزبور را داده‌اند). زیرا بر شمردن نارساییها و اصرار بر خط لیبرالها و چپهای بی‌نشان و اتهام تلویحی و گاهی صریح مسئولین به لیبرال بودن، خواست دشمنان نظام و انقلاب است...».

پ- اصلاح قانون اساسی

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، خمینی در پی درخواست نمایندگان مجلس و شورای عالی قضایی مبنی بر تشکیل هیأتی برای تغییر موادی از قانون اساسی، در نامه‌یی خطاب به خامنه‌یی نوشت: «قانون اساسی... دارای نقایص و اشکالاتی است... که رفع آن یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر... است و چه بسا تأخیر در آن موجب بروز آفات و عواقب تلخی برای

کشور و انقلاب گردد و من... از مدتها قبل در فکر حل آن بوده‌ام که جنگ و مسائل دیگر مانع از انجام آن می‌گردید. اکنون که به یاری خداوند بزرگ... نظام اسلامی ایران راه سازندگی... خود را در پیش گرفته است هیأتی را برای رسیدگی به این امر مهم تعیین نمودم که پس از بررسی و تدوین و تصویب موارد و اصولی، که ذکر می‌شود، تأیید آن را به آرای عمومی مردم شریف و عزیز ایران بگذارم». اعضای این هیأت عبارتند از: مشکینی، طاهر خرم‌آبادی، مؤمن، رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی، حسن حبیبی، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، محمدی گیلانی، خزعلی، یزدی، امامی کاشانی، جنتی، مهدوی کنی، آذری قمی، توسلی، کزویی، عبدالله نوری. این هیأت ترکیبی از مجلس خبرگان، قوای مقننه، اجراییه، قضاییه و مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد. مسائلی که این هیأت باید بررسی کنند به این شرح است: ۱- رهبری، ۲- تمرکز در مدیریت قوه مجریه، ۳- تمرکز در مدیریت قوه قضاییه، ۴- تمرکز در مدیریت صدا و سیما، به صورتی که قوای سه گانه در آن نظارت داشته باشند، ۵- تعداد نمایندگان مجلس، ۶- مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد، ۷- راه بازنگری به قانون اساسی، ۸- تغییر نام مجلس شورای ملی به شورای اسلامی. مدتی که برای انجام این کار در نظر گرفته شده حداکثر دو ماه است.

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، در جلسه‌یی در مجلس رژیم، حسین هاشمیان، عباسعلی امیر زنجان، اسدالله بیات، نجفعلی حبیبی و هادی خامنه‌یی برای شرکت در گروه مأمور اصلاح قانون اساسی انتخاب شدند.

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به

گزارش رادیو رژیم، «اولین جلسه شورای هیأت بررسی و تدوین متمم قانون اساسی تشکیل شد. در این جلسه مشکینی به عنوان رئیس جلسات و رفسنجانی و خامنه‌یی به عنوان نواب رئیس و حسن حبیبی و محمد یزدی به عنوان منشی انتخاب شدند».

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل): به نوشته کیهان، موسوی در باره «نحوه تعیین اختیارات مسئولان قوه مجریه» گفت: «اجتماع اختیارات در رئیس جمهوری یا نخست وزیر می‌تواند مشکلات فعلی قوه مجریه را حل کند».

۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «سومین جلسه شورای بازنگری قانون اساسی، امروز به ریاست مشکینی تشکیل شد. در این جلسه نام رسمی شورا به تصویب رسید و شورای مذکور، شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نامیده شد».

۱۲ اردیبهشت (۲ مه): به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه دیروز شورای بازنگری قانون اساسی آییننامه داخلی این شورا به تصویب رسید. در این جلسه مقرر شد ۴ کمیسیون تشکیل شود: کمیسیون بررسی مسائل رهبری و مجمع تشخیص مصلحت، کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز مدیریت در قوه مجریه، کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در قوه قضاییه و کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت صدا و سیما».

۱۶ اردیبهشت (۶ مه): به نوشته روزنامه رسالت، موسوی، شب گذشته، در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی پیرامون شورای بازنگری قانون اساسی، گفت: «قانون اساسی ما نقایصی داشته... بخشی از آن برمی‌گردد به قوه مجریه. در قوه مجریه... به خاطر پخش اقتدار مشروع سیاسی در دستگاههای مختلف نارساییهایی هست. الان بین وظایف

ویاست جمهوری و نخست‌وزیر دائم مشکلاتی وجود دارد... ما امیدوار هستیم که انشاءالله در شورای بازنگری قانون اساسی برای تمام اینها راه حل پیدا بشود و [بتوان] تمرکزی در کارها ایجاد نمود... باید این تمرکز به نحوی صورت بگیرد که تضمینهای لازم را برای عدم ایجاد یک قدرت خودکامه... به وجود بیاورد...»

* به نوشته روزنامه رسالت، «کروبی... در مصاحبه‌ی پیرامون مسائل رهبری آینده... گفت: به اعتقاد بنده اساسی‌ترین تغییری که باید در اصول رهبری داده شود مسأله مرجعیت است که باید کنار گذاشته شود... [و] مجتهد عادل و جامع‌الشرایط برای تصدی رهبری کافی باشد».

۲۵ اردیبهشت (۱۵ مه): به نوشته روزنامه رسالت، یزدی، عضو شورای بازنگری قانون اساسی در باره رهبر در حکومت اسلامی گفت: «بر اساس مبانی شرعی رهبر آن فقیه جامع‌الشرایط یا مجتهد عادل است که مدیر و مدبر و شجاع باشد، اما آیا لازم است که مرجع تقلید هم باشد؟ - نه لازم نیست. یزدی در باره تمرکز در قوه مجریه گفت: «باید اختیارات رئیس جمهور زیاد باشد... فردی نیز به عنوان معاون رئیس جمهور مسئول هیأت وزیران گردد. در این صورت پست ریاست هیأت دولت را خود رئیس جمهور به عهده بگیرد و قدرت اختیارات نخست‌وزیر زیر نظر رئیس جمهور قرار گیرد...».

۲۲ اردیبهشت (۱۲ مه): رادیو رژیم به نقل از «کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز مدیریت در قوه قضاییه شورای بازنگری» اعلام کرد: «این کمیسیون به این نتیجه رسید که از شورایی بودن شورای عالی قضایی صرف‌نظر شود [و] مدیریت امور قضایی و اجرایی و اداری آن به یک نفر

واگذار شود و این فرد به کمک معاون خود امور دستگاه قضایی را اداره کند... مدیر قوه قضاییه را رهبر به مدت ۵ سال انتخاب خواهد کرد».

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه): به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه دیروز کمیسیون چهارم شورای بازنگری قانون اساسی، کمیسیون نام "شورای اسلامی" را برای مجلس تعیین کرد. در مورد تعداد نمایندگان مجلس تصویب شد که تعداد به ۲۷۰ نفر محدود باشد ولی به ازای هر یک میلیون نفری که به جمعیت کشور افزوده می‌شود یک نفر به تعداد نمایندگان مجلس افزوده خواهد شد... عزل و نصب مدیر عامل صدا و سیما به اتفاق آرای رؤسای سه قوه و با حکم رئیس جمهوری خواهد بود و یک شورای ۷ نفری از سوی رهبر و سه قوه ناظر بر حسن اجرای وظایف مدیر عامل خواهد بود».

پ- سایر رویدادها

۲ فروردین (۲۲ مارس): رویتر به نقل از مجاهدین خلق گزارش داد: رژیم ایران ۲۵ فرمانده پاسدار را که در توطئه‌ی برای ترور مقامهای بلند پایه دولتی دست داشتند اعدام کرد. اعدام شدگان مهدی کیانی، فرمانده لشکر هفتم ولی عصر سپاه پاسداران، و افسران ارشد این لشکر بودند. رژیم در ارتباط با این توطئه لشکر هفتم ولی عصر را که در خوزستان مستقر بود، منحل کرد. بنا به همین گزارش، مهدی کیانی و تعداد دیگری از فرماندهان ارشد این لشکر دستگیر و در زندان یونسکو در شهر دزفول زندانی شده‌اند.

۶ فروردین (۲۶ مارس): به نوشته اطلاعات، «طلاب شمال خراسان مقیم حوزه علمیه قم، با ارسال نامه‌ی به خمینی خواستار تصفیه و افشای عناصر مزدور و

متحجر بی درد حوزه‌های علمیه شدند». * به گزارش رویتر، به دنبال پذیرش استعفای لاریجانی، معاون وزیر خارجه رژیم، محمود واعظی به جای او برگزیده شد.

۷ فروردین (۲۷ مارس): به گزارش رویتر، هیأت نمایندگی ایران در ملل متحد در اطلاعیه‌ی استعفای محلاتی، نماینده اصلی ایران، را اعلام کرد. در این اطلاعیه علت استعفای وی بیماری ذکر شده است. * به نوشته ابرار، «خامنه‌ای در اجتماع روحانیون و طلاب حوزه علمیه مشهد، خواستار برگزاری سمینار تعیین جریانات تعصب و تحجر در حوزه‌های علمیه کشور شد».

* به گزارش رادیو رژیم هیأت رئیسه مجلس خبرگان شب گذشته با خمینی دیدار کرد و با وی پیرامون «رهبری آینده نظام جمهوری اسلامی» گفتگو نمود.

۱۵ فروردین (۳۵ مارس): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «محلاتی، هفته گذشته به دنبال بازگشت از سفر نیویورک، به دستو خمینی دستگیر و زندانی شد و هم چنان در زندان به سر می‌برد».

* روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «مقدس نمایان احق چه کسانی هستند؟ مگر اینها داخل خود ما نیستند؟... آیا نباید دانست چه کسانی از حجتیه‌یها دفاع می‌کردند؟ آیا مقدس نمایان احق همان کسانی نیستند که نه تنها خود و متعلقین آنها به جبهه نرفتند بلکه "طلاب عزیز و جوان جبهه رفته و کتک خورده" را فراریان از درس و بی تقوای نفوذی می‌نامیدند؟ بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ زمینه القای شبهات و شایعات بیش از هر موقع دیگر آماده گشته بود... و بیگانگان توانستند تمام دستاوردهای انقلاب و جنگ را به یکباره زیر

سؤال ببرند و حتی در افکار و اظهار نظرات دوستان ناآگاه تأثیر گذاشتند».

۱۶ فروردین (۵ آوریل): کیهان هوایی به نقل از کروبی، نوشت: «نظر امام در دوره خفقان نسبت به انجمن حجتیه منفی بوده و... به یکی از شخصیت‌های مملکتی گفته بود: "من تلاش کردم ولی اینها اصلاح نشدند"... مجموعه تشکیلات آنان در صدد جدایی دین از مسائل سیاسی بوده است. امام تا به حال به صراحت از آنها نام نبرده بودند. علت این که این بار از آنان نام بردند این بود که برخی از آنها در بعضی جاها "جا خوش" کرده بودند و نفوذ داشتند که امام به جای آنان افراد دیگری را تعیین کردند و به کار گماردند».

۲۱ فروردین (۱۵ آوریل): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «در روزگار قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، حجتیه‌یها، ولایتیها و عناصر متحجر و دین فروش، که در لباس دین نقش ترمز را برای انقلاب بازی می‌کردند، مروجین اسلام آمریکایی بودند و امروز هم همین عناصر باز در لباس دین ولی با ماسک تقدس تلاش می‌کنند انقلاب را زیر سؤال ببرند و راه را برای اسلام آمریکایی هموار کنند».

۲۷ فروردین (۱۶ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، ۱۶۶ تن از نمایندگان مجلس رژیم، در نامه‌ی به خمینی خواستار بازنگری در قانون اساسی شدند.

۲۸ فروردین (۱۷ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، شورای عالی قضایی رژیم در نامه‌ی به خمینی اعلام کرد: «بعضی از اصول قانون اساسی در خصوص رهبری و قوای مجریه و قضاییه و مقننه، نیاز مبرم به متمم یا اصلاحیه دارد».

* رسالت نوشت: «تغییرات در تشکیلات قوه مجریه و قوه قضاییه و هم چنین مسأله رهبری از جمله موارد اصلاح

قانون اساسی خواهد بود. یکی از موضوعات ادغام پست نخست‌وزیری در ریاست جمهوری است. گفته می‌شود تغییر قانون اساسی در جهت انتخاب فردی که مسئولیت کامل قوه قضاییه را به عهده بگیرد از جمله موارد مورد بحث خواهد بود. سؤالی که اخیراً مطرح شده است این است که اگر از میان مراجع تقلید موجود یا کسانی که صلاحیت مرجعیت دارند فرد یا افرادی واجد شرایط رهبری نبوندند چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد که تغییری که صورت می‌گیرد این است که خبرگان مجاز خواهند شد از میان مجتهدینی که در حد مرجعیت هم نباشند رهبری را تشکیل دهند.

۳۱ فروردین (۲۰ آوریل): به گزارش رادیو آمریکا، «سه نفر از افسران ارشد نیروی دریایی به اتهام توطئه علیه دولت اعدام شده‌اند: ملکزاده، نماینده نیروی دریایی در دفتر ریاست ستاد ارتش، حکیمی، رئیس ارتباطات نیروی دریایی و عملیات مشترک نیروهای دریایی و هوایی و ریاحی، سرپرست واحدهای ویژه هواورد». * خوثینیا، دادستان کل رژیم، در مصاحبه با کیهان گفت: «من و سایر برادرانی که بیشتر زمان را در شورا بودند همه معتقد هستیم که شورای عالی قضایی به صفت شورایی نمی‌تواند در هدایت و اداره این دستگاه موفق باشد. در مورد قوه مقننه نیز... هر چه بر تعداد نمایندگان افزوده شود کار قانونگذاری بیشتر با مشکل مواجه خواهد شد... در مسأله رهبری هم شورای رهبری اشتباه بزرگی است در اداره کشور». اول اردیبهشت (۲۱ آوریل): رادیو رژیم به نقل از رفسنجانی در نماز جمعه تهران، گفت: «با تلاش مسئولان وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات ارتش شبکه عظیمی از جاسوسان آمریکا در ایران کشف و اعضای آن دستگیر شدند». رفسنجانی گفت:

«وسایل و ابزار کار پیچیده‌یی از جاسوسان آمریکا در ایران به دست آمد از جمله وسایل نامرئی‌نویسی برای مخابره اطلاعات جاسوسی و رادیوهای مجهز به سیستم گیرنده و فرستنده برای مخابره پیامهای رمز...». رفسنجانی در مورد شایعه دستگیری احتمالی ولایتی گفت: «وزیر امور خارجه ما بر خلاف تمام شایعات دشمنان، شخص مورد اعتماد امام است و هر چه را که در گفتگوهای صلح ژنو صلاح تشخیص دهد می‌تواند امضا کند و ما پشت امضای وزیر خارجه خودمان ایستاده‌ایم».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): به گزارش رویتر، ولایتی در یک کنفرانس خبری در ژنو، ضمن رد گزارش مجاهدین خلق در مورد دستگیری یک مقام بلند پایه وزارت خارجه، گفت: «من فکر می‌کنم این گزارش اشتباه باشد».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، مدیر کل گمرک بوشهر به علت «عدم ترخیص کالاهای متروکه و مصاحبه غیر مسئولانه و انتشار اکاذیب» معزول شد. * دفتر مجاهدین خلق در باره دستگیری بهمن آقایی، معاون دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت خارجه رژیم و مدیر کل یکی از ادارات سیاسی این وزارتخانه دو نفر به اتهام جاسوسی برای آمریکا دستگیر شده‌اند.

* دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی اعلام کرد: «خمینی قصد دارد در انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری رژیم خلا منتظری را با پسرش احمد خمینی بر نماید».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به نوشته روزنامه رسالت، رشیدیان، نماینده آبادان در مجلس رژیم، گفت: «اگر دولت بخواهد قدرت را در اختیار خود قرار دهد ضایعه به

وجود خواهد آمد... هر چه اختیارات رئیس‌جمهور را غصب کنیم بهتر است چون رئیس‌جمهور با قدرت زیاد می‌تواند علیه نظام کودتا کند... به کسانی که معتقدند باید پست نخست‌وزیری را حذف کرد باید بگویم این گفته انحرافی و یک طرز تفکر آمریکایی و غربی است».

* به گزارش رادیو رژیم، «ریشه‌ری، امروز، در یک گفتگوی رادیو - تلویزیونی و مطبوعاتی چگونگی کشف شبکه جاسوسی آمریکا و عملکرد جاسوسان و تیمهای عملیاتی این شبکه را تشریح کرد. وی اسامی تعدادی از دستگیر شدگان را به این شرح اعلام کرد: سرهنگ بهرام ایکائی، سرتیپ دوم اردشیر اشرف، سرهنگ علی گیلانی، سرهنگ مسعود بابائی، ناخدا یکم تورج ریاحی، ناخدا یکم قهرمان ملکزاده، دریادار کیانوش حکیمی، دکتر بهمن آقائی، کارشناس وزارت امور خارجه، مهندس مسعود دیده‌ور، کارشناس برنامه‌ریزی وزارت نفت، مهندس جمشید امیری، شاغل در پتروشیمی شیراز، دکتر منوچهر آذر، وکیل پایه یک دادگستری، دکتر حشمت‌الله مقصودی، وکیل پایه یک دادگستری، عطاءالله شیبانی، مدیر مرکز گسترش زبان در مشهد، و جواد چهر، صاحب کتابفروشی چهر در تبریز...».

۱۲ اردیبهشت (۲ مه): به گزارش تلویزیون بغداد، «رژیم خمینی مرتضی طباطبائی، رئیس سپاه شهرضا، را که در جریان اغتشاشات اخیر در نجف‌آباد و شهرهای دیگر اصفهان از منتظری حمایت می‌کرد، بازداشت و مخفیانه اعدام کرده است».

۱۶ اردیبهشت (۶ مه): به نوشته روزنامه اطلاعات، مشکینی، گزارشی از نحوه برگزاری مرحله اول انتخابات «طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم» را به خمینی تقدیم کرد. در این نامه آمده است: «پیرو

رهنمودهای اخیر حضرتعالی... انتخابات طلاب و فضلا در ۴۱ حوزه مرکب از حدود ۵۰ شهرستان در روزهای ۱۰ و ۱۱ فروردین ماه ۱۳۶۸... برگزار شد و نمایندگان طلاب همگی از بین برادران فاضل جبهه رفته... انتخاب شدند و در مواردی که تعارض بین دو برادر جبهه رفته فاضل واقع می‌شد، انتخاب روی فردی بود که بیشترین خسارت را در رابطه با جنگ و انقلاب متحمل شده بود... علی‌رغم جوسازیها مرحله اول انتخابات با موفقیت برگزار شد. دور بعدی انتخابات روزهای ۱۲ و ۱۳ شوال‌المکرم (۲۸ و ۲۹ اردیبهشت) به صورت میان‌دوره‌یی برگزار خواهد شد...».

خمینی به تاریخ ۷ اردیبهشت ۶۸، در پاسخ نامه مشکینی نوشت: «... شما از قول من به فرزندان انقلابیم بفرمایید که تندروی عاقبت خوبی ندارد، اگر آنان جذب حضرات آقایان جامعه محترم مدرسین نشوند، در آینده گرفتار کسانی خواهند شد که مروج اسلام آمریکایی‌اند».

۱۹ اردیبهشت (۹ مه): به گزارش خبرگزاری فرانسه، «کمال خرازی، رئیس خبرگزاری ایران، به سمت سفیر ایران در سازمان ملل برگزیده شد».

۲۳ اردیبهشت (۱۳ مه): کیهان، به نقل از بهزاد نبوی، نوشت: «... پس از پیروزی انقلاب اسلامی هر طرح و پروژه و کارخانه‌یی می‌خواهد افتتاح شود اعلام می‌کنیم که بدون دخالت خارجی توانسته‌ایم آن را راه‌اندازی کنیم، اگر خارجی هم در مراسم افتتاح حضور داشته باشد به شکل خیلی بد و توهین‌آمیز عذرش را می‌خواهیم نمونه‌اش در افتتاح صنایع جنبی مس مجتمع شهید باهنر کرمان اتفاق افتاد... مهمترین ضعف ما از بدو پیروزی انقلاب فقدان یک برنامه‌ریزی استراتژیک بوده و هست. طی سالیهای اخیر، مملکت موفق نشد روی هیچ

درآمدی حساب باز کرده و بر اساس آن برنامه کوتاه مدت (چه رسد به برنامه ۵ ساله) تدوین بکند...».

۳۱ اردیبهشت (۲۱ مه): به گزارش خبرگزاری رژیم، «مجلس امروز بررسی لایحه مربوط به ادغام وزارتخانه‌های سپاه پاسداران و دفاع را آغاز کرد».

روابط خارجی

۲ فروردین (۲۲ مارس): به گزارش رادیو رژیم «سفیر ترکیه در تهران به وزارت خارجه خوانده شد و مراتب نگرانی ایران از اقدامات دولت ترکیه نسبت به مسأله حجاب در دانشگاه‌های این کشور به اطلاع وی رسانده شد».

* به گزارش رویتر، منابع رسمی ترکیه گفتند: تهران از آتش بس به بعد تبلیغات رادیویی خود را علیه ترکیه افزایش داده است و بر توزیع نوشته‌های بنیادگرانه، که بخشی از آنان از طریق مراسلات دیپلماتیک وارد این کشور می‌شود، افزوده است.

۵ فروردین (۲۵ مارس): به نوشته کیهان «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم» در بیانیه‌ی نوشت: «ما به دولت ضد اسلامی ترکیه هشدار می‌دهیم از حادثه کتاب "آیات شیطانی" و حکم تاریخی خمینی عبرت گرفته و بدانند دست خائنی که به سوی اسلام و مقدسات آن دراز شود شکسته خواهد شد».

۶ فروردین (۲۶ مارس): به نوشته رسالت، فرمانده نیروی هوایی رژیم در سفرش به پاکستان با بی‌نظیر بوتو دیدار کرد.

* رادیو مسکو گفت، «اعلام آتش بس بین ایران و عراق به روابط بازرگانی - اقتصادی شوروی و ایران رونق زیادی بخشید».

* به گزارش تلویزیون انگلیسی آی. تی. وی، نیروی دریایی ایران یک قایق کوییتی حامل ۵ عضو خانواده سلطنتی کویت و ۴ بریتانیایی را روز پنجشنبه سوم فروردین، در آبهای خلیج توقیف کردند. ۷ فروردین (۲۷ مارس): به گزارش رادیو مسکو، «در جریان دیدار اخیر شوارد نادره از تهران، میان شوروی و ایران قطعنامه مبادلات فرهنگی، علمی و ورزشی برای سالهای ۹۰ - ۱۹۸۹ به امضا رسید. در نظراست هر سال، هفته فیلمهای سینمایی ایران در شوروی و هفته فیلمهای شوروی در ایران برگزار شود... شوروی ۳۰ بورس تحصیلی برای آموزش جوانان ایرانی در مدارس عالی شهرهای مختلف کشور در دوره فوق لیسانس واگذار می‌کند... ایران هر سال می‌تواند ۵ نفر را برای فراگرفتن زبان و ادبیات روسی به کشور ما بفرستد».

* به نوشته ابرار، «ایران طی سال ۱۹۸۸ با صدور ۴/۴۵ میلیون تن نفت خام به ایتالیا، ششمین تأمین کننده نیازهای نفتی این کشور بوده است... صدور نفت ایران به این کشور نسبت به سال ۱۹۸۸، ۳۶ درصد کاهش نشان می‌دهد».

۹ فروردین (۲۹ مارس): به گزارش رادیو اسرائیل، «ایران و چین یک قرار داد نظامی جدید به امضا رساندند که طبق آن چین ۴۰ فروند موشک از نوع جدید موسوم به کرم ابریشم، یک زیر دریایی مدرن، و یک ماهواره ارتباطی به حکومت اسلامی تحویل خواهد داد».

* به گزارش رویتر، سفارت ایران در استکهلم امروز در نامه‌یی به وزارت خارجه سوئد اعلام کرد مطبوعات سوئد با دفاع از کتاب «آیه‌های شیطانی» به مسلمانان توهین کرده‌اند و این امر ممکن است در روابط دوستانه بین ایران و سوئد تأثیرات نامطلوبی ایجاد کند.

سوریه در جهت تقویت نیروهای اسلامی و ملی در لبنان تأکید کرد».

۱۴ فروردین (۳ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، سفیر اسپانیا در ایران، که یک ماه پیش به کشورش فراخوانده شده بود، به تهران بازگشت.

* به گزارش رویتر، ترکیه امروز ایران را به دخالت در امور داخلی این کشور متهم کرد و اعلام نمود سفیرش را از تهران جهت مشورت فرامی‌خواند. معاون وزیر خارجه ترکیه درباره علت این تصمیم گفت: «رادیو دولتی تهران و بلند پایه‌ترین مقامهای ایران با پیامهای تحریک آمیز علیه کشور ما سعی دارند در موضوعی که تنها به امور داخلی ترکیه مربوط است، دخالت کنند».

۱۵ فروردین (۴ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «به دنبال موضعگیریهای غیر اصولی و غیر دوستانه اخیر دولت ترکیه نسبت به سفیر ایران در ترکیه، وزارت خارجه دیروز سفیر ایران در آنکارا را، برای پاره‌یی مشورتها، به تهران فراخواند».

۱۶ فروردین (۵ آوریل): روزنامه ترجمان، چاپ ترکیه، به نقل از یک مقام بلند پایه وزارت خارجه آن کشور، نوشت: در صورتی که ایران بخواهد سفیر خود، منوچهر متکی، را به ترکیه برگرداند، دولت ترکیه او را به دلیل فعالیت‌هایش، که مخالف معیارهای دیپلماتیک بود، نخواهد پذیرفت.

۱۷ فروردین (۶ آوریل): به گزارش رادیو کلن، «سخنگوی وزارت خارجه آلمان فدرال، امروز، اعلام داشت که سفیر این کشور در ایران و کاردار سفارتخانه آلمان فدرال در تهران تا اطلاع ثانوی به ایران بازگردانده نمی‌شوند».

* به نوشته روزنامه فرانسوی کوتیدین، گروه لیبرال پارلمان اروپا از ۱۲ کشور بازار مشترک اروپا درخواست کرد که

۱۰ فروردین (۳۰ مارس): به گزارش خبرگزاری یونایتدپرس، ایران، امروز، دستور اخراج یک دیپلمات سویسی را صادر کرد. سخنگوی وزارت خارجه سوییس، این عمل را اقدام تلافی جویانه در برابر دستور اخراج کنسول ایران به اتهام جاسوسی در مورد ایرانیان ضد رژیم خمینی دانست. * به گزارش رادیو مسکو، ولایتی برای دیدار و گفتگو با مقامهای شوروی وارد مسکو شد.

۱۱ فروردین (۳۱ مارس): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی در نخستین دور گفتگو با شوارد نادره تأکید کرد: «قطعنامه ۵۹۸ مبنای گفتگوهاست و عراق می‌بایست دست از کار شکنی بردارد و در جهت اجرای قطعنامه، که اولین اولویت آن عقب نشینی به مرزهای شناخته شده بین‌المللی است، با دبیر کل همکاری کند». ولایتی در این سفر با گورباچف نیز دیدار و گفتگو کرد.

* به گزارش رویتر، «شورای وزیران جامعه عرب، امروز، در پایان اجلاس سه روزه خود در تونس، با انتشار بیانیه‌یی از کشورهای عربی که دارای سفارت در تهران می‌باشند، خواست تا کلیه اقدامهای لازم را جهت مقابله با همکاری نظامی ادعا شده ایران و اسرائیل و جلوگیری از مهاجرت یهودیان ایرانی به اسرائیل به عمل آورند».

* هفته نامه انگلیسی مید نوشت: شرکت ایتالیایی ایتالسات، ۱/۵ میلیون دلار بابت اولین قسط طلب ۴۴۴ میلیون دلاری خود را از ایران دریافت کرد. این باز پرداخت در دیدار موسوی از ایتالیا مورد موافقت قرار گرفته بود.

۱۳ فروردین (۲ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی امروز ضمن دیدار با حافظ اسد، پیام کتبی خامنه‌ای را به وی تسلیم کرد. حافظ اسد در اولین دیدار «بر ضرورت همکاری هر چه بیشتر ایران و

روابط خود را با دولت ایران به حالت تعلیق در آورده و مجازاتهای اقتصادی علیه این کشور اتخاذ کنند.

۱۹ فروردین (۸ آوریل): به نوشته روزنامه دیلی تلگراف، مشاور وزیر خارجه انگلستان اعلام کرد: «دولت از هر گونه تلاش ایرانیان جهت بازگشایی مجدد دفتر تدارکات تسلیحاتی خود در لندن، که در سال ۱۹۸۲ بسته شد، جلوگیری می‌نماید... فعالیتهای اطلاعاتی ایرانیان [نیز] همواره تحت رسیدگی دقیق خواهد بود».

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل): رادیو رژیم گزارش داد: جواد منصوری، معاون وزارت خارجه رژیم، دیروز با رئیس جمهوری کره شمالی دیدار و پیام کتبی خامنه‌ای را به وی تسلیم کرد.

۲۳ فروردین (۱۲ آوریل): به گزارش خبرگزاری رژیم، سفیر ایران در اسپانیا، دیروز به مادرید بازگشت.

۲۶ فروردین (۱۵ آوریل): به گزارش رویتر، ایران و ایتالیا، روابط عادی دیپلماتیک خود را مجدداً برقرار نمودند. ایتالیا اولین کشوری است که ایران، از زمان جریان رشدی، روابط خود را با آن ترمیم کرده است.

* به گزارش رادیو مسکو، «روابط سیاسی شوروی و ایران به مرحله جدیدی وارد شده است، اینک سخن نه از تماسهای نامرتب بلکه از یک سیستم مشورتها بین این دو کشور در میان است که متوجه بهبودی مناسبات شوروی و ایران و گسترش همکاری دو کشور در صحنه بین‌المللی است... یکی از اعضای هیأت نمایندگی ایران به خبرنگاران ناس گفت: ما آشکارا از سیاست گورباچف در منطقه ما پشتیبانی می‌کنیم و برآنیم که مناسبات ایران با شوروی باید در سطح استراتژیک قرار داده شود».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): به

گزارش رادیو رژیم، «کاردار آلمان غربی در تهران، امروز به وزارت خارجه احضار و نسبت به شرکت فعال کمپانیهای آلمانی در ساخت موشکهای بُرد متوسط حامل سلاحهای شیمیایی و کلاهکهای هسته‌یی در عراق و هم چنین ساخت و ارسال سلاحهای شیمیایی به عراق، به وی شدیداً اعتراض کرد».

۵ اردیبهشت (۲۵ آوریل): به گزارش بی.بی.سی، «ایران به ۱۸ نفر تبعه بریتانیا دستور داده است که تا پایان امروز تهران را ترک کنند. این عده شامل بازرگانان و دانشجویان است. این اقدام به تلافی اخراج ۱۸ ایرانی از بریتانیا انجام گرفته است».

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به گزارش رادیو کلن، «دولت آلمان اتهامات وارده از طرف ایران را مبنی بر این که سفارتخانه‌های این کشور در اروپای غربی یا در ایران با سازمان سیا همکاری دارند، مؤکداً تکذیب کرد».

* به گزارش رادیو بی.بی.سی، «دولت بریتانیا به تصمیم دولت ایران مبنی بر اخراج ۱۸ تبعه بریتانیایی از ایران، اعتراض کرد».

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «گفتگوهای یک هفته‌یی ایران و شوروی در زمینه همکاریهای اقتصادی... به پایان رسید. هیأت‌های دو طرف در مورد موافقتنامه‌های مربوط به صدور گاز طبیعی ایران به شوروی و همکاریهای اقتصادی، فنی، و علمی... تبادل نظر کردند».

۱۲ اردیبهشت (۲ مه): به گزارش رادیو کلن، «آلمان هنوز مهمترین همکار تجاری ایران است و در سال ۱۹۸۸ میلادی شرکت‌های آلمانی کالاهایی به ارزش ۲/۹ میلیارد مارک به ایران صادر کرده‌اند که ۲/۱ درصد از سال قبل بیشتر می‌باشد».

صادرات ایران به آلمان ۲۴/۶ درصد افزایش یافته و به ۱/۱ میلیارد مارک رسیده است».

۱۷ اردیبهشت (۷ مه): روزنامه لوموند نوشت: «رفسنجانی در خطبه نماز جمعه با سازشکار خواندن عرفات به نحوی آشکار جانب افراطیهای فلسطینی را، که خواهان مرگ عرفات هستند، گرفت».

۱۸ اردیبهشت (۸ مه): تلویزیون بی.بی.سی به نقل از ویلیام والدگریو، وزیر مشاور در امور خارجی بریتانیا، گفت: «من فکر می‌کنم آن چه هم اکنون مهم است این است که به تمام کشورها نشان داده شود که ایران تحت این رهبری، کشوری نیست که بتوان با آن روابط عادی داشت».

۱۹ اردیبهشت (۹ مه): به گزارش رادیو رژیم، «در دیدار امروز رؤسای جمهور ایران و چین، گسترش همه جانبه روابط دو کشور مورد تأکید قرار گرفت... خامنه‌ای را در این سفر وزیران خارجه، معادن و فلزات، دفاع، سپاه پاسداران، چند تن از نمایندگان و مشاور رئیس جمهور و معاون نخست‌وزیر همراهی می‌کنند».

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، حزب دمکرات مسیحی آلمان در اطلاعیه‌یی که روز سه‌شنبه (۱۷ اردیبهشت) در بُن منتشر نمود، «تروریسم دولتی» ایران، یکی از بی‌رحم‌ترین دیکتاتوریهایی جهان، را به شدت محکوم کرد و از کشورهای عضو بازار مشترک اروپا خواست تلاش نمایند تا مجمع عمومی سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را به نحوی روشنتر محکوم نموده و عضویت این کشور را در این مجمع لغو نماید».

۲۱ اردیبهشت (۱۱ مه): رادیو رژیم گفت: «یک هیأت ۲۵ نفره از مقامهای اقتصادی شوروی به سرپرستی وزیر راههای مواصلاتی این کشور بعد از ظهر امروز وارد تهران شد».

۲۲ اردیبهشت (۱۲ مه): به گزارش رادیو رژیم، در سفر خامنه‌ای به چین، سه موافقتنامه همکاری در زمینه‌های فرهنگی، کنسولی و تسهیلات امور بانکی و نفتی به امضا رسید.

* رادیو رژیم گزارش داد: قاسمی، رئیس کل بانک مرکزی، در دیدار خود از رومانی با نخست‌وزیر این کشور دیدار کرد.

* به گزارش رویتر، وزیر نفت و منابع طبیعی پاکستان امروز گفت: این کشور طبق موافقتنامه‌یی به مدت یک سال، روزانه ۲۰ هزار بشکه نفت ارزان از ایران می‌خرد.

۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای امروز در رأس هیأتی وارد کره شمالی شد و با کیم ایل سونگ، رئیس جمهور آن کشور دیدار کرد.

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه): روزنامه فرانسوی لویون نوشت: قرار است ایران از شوروی ۳۵۰ فروند تانک، ۱۵۰۰ دستگاه نفربر زرهی و ۱۰۰ فروند هواپیمای میگ خریداری کند.

۲۸ اردیبهشت (۱۸ مه): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در آستانه سفر خود به مسکو با کناریف، رئیس هیأت اقتصادی شوروی، دیدار کرد.

* به گزارش رادیو بی.بی.سی، کره شمالی، بعد از چین بزرگترین فروشنده سلاحهای استراتژیک به ایران است، علاوه بر این، این کشور در گذشته واسطه تحویل اسلحه چین به ایران بوده است و با این کار چین توانسته است فروش مستقیم سلاح به ایران را تکذیب کند. هیأت نمایندگی ایران، که این هفته از کره شمالی دیدار کرد، موضوع خرید موشک اسکاد بی.آی.بی را با مسئولان آن کشور مورد گفتگو قرار داد. بُرد این موشک بین ۶۰۰ تا ۹۰۰ کیلومتر است.

۲۹ اردیبهشت (۱۹ مه): به گزارش رویتر، ایران از دادگاه بین‌المللی لاهه

خواست که به ایالات متحده دستور دهد به خاطر سرنگون کردن هواپیمای ایرباس ایران، غرامت بپردازد. به گزارش رادیو آمریکا، وزارت خارجه آن کشور اعلام کرد: آمریکا داوطلبانه حاضر است مستقیماً به خانواده‌های قربانیان حادثه غرامت بپردازد ولی خود را به لحاظ حقوقی در برابر دولت ایران مسئول نمی‌داند و حاضر نیست به این دولت، که با سوء نیت در این مورد عمل می‌کند، غرامت بپردازد.

۳۰ اردیبهشت (۲۵ مه): به گزارش رویتر، کشورهای اسلامی در اختلاف بین ایران و عربستان بر سر کنترل اماکن مقدس عربستان و تعداد سهمیه زائران ایرانی، از عربستان پشتیبانی کردند.

صدور تروریسم

اول فروردین (۲۱ مارس): به گزارش خبرگزاری فرانسه، وزیر کشور هلند گفت: «هلند تهدید به مرگ علیه جان سلمان رشدی و نیز تهدید علیه جان کتابفروشی‌هایی را که این کتاب را می‌فروشند، تحمل نمی‌کند».

* روزنامه نیویورک تایمز یک آگهی یک صفحه‌ای با عنوان «تروریسم مذهبی» از طرف کمیته ویژه دفاع از آزادی فکر و با امضای ۱۴۴ شخصیت و نویسنده چاپ کرد که در آن دولت بوش به علت عدم اقدام عملی علیه تروریسم خمینی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است.

۳ فروردین (۲۳ مارس): روزنامه لوموند بیانیه دهها نویسنده، شاعر، کارگردان، اقتصاددان و... عرب در اعتراض به فراخوان خمینی برای قتل سلمان رشدی را به چاپ رساند.

۴ فروردین (۲۴ مارس): به نوشته روزنامه حریت، چاپ ترکیه، کنفرانس

بین‌المجالس، متشکل از نمایندگان پارلمان ۱۱۰ کشور جهان، در اطلاعیه‌ای تصمیم ایران را برای قتل سلمان رشدی محکوم نمود.

۸ فروردین (۲۸ مارس): به گزارش رادیو رژیم، «حافظ اسد ضمن محکوم کردن انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" حمایت خود را از حکم شرعی خمینی اعلام کرد».

۱۱ فروردین (۳۱ مارس): به گزارش رویتر، وزیران فرهنگ کشورهای جامعه اروپا، امروز پس از نشست دو روزه خود، حکم قتل سلمان رشدی توسط خمینی را محکوم کردند.

۱۸ فروردین (۷ آوریل): به گزارش رادیو کلن، انجمن بین‌المللی نویسندگان در پاریس طوماری با امضای ۱۶۰۰ نویسنده به سازمان یونسکو تسلیم کرد. در این طومار، نویسندگان ضمن اعلام همبستگی با رشدی تهدید و فشارهای رژیم ایران علیه وی را محکوم نمودند.

۱۹ فروردین (۸ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در دیدار با سفیران ایران در کشورهای عضو بازار مشترک، گفت: «حکم امام در مورد نویسنده مرتد حکم شرعی و لایتنر است و بدون هیچ قید و شرطی او محکوم به اعدام است».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): رادیو آمریکا در باره «نظر رسمی دولت آمریکا در باره تروریسم» گفت: «هم ایران و هم لیبی در سال ۱۹۸۸ مستقیماً بانی تروریسم بوده‌اند».

۱۵ اردیبهشت (۳۵ آوریل): دانشجویان هوادار مجاهدین خلق در پاکستان در اطلاعیه‌ای اعلام کردند: «رژیم خمینی اخیراً ۱۵ تن از تروریستهای صادراتی خود را به پاکستان (کراچی) فرستاده است تا پس از شناسایی و کسب اطلاعات در باره هواداران (مجاهدین) و

پناهندگان ایرانی، اقدام به ربایی و یا ترور آنان بنمایند. متن اطلاعیه و اسامی ده تن از این مزدوران در نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۱۷۱، چاپ شده است.

۱۵ اردیبهشت (۵ مه): به نوشته روزنامه رسالت، رفسنجانی در نماز جمعه تهران با اشاره به مسأله فلسطین، گفت: «اگر در برابر هر فلسطینی که امروز شهید می‌شود، اینها [فلسطینیها] در بیرون و در داخل فلسطین ۵ آمریکایی، یا انگلیسی و یا فرانسوی را اعدام کنند، این غلطها را اینها [اسرائیلیها] نمی‌کنند... شما می‌گویید که اگر ما این کارها را بکنیم به ما می‌گویند تروریست... بگذارید بگویند تروریست، به ما هم هر روز دارند می‌گویند تروریست... به خدا شما از امروز اگر اعلام کنید که از این به بعد منافع آمریکا را در سراسر جهان به خطر می‌اندازید، هواپیما می‌ربایید و کارهای دیگر می‌کنید، آنها می‌ترسند...».

۱۶ اردیبهشت (۶ مه): به گزارش خبرگزاری رویتر، «وزارت خارجه انگلستان اعلام کرد: این کشور در باره تهدیدهای رفسنجانی با متحدان اروپایی خود، برای اتخاذ یک تصمیم مشترک، مشورت خواهد کرد».

۱۷ اردیبهشت (۷ مه): به گزارش رویتر، «احمد عبدالرحمن، سخنگوی سازمان آزادیبخش فلسطین، امروز گفت: ما با این توصیه مسموم که مردم فلسطین به تروریسم بین‌المللی علیه مردم بی‌گناه متوسل شوند مخالف هستیم. من به رفسنجانی توصیه می‌کنم در امور مردم فلسطین دخالت نکند. ما با تروریسم، گروگانگیری و هواپیماربایی، که رفسنجانی توصیه می‌کند، مخالف هستیم».

۱۸ اردیبهشت (۸ مه): به گزارش رویتر، جامعه مشترک اروپا امروز در

اطلاعیه‌ای درخواست ایران از فلسطین برای کشتن غریبه‌ها را، به عنوان یک امر غیر قابل قبول، محکوم نمود.

* به گزارش رادیو کلن، «سخنگوی فراکسیون احزاب دمکرات و سوسیال مسیحی آلمان در امور سیاست خارجی، دولت آلمان را به تحریم ایران، به علت فراخوان رفسنجانی، فراخواند و گفت: به دنبال این فراخوان غیر قابل تصور، بُن نباید دیگر به اعتراضات لفظی اکتفا کند بلکه باید به همراه دیگر کشورهای عضو جامعه اروپایی دست به تلاش جدی‌تری بزند... با چنین رژیم وحشتناک و غیر قابل حساب نباید مناسبات تجاری داشت».

* به گزارش رویتر، «بریتانیا امروز انتقادهای خود را از ایران به خاطر ترغیب فلسطینیها به کشتن غریبه‌ها افزایش داد. وزارت خارجه این کشور اعلام کرد: از بابت تهدید رفسنجانی عمیقاً نگران می‌باشد. یک سخنگوی وزارت خارجه گفت: ما ایران را در هر اقدامی که علیه بریتانیا و یا هر ملت دیگری در نتیجه اظهارات رفسنجانی صورت بگیرد، مقصّر می‌شناسیم... از ۱۶۰ بریتانیایی، که هم اکنون در ایران زندگی می‌کنند، خواسته شده است که این کشور را ترک کنند».

* به گزارش یونایتدپرس، روز گذشته عرفات در یک کنفرانس مطبوعاتی در تونس اعلام کرد: من کاملاً و قاطعانه فراخوان رفسنجانی برای کشتن غریبه‌ها را محکوم می‌کنم.

* به گزارش رویتر، وزیر خارجه هلند امروز سفیر ایران در این کشور را احضار نمود و پیام تهران به فلسطینیها برای کشتن غریبه‌ها را به شدت مورد انتقاد قرار داد.

* به گزارش رادیو آمریکا، «سخنگوی وزارت خارجه آمریکا امروز گفت:

ما از همه اعضای سازمان ملل می‌خواهیم تا بیانات رفسنجانی را محکوم کنند و ایران را آن قدر در انزوا قرار بدهند تا زمانی که حاضر شود مسئولانه عمل کند».

۲۱ اردیبهشت (۱۱ مه): به گزارش رویتر، وزارت خارجه هلند امروز اعلام کرد: سخنان اخیر رفسنجانی و خامنه‌ای حفظ روابط عادی با ایران را برای هلند ناممکن کرده است. سفیر ایران در لاهه به وزارت خارجه احضار شد و به او ابلاغ گردید که سفیر هلند برای مدت نامعلومی فرا خوانده خواهد شد.

۲۵ اردیبهشت (۱۵ مه): رادیو رژیم به نقل از سخنگوی وزارت خارجه رژیم گفت: «در پی استمرار سیاستهای غیر منطقی دولت هلند در حمایت از انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" و نویسنده آن، وزارت خارجه، سفیر ایران در هلند را به تهران فرا خواند».

۳۰ اردیبهشت (۲۰ مه): به گزارش رویتر، ولایتی، امروز، برای گفتگو با مقامهای سوری در مورد لبنان روانه سوریه شد. وی حامل پیامی از سوی خامنه‌ای برای حافظ‌اسد است.

پیامدهای آتش‌بس

۵ فروردین (۲۵ مارس): روزنامه نیویورک تایمز به نقل از ژنرال جابوک نوشت: «هر دو طرف [ایران و عراق] در حال ساختن خاکریزهای گسترده جدیدی در اطراف مواضع خود هستند که به لحاظ تکنیکی ناقض آتش‌بس است. ایران، علی‌رغم قولی که داده بود، در متوقف کردن آن چه که آن را جاری کردن دفاعی سیل در منطقه‌ی در نزدیکی بصره می‌خواند، موفق

نشد. این جاری کردن سیل، که از نظر سازمان ملل، ناقض آتش‌بس می‌باشد، در ۱۳ و ۱۴ مارس به یکی از سنگین‌ترین تبادل آتش توپخانه و خمپاره از شروع آتش‌بس به بعد منجر گردید».

۱۳ فروردین (۲ آوریل): به گزارش رویتر، نماینده ویژه سازمان ملل در بغداد گفت: «نقضهای آتش‌بس هفت ماهه ایران و عراق جدی‌تر شده... از این رو ما نگران هستیم».

* به گزارش رادیو اسرائیل، فرستاده ویژه دبیر کل سازمان ملل گفت: «از ایران خواسته شده از رها کردن آب در نواحی جنوبی مرزهای دو کشور خودداری ورزد زیرا این امر ممکن است موجب نقض آتش‌بس گردد».

* رادیو بی.بی.سی به نقل از منابع سازمان ملل گفت: «تعدادی از اعضای غیر نظامی بریتانیایی و اروپایی نیروهای ناظر سازمان ملل به علت مزاحمتهای موجود در ایران، از تهران به بغداد منتقل شده‌اند».

۱۵ فروردین (۴ آوریل): روزنامه انگلیسی تایمز مالی نوشت: «چشم‌انداز پیشرفت مذاکرات صلح، به علت بلا تکلیفی سیاسی در ایران، بیش از پیش، تاریک به نظر می‌رسد... دیپلماتهای غربی از آن بیم دارند که به طور تصادفی جنگ در بگیرد... مقامات عراقی به حصول نتیجه‌ی از ملاقات آینده در ژنو آمیدی ندارند».

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «۷۰ نفر از اسیران معلول عراقی، امروز، توسط ایران آزاد شدند و به کشورشان باز گشتند... تا کنون طی ۱۹ دوره تعداد ۱۳۴۶ اسیر عراقی از سوی ایران آزاد شده‌اند و تنها ۹۴۹ نفر از اسیران ایرانی از سوی رژیم عراق آزاد شدند».

* به گزارش رویتر، «گلدینگ،

نماینده سازمان ملل پس از دیدار از تهران و بغداد گفت: «نقض آتش‌بس در جبهه‌ها بدتر شده است و به این علت ما نگران هستیم...» پس از اینکه مهندسان ایرانی کوشیدند تا مسیر رود کرند را به موضع مقدم عراقیها منحرف سازند بین دو طرف درگیر در نواحی بصره تبادل آتش صورت گرفت».

۲۹ فروردین (۱۸ آوریل): به نوشته روزنامه انگلیسی ایندپندنت «منابع ایرانی، روز گذشته، گفتند: لاریجانی، که به عنوان مشاور ویژه وزارت خارجه انتخاب شده، در مذاکرات آینده با عراق شرکت خواهد کرد».

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «ولایتی به منظور شرکت در چهارمین دور مذاکرات ایران و عراق امروز در رأس هیأتی تهران را ترک کرد».

۳۱ فروردین (۲۰ آوریل): خبرگزاری فرانسه به نقل از طارق عزیز گفت: تا به امروز نه گفتگوهای مستقیم و نه مذاکرات حقیقی با ایران وجود نداشته است. طرف ایران به جای درگیر شدن در مذاکرات حقیقی و ایجاد فضای حسن نیت به یک جنگ تبلیغاتی دست زده است.

اول اردیبهشت (۲۱ آوریل): به گزارش رویتر، ملاقات از پیش تعیین شده میان وزیران خارجه ایران و عراق یک روز به تعویق افتاد.

۲ اردیبهشت (۲۲ آوریل): رادیو آمریکا به نقل از منابع نزدیک به مذاکرات صلح گفت: «اظهارات رفسنجانی در نماز جمعه پیرامون دستگیری تعداد بسیاری از افراد به جرم جاسوسی به نفع آمریکا باعث به تأخیر افتادن مذاکرات صلح شده است».

* به گزارش رویتر، «وزیران خارجه ایران و عراق امروز برای دومین بار ضمن یک تلاش جدید اما ناموفق برای شکستن

بن‌بست مذاکرات صلح، با یکدیگر ملاقات کردند».

۳ اردیبهشت (۲۳ آوریل): به گزارش خبرگزاری فرانسه، چهارمین دور مذاکرات صلح ایران و عراق پایان یافت. دو کوئیلار این مذاکرات را بی‌حاصل ارزیابی کرد و گفت: ما پیشرفت واقعی حاصل نکرده‌ایم.

۶ اردیبهشت (۲۶ آوریل): به گزارش رادیو بی.بی.سی، «نیروهای سازمان ملل (یونیمک)، که بر آتش‌بس ایران و عراق نظارت می‌کند، در هر دو طرف مرز در وضع بسیار نامطلوبی زندگی می‌کنند. در ایران در پایگاههای خود زندانیند، دور پایگاهها سیم خاردار کشیده شده و پاسداران مسلح آنها را در محاصره دارند. در پایگاههایی که توسط پاسداران کنترل می‌شوند، نه ارتش، مراقبت بر ناظران بیش از حد شدید است».

۲۰ اردیبهشت (۱۰ مه): به گفته رادیو آمریکا، کمال خرازی، رئیس خبرگزاری ایران، به عنوان رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد برگزیده شد.

فعالیت‌های جنگی

۵ فروردین (۲۵ مارس): به گزارش تلویزیون رژیم، «مانور قائم توسط لشکر ۸۱ زرهی و خلبانان هوا نیروز باختران، دیروز، در ارتفاعات سر پل ذهاب به اجرا درآمد».

۱۰ فروردین (۳۰ مارس): رادیو رژیم به نقل از فرمانده سپاه پاسداران منطقه ایلام گفت: «سپاه پاسداران... مأموریت پیدا کرده که مسأله طرح تسلیح عشایر را در سطح کشور به مرحله اجرا در بیاورد».

۲۵ فروردین (۹ آوریل): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، محتشمی در ماهشهر گفت: «با توجه به حساسیت منطقه مرزی و ساحلی این شهرستان و لزوم سیاستهای انسداد مرزی، یک جاده مرزی ساحلی به طول بیش از ۱۴۰ کیلومتر برای جلوگیری از ورود و خروجهای احتمالی غیر مجاز احداث خواهد شد».

۲۴ فروردین (۱۳ آوریل): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «در اردویی که در محل پادگان آموزشی شریعتی تربت جام برگزار شد، تعداد ۱۸۴۰ دانش آموز کلاسهای دوم و سوم راهنمایی با فنون نظامی آشنا شدند».

* به نوشته رسالت، نماینده خمینی در سپاه نهم جوادالائمه گفت: «تا کنون بیش از ۵۰ هزار نفر در ارتش ۲۰ میلیونی ایلات و عشایر فارس سازماندهی شده‌اند».

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل): به گزارش رادیو رژیم، «سحرگاه امروز مانور رمضان توسط یکانهای سپاه دوازدهم خاتم‌الانبیا و با همکاری عشایر مسلمان در منطقه نقده و پیرانشهر آغاز شد. همزمان با این مانور در بلندبهای منطقه، مانور خندق نیز به منظور رویارویی با حملات هوایی دشمن فرضی به مناطق مسکونی و حفاظت از اماکن شهری، توسط نیروهای پشتیبانی در شهرهای نقده و پیرانشهر به اجرا درآمد».

۴ اردیبهشت (۲۴ آوریل): رادیو رژیم به نقل از فرمانده نیروی زمینی رژیم گفت: «برای ما الان حالت نه جنگ و نه صلح ندارد بلکه برای ما حالت جنگ دارد... به غیر از تبادل آتش در هیچ قسمت از جبهه ما هیچ گونه تغییری داده نشده و تمام یکانها با همان توان... به مأموریت خودشان ادامه می‌دهند».

۱۱ اردیبهشت (اول مه): رادیو رژیم گزارش داد: «در اجرای طرح تسلیح

عشایر، کلیه خانوارهای عشایر کوچرو استان همدان به سلاحهای نیمه خودکار مسلح شدند. بر اساس این طرح کلیه سلاحهای غیر مجاز جنگی عشایر کوچرو استان همدان جمع‌آوری و به آنها سلاحهای دولتی تفویض شده است».

۱۲ اردیبهشت (۲ مه): به گزارش رادیو رژیم، «گروه زیادی از نیروهای بسیجی از شهرهای بیرجند، بُشروی، گناباد و کاخک، دیروز رهسپار مرزهای کشور شدند».

۱۷ اردیبهشت (۷ مه): به گزارش خبرگزاری رژیم، «نیروی هوایی، دریایی و زمینی ایران مانورهای نظامی خود را امروز در خلیج فارس و تنگه هرمز آغاز کردند. در این مانور، که ذوالفقار ۴ نامیده می‌شود، دهها کشتی نیروی دریایی و ناوشکن و قایقهای تندرو شرکت خواهند داشت».

۱۹ اردیبهشت (۹ مه): رادیو رژیم گفت: «امروز رفسنجان به منظور نظارت بر مراحل نهایی مانور ذوالفقار ۴، که از سه روز پیش آغاز شد، بر عرشه ناو سرفرماندهی خارک حضور یافت».

۲۶ اردیبهشت (۱۶ مه): رادیو رژیم گزارش داد: «مانور نظامی نیروهای مخصوص و کلاه سبزه‌های لشکر ۲۳ کماندویی ارتش، امروز، با حضور یک هیأت از نظامیان خارجی و فرماندهان نیروی زمینی در اردوگاه کوهستانی سد امیرکبیر انجام شد».

اخبار مقاومت

۲ فروردین (۲۲ مارس): در پی

دعوت رسمی حزب کمونیست ایتالیا، هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت در هجدهمین کنگره سراسری این حزب که از ۲۷ اسفند ۶۷ تا ۲ فروردین ۶۸ (۱۸ تا ۲۲ مارس) در شهر رم برگزار شد، شرکت کرد. همزمان با شرکت هیأت نمایندگی شورا در این کنگره، ۲۹ تن از نمایندگان این حزب در پارلمان و سنای ایتالیا در نامه‌یی به نخست‌وزیر این کشور، خواستار قطع روابط سیاسی و اقتصادی ایتالیا با رژیم خمینی، اخراج آن از سازمان ملل متحد و واگذاری کرسیهای ایران به شورای ملی مقاومت شدند.

۷ فروردین (۲۷ مارس): دفتر مجاهدین خلق اطلاعیه‌یی درباره شهادت منیره رجوی منتشر نمود و در آن اعلام کرد او بیش از ۶ سال در زندانهای رژیم خمینی تحت شکنجه و فشار قرار داشت و به هنگام اعدام ۳۸ ساله بود.

۱۵ فروردین (۴ آوریل): به گزارش خبرگزاری فرانسه، «خبرنگارانی که از اردوگاه اسیران ایرانی در شمال بغداد بازدید نموده‌اند مشاهده کردند که تعداد بسیاری از زندانیان تمایل خود را به آقای مسعود رجوی، رئیس جنبش اصلی اپوزیسیون ایران، علناً اعلام می‌کنند».

۱۷ فروردین (۶ آوریل): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی اعلام کرد «رژیم خمینی از چند ماه پیش بسیاری از زندانیان سیاسی را تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر اعدام کرده است».

۱۹ فروردین (۸ آوریل): دفتر مجاهدین در اطلاعیه‌یی اعلام کرد رژیم خمینی زندانیان سیاسی را تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر اعدام می‌کند. در این اطلاعیه آمده است: ۳۱ زندانی سیاسی در تهران، ۲ تن در آمل، ۱۱ تن در کرج در بهمن و اسفند گذشته به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شدند.

۲۱ فروردین (۱۰ آوریل): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی اعلام کرد: بیش از ۵۰۰ تن از نمایندگان مجلس ۷ کشور اروپایی و پارلمان اروپا و نیز ۸۳ نماینده مجلس هند با امضای بیانیه‌یی ضمن درخواست تحریم تسلیحاتی و نفتی رژیم خمینی و قطع کامل روابط با آن رژیم، از دولتهای خود اخراج این رژیم از سازمان ملل و سپردن کرسیهای ایران را به شورای ملی مقاومت، خواستار شدند.

۳۰ فروردین (۱۹ آوریل): به گزارش رادیو آمریکا، «کمیسون حقوق بشر سازمان ملل پیرامون افراد ناپدید شده، سالی یک بار در مقر این سازمان در نیویورک جلسه تشکیل می‌دهد. این کمیسون از روز دوشنبه (۲۸ فروردین) کار خود را در جلسات بسته آغاز کرد و تا یک هفته ادامه خواهد داد. ایران از جمله کشورهایی است که در این جلسات راهی ندارد. برای جلسه امسال از یکی از نمایندگان مجاهدین خلق - علاءالدین توران - دعوت شده است تا در مورد افراد ناپدید شده ایران صحبت کند. وی در جلسه روز سه‌شنبه شرکت کرد و در این مورد سخن گفت».

۷ اردیبهشت (۲۷ آوریل): هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت، با رئیس کمیسون حقوق بشر نخست‌وزیری ایتالیا دیدار و گفتگو کرد.

۹ اردیبهشت (۲۹ آوریل): هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت با مقامهای وزارت خارجه ایتالیا دیدار و گفتگو کرد. این هیأت پس از تشریح اوضاع نابسامان رژیم رو به سقوط خمینی از وزارت خارجه ایتالیا خواست تا با دیگر کشورهای عضو بازار مشترک اروپا ضمن تحریم نفتی و تسلیحاتی رژیم، خواهان اخراج آن از ملل متحد و واگذاری کرسیهایش به شورای ملی مقاومت شوند.

ضمیمه

اسناد، اظهار نظرها و موضعگیریهای مختلف در رابطه با عزل منتظری

* نوشته‌ها و سخنرانیهای منتظری

* پیامها و اظهار نظرهای خمینی

* نامه‌های نمایندگان مجلس

* اظهار نظرهای مطبوعات و جناحهای رژیم

* نامه احمد خمینی

*** سخنان «مهم» منتظری در ۷ تیر ماه ۶۷ در جمع طلاب و روحانیون قم، به نقل از کیهان ۸ تیر ماه ۶۷ :**

«... اگر ضربه‌یی به این انقلاب بخورد، با این همه خونهای پاک عزیزانی که ریخته شده، از ناحیه این عوامل ششگانه [است]. اول، برخوردهای تند و خشن ارگانه‌های اطلاعاتی و دادستانی و نظامی که احیاناً دیده می‌شود و قطعاً از روی سوء نیت نیست ولی چه بسا بعضی حرکات تند و نامتعادل موجب بدبینی مردم به انقلاب شود. و دوم تبعیضات و بی‌عدالتی‌هایی است که احیاناً مشاهده می‌شود. مردم از کمبودها ناراضی نخواهند شد و تحریم اقتصادی و سایر مسائل نمی‌تواند در روحیه مردم مؤثر باشد، اما وقتی می‌بینند تبعیض و حق‌کشی در کار است و حق افراد ضعیف پایمال می‌شود قهراً نمی‌توانند تحمل کنند. عامل سوم سپردن بعضی کارهای مهم به افراد غیر متخصص و غیر متعهد است. قهراً افراد ضعیف از عهده کارهای مهم بر نمی‌آیند و افراد بزرگ هم اگر به کارهای کوچک گمارده شوند به آن رغبت پیدا نمی‌کنند و در نتیجه امور مختل شده و حکومت سقوط می‌کند... عامل چهارم، که در سقوط انقلاب می‌تواند مؤثر باشد خود محوری‌ها و بی‌اعتنایی به افکار و نظریات دیگران و عدم مشورت در کارهاست. فرضاً اگر من در فقه و اصول خیلی قوی باشم ولی مطلقاً در بسیاری از امور نظامی، سیاسی و اقتصادی احتیاج به مشورت و استفاده از افراد متخصص و قوی دارم. در کشور ما بسیار هستند نیروهای قوی و مخلص که برای مشورت در کارها به درد می‌خورند و برادران مسئول اداره کشور باید از افکار و تجربیات آنان برای اداره امور کشور و انقلاب استفاده نمایند. از جمله مواردی که ممکن است از ناحیه آنها آسیبی به انقلاب برسد، زیاد شعار دادن و واقعیات را در اختیار مردم قرار ندادن است... چرا بعضی اموری را، که به هر حال مردم از منابع دیگر مطلع می‌شوند، خودمان به شکل درست در اختیارشان نگذاریم و اگر در موردی اشتباهی شد چرا به جای اعتراف به آن و گفتن حقیقت برای مردم و جبران آنها لجاجت نشان بدهیم، در صورتی که مردم از جاهای دیگر نظیر رادیوهای بیگانه از آنها مطلع خواهند شد و قهراً به اصل انقلاب و نظام بدبین و بی‌اعتماد می‌شوند... در بدو انقلاب همه نیروها با هم متحد بودند و همگی در یک مسیر تلاش می‌کردند و دیدیم که همین وحدت کلمه باعث پیروزی انقلاب شد. ما اگر بخواهیم انقلاب حفظ

شود، راهی جز بازگشت به همان راه اول نداریم... چرا باید یکدیگر را خراب و منزوی و نابود سازیم و به یکدیگر انگ بزنیم؟ چرا گذشت و شرح صدر نداریم، مگر ما معصومیم؟ همه ما خطاکاریم و لغزشهایی داریم... چرا وقتی کسی گفت اشتباه کردم از او نمی‌گذرید؟ اینها اخلاق اسلامی نیست و برای انقلاب ضرر دارد خیال نکنیم یک فرد را خراب و نابود کرده‌ایم بلکه مردم به اصل انقلاب و روحانیت و ولایت فقیه بدبین خواهند شد...

با این وضع فعلی نیروهای مسلح، کسب پیروزی در جنگ عملی نیست. باید هر چه زودتر سازمانهای تکراری سپاه و ارتش، اعم از صنایع نظامی و دانشگاههای نظامی، در یکدیگر ادغام و برای تأمین نیروهای مسلح مورد نیاز کشور و انقلاب از افراد متعهد و با تجربه بیشتر استفاده نمود... البته این مشکل دو روزه حل نمی‌شود، ما از اول انقلاب باید این تصمیم را می‌گرفتیم و اجازه نمی‌دادیم وضع نیروهای مسلح به این جا بکشد... نباید به عنوان حمایت از سپاه، ارتش را تضعیف نمود... نسبت به مسائل و مشکلات مختلف به من مراجعه زیادی می‌شود و مردم از من انتظاراتی دارند و حل مشکلات و دردهای خود را از من می‌خواهند. البته باید عرض کنم من در تصمیم‌گیریهای کارها نیستم. در بسیاری از امور سلیقه و نظریات دیگری داشته‌ام که در هر فرصتی، به عنوان تذکر، به بزرگان و مسئولین کشور گفته‌ام و در مواردی هم مطالب را به عرض حضرت امام رسانده‌ام. البته من هرگز ادعا نمی‌کنم تمام حرفها و نظریاتم درست است. ممکن است اشتباه تشخیص بدهم ولی به هر حال در تصمیم‌گیریهای جاری نیستم و نظریاتم را به مسئولین محترم کشور و انقلاب منعکس کرده و می‌کنم و در مورد مسأله ارتش و سپاه که فعلاً مطرح است باید به شکل معقولی این مشکل حل شود و برای به وجود آوردن یک تشکیلات نظامی واحد و قوی و جلوگیری از تکرار سازمانها و کارها و اختلافها، با توجه به موقعیت واقعی و قانونی سپاه و ارتش، یک فکر اساسی بشود... ما باید این مشکل را برای همیشه حل نماییم، در غیر این صورت مشکلات جبهه‌ها و کشمکشها روز به روز بیشتر خواهد شد...»

* متن کامل اولین نامه منتظری به خمینی، به تاریخ ۹ مرداد ۶۷، در اعتراض به موج جدید اعدام زندانیان سیاسی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی، بعد از سلام و تحیت، به عرض می‌رساند: راجع به دستور حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود

در زندانها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سویی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها: اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقامجویی می‌شود، و ثانیاً خانواده‌های بسیاری را، که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند، ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جداً زده می‌شوند، و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند ولی بعضی از مسئولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند، و رابعاً در شرایط فعلی، که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیتها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرتعالی نیست که یک دفعه تبلیغات علیه ما شروع شود، و خامساً افرادی که به وسیله دادگاهها، با موازینی، در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ی بی‌اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضا است... سادساً دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثیر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی، بسا بی‌گناهای و یا کم‌گناهای هم اعدام می‌شوند... و سابعاً ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه‌ی نگرفته‌ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیشتر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطوفت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت، و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلأ دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند مخصوصاً زنان بچه‌دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود. و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): ادرثوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان يخطي في العفو خير من ان يخطي في العقوبة. والسلام عليكم و ادام الله ظلكم.

۱۶ ذی‌الحجه ۱۴۰۸، ۶۷/۵/۹، حسینعلی منتظری

* نامه دوم منتظری به خمینی، به تاریخ ۱۱ مرداد ۶۷، در اعتراض به موج جدید اعدامهای زندانیان سیاسی

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی. پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود، به عرض

می‌رساند: سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور، که مرد مورد اعتمادی می‌باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه، پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند، وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت: معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد. و این قاضی شرع می‌گفت: من هر چه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آرا باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی، که به دماء هزاران نفر مربوط است، می‌باشند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. حسینعلی منتظری

* نامه منتظری، به تاریخ ۲۴ مرداد ۶۷، «خطاب به آقای میری، قاضی شرع - اشرافی، دادستان - رئیسی، معاون دادستان - پورمحمدی، نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام».

بسمه تعالی، ۱ - من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان. فرزند مرا آنان به شهادت رساندند. اگر بنابر انتقامجویی باشد، من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم. ۲ - این گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر، قطعاً در دراز مدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند. مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است. ۳ - روش پیغمبر را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است. پیغمبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب رحمة للعالمین گرفت. روش امیرالمؤمنین با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید. ۴ - بسیاری از افراد سر موضع را رفتار بازجوها و زندانبانها آنان را به سر موضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند. ۵ - مجرّد این که اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود. امیرالمؤمنین نسبت به

ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با این که خودش فرمود او قاتل من است. ۶ - مجرّد اعتقاد فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند و ارتداد سران موجب حکم به ارتداد سمپات نمی‌شود. ۷ - قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد (لایقزی القاضی و هو غضبان) الان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است. ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده‌ایم. وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سؤال بردن همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقاتها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید، فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟ ۸ - من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند. این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کردیم، همه غلط بود؟ ۹ - من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است. ۱۰ - در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشت هستند. یک نحو منطق است و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود.

موفق باشید، حسینعلی منتظری.

* متن کامل نامه منتظری به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) به تاریخ ۱۹ مهر ماه ۶۷، به نقل از کیهان همان روز:

بسم الله الرحمن الرحيم

اعضای محترم اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشگاهها آیدهم الله تعالی، پس از سلام، نامه شما به دستم رسید، از احساس مسئولیت شما دانشجویان عزیز نسبت به روند انقلاب تقدیر و تشکر می‌کنم. شما خود به مسائل و مشکلات جاری و وظایف سنگین نسبت به انقلاب و حفظ آرمانها و ارزشها و اصول اولیه آن آگاه و مطلعید، آن چه را شما احساس می‌کنید، اینجانب هم کاملاً احساس کرده و می‌کنم. اینجانب نسبت به سیاست و تصمیم‌گیریها و اجرائیات کشور، دخالتی ندارم و در کنار می‌باشم، ولی هر وقت احساس تکلیف شرعی می‌کرده‌ام، مسائلی را به مسئولین محترم و به ملت عزیز تذکر داده و احیاناً به اطلاع مقام معظم رهبری می‌رسانده‌ام. نقش دو قشر

دانشجو و روحانی و یا حوزه و دانشگاه در بالا بردن آگاهی سیاسی ملت و پیشبرد نهضت اسلامی تا مرحله پیروزی انقلاب و بعد از آن در مقاطع گوناگون قابل شک و تردید نیست. در رژیم گذشته تلاش بر جدا نمودن حوزه و دانشگاه از سیاست و مسائل جاری کشور بود و با پیروزی انقلاب و تأکیدات مقام رهبری، این وضع به حمدالله عوض شد ولی نباید وظیفه را تمام شده تلقی نمود، مسئولیت حفظ انقلاب و ارزشها و تحقق اهداف و آرمانهای الهی به عهده فرد فرد ما می باشد، همان گونه که در اصل انقلاب و پیروزی آن همه جناحها و افراد و طبقات شرکت داشتند، در حفظ آن و حساسیت نسبت به آرمانها و اهداف آن و اظهار نظر در مورد آنها نیز باید شرکت داشته باشند و بتوانند اظهار نظر کنند. مسئولین کشور و انقلاب هم نباید خود را مستغنی و بی نیاز از تذکرات و انتقادات سازنده بدانند، آزادی بیان و اظهار نظر در چارچوب اسلام و انقلاب و مصالح کشور حق طبیعی و قانونی هر فرد و جناحی است. روزنامه ها و رسانه های گروهی باید مرکز نشر افکار و نظریات گوناگون باشند، تا رشد انقلاب و ملت متوقف نشود و مردم در جریان تمام نظریات و افکار قرار بگیرند. رسانه های گروهی و دانشگاهها و حوزه ها نباید تریبون گروه و جناح خاصی باشد و دیگران از تمام مزایا محروم گردند، ما اگر تحمل شنیدن حرف مخالف نظر خود را نداشته باشیم به زودی این حرف مخالف تبدیل به گلوله و به فرمایش حضرت امیر «یدعوا الی السیف» خواهد شد. ما امروز نیاز به رشد و شکوفایی فرهنگ اسلام و انقلاب داریم و این رشد بدون احساس آزادی بیان امکان ندارد. مسئولین محترم کشور و انقلاب، که خود طعم تلخ خفقان را در رژیم ستمشاهی کشیده اند، باید به این حقیقت واقف باشند و فکر نکنند امروز که حکومت طاغوت از بین رفته، دیگر نیازی به آزادی بیان نداریم، این توهم باطلی است، هیچ یک از ما معصوم نیستیم تا احتیاج به تذکر نداشته باشیم، در هر نظام و حکومتی رشد و شکوفایی علم و فضیلتها و استعدادها و اخلاق کریمه و ارزشهای انسانی در پرتو نشر افکار و نظریات موافق و مخالف امکان دارد. ما اگر بخواهیم به حقیقت زلال اسلام و اهداف عالی انقلاب برسیم و خرافه و جهل و بدعتها در مقابل دستورات خالص الهی از جامعه بیرون برود، راهی جز ایجاد محیط سالم و فضای باز و آزاد برای بحثهای علمی و تشکیل میزگردهای سیاسی - اجتماعی و دادن فرصت به رشد و شکوفایی استعداد افراد نداریم، زمان تکفیر و تفسیق و برجسب زدن به هر منادی حقی گذشته است، چرخ زمان به عقب برنمیگردد، انقلاب نیروها را از بند آزاد نمود، ما هنوز در وسط راه می باشیم باید همگی با وحدت کلمه و صداقت و وفاداری و پرهیز از شیوه های فریب و سیاست بازی، برای تحقق اهداف اصلی انقلاب تلاش کنیم و از جو سازیها نهراسیم و خود نیز تحت تأثیر جو سازیها قرار نگیریم و

استقلال فکری خود را حفظ کنیم. برای ما اصل باید اسلام و اهداف الهی انقلاب باشد و باید همه چیز را در مسیر آنها بخواهیم، تمام پستها و قدرتها و مسئولیتها باید در مسیر حفظ آرمانهای اسلام باشد و ما خود را برای آنها باید بخواهیم نه آنها را برای حفظ موقعیت و قدرت چند روزه خودمان. حضرت امیر و حضرت ابی عبداللّه علیهما السلام خود را قربانی اهداف اسلام نمودند و از ما هم جز شیعه و پیرو کامل آنان بودن، انتظاری نیست. دوران شعار بدون عمل را تمام کنیم، ترتیبی بدهیم تا شعارهای این دهساله را پیاده نماییم، اگر شعار زیاد باشد و یا عمل و سیاست داخلی و خارجی ما با شعارهایمان وفق ندهد ملتها هم به ما و هم به شعارهایمان بی ایمان و بی تفاوت خواهند شد. شما دانشجویان هر کجا هستید کارهایتان با خلوص و برای خدا باشد، از تظاهر و فریبکاری و دسته بندی و گروه بازیهای بچه گانه و انگ زدنها و تفرقه اندازیها پرهیز کنید، حرفهای منطقی خود را با شکل معقول و منطقی به مسئولین برسانید و آنان هم باید شما را تحمل کنند و به شما بها بدهند. شما دانشجویان فرزندان انقلاب و کشورید، سعی کنید خود را برای آینده کشور و انقلاب بسازید، وحدت و هماهنگی خود را با روحانیت متعهد و دلسوز حفظ کنید و در خواندن درس و بالابردن سطح دانش و علم خود کوشا باشید تا بتوانید به کشور و انقلاب خدمت نمایید در غیر این صورت پستها و امکانات به دست افراد ضد انقلاب خواهد افتاد. به اساتید و شخصیتهای علمی و دانشمندان احترام بگذارید و به آنان بها بدهید و از دانش آنان در مسیر اهداف انقلاب به نحو احسن استفاده نمایید و من هم به شما دعا می کنم و توفیق بیش از پیش شما عزیزان و سایر خدمتگزاران به اسلام و انقلاب و کشور را از خدای متعال مسئلت دارم.

والسلام علیکم و رحمت اللّه و برکاته. حسینعلی منتظری

* نامه بیش از ۷۰ نماینده مجلس رژیم خطاب به خامنه ای در انتقاد به مقاله روزنامه جمهوری اسلامی، به نقل از روزنامه رسالت ۵ آذر ۶۷:

«برادر بزرگوار حضرت حجة الاسلام والمسلمین خامنه ای دامت برکاته، صاحب امتیاز محترم روزنامه جمهوری اسلامی، سلام علیکم. با توجه به این که حضرت مستطاب عالی یکی از شخصیتهای برجسته و از روحانیون نامور این کشور هستید و سالهای سال در راه تحقق اهداف اسلام و سربلندی و عزت روحانیت راستین نرد عشق باخته اید، خاطر مبارک حضرتعالی را به این نکته جلب می کنیم: در روز یکشنبه ۶۷/۸/۲۲ روزنامه جمهوری اسلامی به درج مقاله ای تحت عنوان "نامه" اقدام نمود که در آغاز آن یک نمود سیاسی مفروض و مجهول الهویه ای را نشانه رفته

که به فتنه‌انگیزی دست زده و نامه‌یی را منتشر نموده است. آن گاه به این بهانه ساختگی به توهین و تهمت و افترا نسبت به یکی از شخصیت‌های معظم کشور جمهوری اسلامی پرداخته و بدون ذکر نام و عنوان آن شخصیت والا در ظاهر به طور تلویحی اما ابلغ از تصریح بوده است. این "نامه" که ظاهراً نوشته رشیدی مطلق را تداعی می‌کرد ما را بر آن داشت از شما برادر عزیز که همواره دل در گرو اعتلای نام اسلام و روحانیت و مرجعیت داشته و دارید تقاضا کنیم که تکلیف مردم را با این روزنامه روشن فرمایید. روزنامه‌یی که از نام جنابعالی اعتبار می‌گیرد ولی در بدنام کردن بعضی از شخصیت‌های بزرگ کشور، که خود شما هم از بسیاری موارد از زهر آن مصون نبوده‌اید، می‌کوشد.

بیت‌الله جعفری، قادر شریف‌زاده، عظیمی، محمدرضا رحیمی، علی موحدی ساوجی، حسین سبحانی نیا، حسینی سیرجانی، زرین گل، نبی‌الله راجی، احمدنژاد، پرورش، سید حسن شجاعی، اربابی فرد، زائری، سیدزاده، اکرمی، حاجی ناصری، محمد علی شهیدی، پرتو، فضایی، افرازیده، محمدرضا توسلی، مصطفی مرسلی، شهریار، شهرکی، رضا عبداللّهی، صادقی‌آزاد، فاضل همدانی، دامادی، علی اکبر ناطق نوری، روحانی‌زاده، عمید زنجانی، پرتوی، عرب عامری، احمد زمانی، کاظم دینان، خیرخواه، وحید احمدی، بنی‌هاشمی، موسوی ننه کران، محمد رضا باهنر، طاهری، یونس محمدی، بلوکیان، اسدالله تابع، طباطبایی، عبدالصاحب طاهری موسوی، موسوی، خلیل موشح، امام موسوی، محلوچی، ففدایی، دکتر شیبانی، اسلامی، حسینعلی ضیایی، هاشم حجازی، هجرتی و بیش از ۲۰ امضای ناخوانای دیگر.

* نامه ۱۱۴ نماینده مجلس رژیم به منتظری، به نقل از کیهان ۱۳ آذر ۶۷. متن این نامه که در جلسه علنی ۱۳ آذر مجلس خوانده شد، چنین است: «ما نمایندگان مردم ایران در مجلس شورای اسلامی که سوگند یاد کرده‌ایم همواره بر اساس قانون اساسی و رهنمودهای مقام رهبری حرکت کنیم حمایت قاطع و تبعیت کامل خود را از امام امت و حضرتعالی و رهنمودهای روشن‌گرایان اعلام نموده و از کلیه مسئولین کشور مصرّاً می‌خواهیم تمامی تذکرات صریح و دلسوزانه شما را با جدیت و دقت اجرا کنند. بدیهی است شرایط نوین کشور اقتضا می‌کند حضرتعالی با ارشاد و راهنمایی‌های بزرگوارانه بیش از پیش ما و همه مسئولین و اقشار ملت را مورد عنایت قرار دهید».

* نامه ۱۰۶ نماینده مجلس.

روزنامه رسالت به تاریخ ۵ دیماه ۶۷، نوشت: در جلسه علنی دیروز مجلس نامه‌یی با امضای ۱۰۶ نماینده درباره نجات دفاتر نمایندگی منتظری در دانشگاهها از بلا تکلیفی، خطاب به خامنه‌ای «رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی» خوانده شد. متن نامه چنین است: «ما نمایندگان مجلس شورای اسلامی مصرّانه از آن شورای محترم می‌خواهیم که با عنایت به تصویب و شرح وظایف و مواد اصلاحیه از سوی حضرت آیت الله العظمی منتظری مدّ ظله در باب دفاتر نمایندگی معظم‌له در دانشگاههای سراسر کشور و ابلاغ آن به شورای عالی، دستور فرمایند نسبت به ابلاغ آن به وزارتین آموزش عالی و بهداشت و درمان و آموزش پزشکی تسریع و از وضع بلا تکلیفی کنونی نجات دهند».

* نظر منتظری درباره «احکام و آداب زندانها»

کیهان ۱۰ دیماه ۶۷ به نقل از سلسله درسهای منتظری درباره احکام و آداب زندانها، نوشت:

«... مجبور ساختن زندانیان به انجام مصاحبه تلویزیونی، به سبکی که در روزگار ما رایج می‌باشد، از نظر شرعی حرام است چون موجب تحقیر و در هم شکستن شخصیت اجتماعی آنان می‌گردد... هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی، یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است... نمی‌توان شخص زندانی را مجبور به انجام دادن اموری ساخت که منافعی با سلطه بر جان و نفس خویش باشد مانند شرکت در برخی مراسم و جشنها، یا بر عهده گرفتن برخی از مسئولیتها و کارها، یا کمک به اطلاعات و امثال اینها...».

* نامه ۱۸ دیماه ۶۷ منتظری به اعضای دفتر مرکزی نمایندگان در دانشگاهها و مراکز فرهنگی، به نقل از کیهان ۲۹ دیماه ۶۷:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت آیات و حُجج اسلام اعضای دفتر مرکزی نمایندگان اینجانب در دانشگاهها دامت برکاتهم، پس از سلام و تحیت، به دنبال مراجعات زیاد و گزارشات مختلف و سئوالات متنوع از طرف انجمن اسلامی دانشگاهها و دانشجویان عزیز و ارگانهای مختلف دانشگاهی راجع به نحوه عمل و برخورد نمایندگان، نکاتی را لازم

دیدم جهت ابلاغ به برادران عزیز نمایندگان محترم در دانشگاهها، ضمن تشکر از زحمات آنان، یادآور شوم:

۱ - وظیفه نمایندگان محترم در دانشگاهها و سایر مراکز فرهنگی نظارت بر روند فکری و اخلاقی و عملی دانشگاهها از نظر مطابقت با موازین اسلامی و برنامه‌ریزی صحیح برای حسن جریان تعلیمات دینی با هماهنگی همه ارگانهای انقلابی می‌باشد و مسأله ولایت شرعی و حق اعمال ولایت در کار نیست و چون شنیده شده از این عنوان بسا استفاده شده است لازم است از این تعبیرات اجتناب شود و غیر از جلوگیری از محرمات شرعی و امر به معروف، جلو آزادی تفکر و اظهار نظر و عمل افراد نباید گرفته شود، به خصوص در مسائل سیاسی و اجتماعی که همه افراد در اظهار نظر آزادند. و به فرمایش امام صادق (ع) فی روایة صحیحہ: ولاتکونوا علما، جبارین فیذهب باطلکم بحقکم.

۲ - هیچ گاه با اعمال قدرت و زور و خشونت، ایمان در قلب افراد، به خصوص اساتید و دانشجویان، وارد نمی‌شود. باید شیوه برخورد ما و قوت منطق و محتوای علمی و ارزشی اظهارات ما و تطابق قول و عمل در ما به شکلی باشد که دانشجویان و اساتید را جذب نماید و در قلوب آنان ایمان ایجاد کند. اگر دیدیم آنها نسبت به ما و حرفهای ما بی تفاوت یا بی ایمان شده‌اند باید علتها را قبل از هر چیز دیگر بررسی کنیم، و اگر در برخورد و یا منطق خود ضعف و کمبودی یافتیم جبران کنیم. همه گناه را به گردن آنان نگذاریم و گرنه با تهدید و شانتاژ و تفسیق و انگ زدن نه تنها مشکلی حل نمی‌شود، بلکه ممکن است باقیمانده علاقه و ایمان آنان نسبت به روحانیت و انقلاب و چه بسا نسبت به اصل دین نیز برود...

۳ - نمایندگان محترم اینجانب نباید مستقیماً در گیر انتخاب اعضای انجمنهای اسلامی و ارگانهای دیگر دانشگاهها و یا نصب و عزل سایر افراد بشوند. انجمنهای اسلامی خود در انتخابات هر دانشگاهی باید آزاد و مستقل باشند. البته نمایندگان در هر موردی چیزی را مصلحت یا مضر تشخیص دادند و یا تأیید آنان در قانون شرح وظائف ملحوظ گشته است باید نظر خودشان را با منطق و روش متین و مستدل، که بیشترین نقش را در تأثیر دارد، تذکر دهند.

۴ - برادران انجمنهای اسلامی نیز نباید خود را قیم تمام دانشجویان بدانند، البته رسالت این برادران مقدس و مورد تأیید است ولی نباید در آن چه خداوند متعال به افراد آزادی داده کار شکنی شود و مانع اظهار نظر افراد در محدوده نظام و انقلاب و مصالح کشور و دانشگاهها شد. برادران عزیز نماینده و اعضای انجمنهای اسلامی در حقیقت دو بال رشد و تعالی فکری و علمی و مذهبی دانشگاهها باید باشند و این رشد بدون پرورش که از تضارب افکار به دست می‌آید و

تأمین امکانات رشد ممکن نیست و هر دو قشر باید حرمت یکدیگر و سایرین را حفظ نمایند و به جای کار شکنی همکاری نمایند.

۵ - چنان چه کراراً تذکر داده‌ام برادران روحانی در دانشگاهها به شکلی مظهر و سمبل اسلام و انقلاب دیده می‌شوند و لذا روی تمام حرکات و ریز و درشت کارها و گفتار آنان حساب دقیق می‌شود و به پای اسلام و انقلاب و کل روحانیت ثبت می‌شود، از این رو باید در انتخاب اساتید معارف کاملاً دقت شود، اگر احیاناً کسی مناسب نبود به شکل محترمانه عذر او خواسته شود و سخط خالق را به رضای مخلوق معامله نکنیم. و در انتخاب اساتید و افراد از غرضهای شخصی و یا گروهی پرهیز شود و لیاقت و تخصص و تقوی ملاک عمل باشد.

۶ - روح حاکم بر دانشگاهها و جو مدیریتها و دفاتر نمایندگی و انجمنهای اسلامی و جهادهای دانشگاهی باید روح اخوت اسلامی و خوشبینی و پرهیز از خط بازی و گروه گرایی باشد و گرنه به صرف قانون خشک، اگر روحیه تعاون و اخوت و کرامت انسانی در بین نباشد هیچ گاه نمی‌توان کاری از پیش برد و دائماً حالت کشمکش و تضاد و حساسیت رو به تزايد خواهد رفت و عرصه را بر همگان تنگ می‌نماید و این همان چیزی است که دشمنان انقلاب و بد خواهان در صدد آنند. هیچ کدام از ما معصوم نیستیم و همگی احتیاج به نقد و تذکر داریم، البته نباید به بهانه نقد کسی را خراب نماییم، بلکه باید حرمت اشخاص حفظ شود.

۷ - تکمله پیشنهادی شرح الوظائف نمایندگان گرچه به نظر اینجانب رسیده و از اول به عنوان پیشنهاد مطرح بود، ولی اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی آیدهم‌الله تعالی می‌توانند با مشورت با کارشناسان و نمایندگان دانشجویان و ارگانهای مربوطه و به خصوص دفتر مرکزی نمایندگان هر آن چه را صلاح دیدند تصویب و ابلاغ نمایند.

۸ - اعضای دفتر مرکزی، چنانچه قبلاً هم عرض کرده‌ام، سعی کنند با جناحهای مختلف فکری هر دانشگاهی صمیمانه در ارتباط باشند و همه افراد و جناحها بتوانند خواسته‌ها و مطالب خود را با آنان در میان بگذارند، و اگر بخواهند موفق باشند از گرایش عملی به جناح خاصی خودداری نمایند... والسلام علیکم جمیعاً و رحمة‌الله و برکاته.

۶۷/۱۵/۱۸ حسینعلی منتظری

* متن سخنان منتظری در روز ۲۲ بهمن ۶۷، به نقل از روزنامه کیهان: «قائم مقام رهبری ضمن تبریک شروع دومین دهه انقلاب و بیان حدیثی از

امام جعفر صادق (ع) که می‌فرماید کسی که هر روز حساب اعمال خود را بررسی نکند جزء شیعیان ما محسوب نمی‌شود، گفتند: یکی از دستوراتی که هم شرع و هم عقل به انجام آن حکم می‌کند حسابرسی اعمال است که انسان هر روز کار خود را حساب کند و اگر کار خوب کرده از خدا بخواهد که توفیق ادامه آن را بدهد و اگر کار بد کرده توبه کند... این دستور لابد برای همه کارهاست و خطاب هم به همه افراد است، حتی مسئولین و کسانی که پست و مقامی دارند. حساب اینها بیشتر اهمیت دارد. حضرت می‌فرماید هر روز حساب کنید. حالا خوب است که ما ملت ایران اگر هر روز حساب نکردیم، پس از دهسال حساب کنیم انقلاب ایران به تصدی یک یا دو نفر نبود از همه ملت ایران، از همه طبقات، انقلاب کردند و انصافاً انقلابی بود که دنیا با همه قدرت و پیش بینیهایی که داشتند باورشان نمی‌آمد که یک حکومت ۲۵۰۰ ساله که شرق و غرب از او حمایت می‌کردند و وضع اقتصادی آن خوب بود در اثر قیام مردم با دست خالی ولی با پشتکار، ایمان و رهبری قاطع این حکومت واژگون شود. همه محاسبات ابر قدرتها و حسابگریهای آنها غلط در آمد. پس این انقلاب، انقلاب مهمی بود که دنیا را تکان داد و موجی در جهان ایجاد کرد که به دورترین نقاط جهان رسید و همه دنیا با عظمت به آن نگاه کردند، بعد از دهسال باید عملکرد خود را حساب کنیم. یک روزی من صحبتی راجع به جشنها داشتم و عرض کردم دو نوع می‌توان جشن گرفت. نگفتم که دهه انقلاب جشن نگیرید. یک جور جشن این است که ما بررسی نکنیم که چه کردیم و چه می‌خواهیم بکنیم و به کجا رسیده‌ایم. فقط همین اندازه برنامه‌های سرگرم کننده‌ی داشته باشیم و خرجهایی هم بکنیم و مظاهر دل انگیزی درست کنیم که فقط سرگرمی باشد. من عرض کردم این نوع جشن غلط است و این جشنی است که آدمهای نپخته و بچه‌ها می‌پسندند. یک جور جشن دیگر این است که در دهمین سالگرد انقلاب و هر سال و هر روز باید بررسی کنیم و بعد از دهسال این جشن عاقلانه است که مامردم ایران، که انقلاب متعلق به همه آنهاست و مسئولین کشور هم جزء همه هستند، بیاییم حساب کنیم و ببینیم که چه کردیم. نباید فقط برنامه‌های سرگرم کننده داشته باشیم و سخنرانی کنیم و از خودمان تعریف و ثناگویی کنیم و بگوییم چه کرده‌ایم و چه شده است. من تعریف شما را بکنم و شما تعریف مرا بکنید و مداحی کنیم و خلاصه خود را گول بزنیم. اما دنیا گول نمی‌خورد. چندی پیش در لندن مؤسسه سلطنتی لندن که ربطی به ما ندارد سمینار انقلاب ایران تشکیل دادند، برای این که خود را ارباب دنیا می‌دانند و هنوز هم به جهان سوم طمع دارند. اینها این سمینار را برای بررسی انقلاب ایران تشکیل می‌دهند که چه اثری گذاشته و چه منافعی از آنها به خطر انداخته و حالا وضع انقلاب چگونه است و آیا می‌تواند به وضع خود ادامه دهد؟ شکستها و عیبهای آن چیست و آیا راهی برای

خفه کردن آن هست؟ این جای تأسف است که آنها کار دهساله ما را بررسی کنند و ما خودمان به شعار دادن بر یکدیگر و ثناگویی بپردازیم... آن اجتماعات، تظاهرات و راهپیماییهایی که در شهرها بود و فیلمهای آنها را می‌بینیم دقت کنید که در آن وقت چه روحیه‌ی حکمفرما بود و چه عناصری در جامعه بودند چه جوانها، امکانات و منابع اقتصادی وجود داشت، اینها را بررسی کنیم که چه هماهنگیها، فداکاریها، ایثارها و گذشتیهایی بود و همه از همدیگر دفاع می‌کردند، دانشگاهی و روحانی و بازاری و... اگر کسی ضربه می‌خورد همه از او دفاع می‌کردند. ببینیم این وحدتها و ایثارها چه شده است. باید حساب کنیم در ظرف این دهسال که جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه؟ دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آنها پیروز از کار در آمدند؟ چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوانهایی را از دست دادیم که هر کدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد؟ باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم اینها توبه دارد و اقلاً متنبه شویم که بعداً تکرار نکنیم. چقدر در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بوده و خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم. اینها راه عاقلانه‌تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم همین است که ما می‌گوییم بعد هم فهمیدیم که اشتباه کرده‌ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم و بعد بگوییم خدایا و ای ملت ایران ما اینجا اشتباه کردیم. چه اشکال دارد که مسئول بیاید و بگوید که من اشتباه کردم... ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می‌دانستیم نمی‌توانیم آن را انجام دهیم. شعارهایی دادیم که دنیا را از خودمان ترساندیم و فکر کردند که در ایران ما مردم را می‌کشیم. در خارج از کشور ما افرادی داریم که نه ضد انقلابند و نه مخالف هستند و روحشان برای ایران پر می‌زند و اهل ایران هم هستند اما می‌ترسند که به ایران بیایند. برای یک نوع کارهایی که غلط انجام شده. ما همه کارهایمان درست نبوده و هیچ کدام معصوم نیستیم. یک وقت خطا عمد است و یک وقت هم قصور کرده‌ایم. اگر قصور باشد و حساب نکنیم فکر می‌کنیم که همه ما خوب کار می‌کنیم ولی اگر جامعه ایران که انقلاب کرده و مسئولینی که سر کارند حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشتیم و تا کجا بودیم و به کجا رسیده‌ایم اگر اشتباهاتی داشته‌ایم جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کرده‌ایم و گوش به حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه‌های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می‌کردند در بعضی مسائل نداده‌ایم و قبول نمی‌کردیم و توجه نداشتیم. اما حالا چیزهایی که قابل جبران است باید جبران کنیم و مواظب باشیم که حالت لجاجت، گوش نکردن به

حرف و نصیحت دیگران، خود محوریها، کنار زدن نیروهای خوب، بی‌اعتنایی به افراد، منزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم را کنار بگذاریم. بایستی جامعه، جامعه باز باشد که همه افراد بتوانند تذکر بدهند. ممکن است کسی در سطح بالا باشد و اشتباه بکند. در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون مردم باید بتوانند حرف بزنند. روزنامه‌ها یک خط خاصی نباشند رادیو و تلویزیون در دست چند نفر انحصاری نباشد که هر جا را خواستند سانسور کنند. وقتی که کار به جایی برسد که صحبت من طلبه که از اول در انقلاب بوده‌ام و دلسوز انقلاب بودم و هشتم سانسور شود، وای به حال دیگران. اینها را باید فکر کرد که یعنی چه. رسانه‌های گروهی مال ملت است و همه ملت انقلاب کردند. این معنی ندارد که دو یا سه نفر تصمیم گیرنده باشند و برای همه تصمیم بگیرند. اینها همه حسابرسی و بررسی می‌خواهد... جشن عاقلانه این است که حسابرسی کنیم و اگر اشتباهاتی داشته‌ایم جبران کنیم... یکی از خواسته‌های ما آزادی بود اما نه به معنی فساد و فحشا، به این معنی که اگر کسی انتقاد دارد، بکند. تا کسی حرف زد نباید برای او پرونده سازی کرد، پرونده سازی یعنی چه؟ انسان عاقل حرف دارد و می‌زند، و با مشورت بهترین نظر انتخاب می‌شود. ممکن است کسی که انتقاد می‌کند اشتباه کند و نباید به حرف هر کس عمل کرد اما باید بگذاریم حرف زدن آزاد باشد و پرونده سازی نداشته باشیم. زندان پر کردن دردی را دوا نمی‌کند. فکر غلط را نمی‌توان زندانی کرد. فامیل یک زندانی هم به واسطه فکر غلط او مسأله‌دار می‌شوند، این کاری که از طرف رهبر انقلاب انجام شد که افراد گروهکی آزاد شدند و از رسانه‌ها هم اعلام شد، بسیار کار متین و قابل تقدیری است و مضمون نوشته رهبر انقلاب در این مورد این بود که مسئولین با عواطف اسلامی و انسانی با اینها برخورد کنند. یعنی این که کسی که آزاد شده جامعه او را جذب کند و به او کار بدهد. از یکی از استانها نامه‌یی داشتیم که معلمی نوشته بود من یک اعلامیه‌یی خوانده بودم و غرضی هم نداشتم مرا به زندان بردند و به ۱۶ ماه حبس محکوم کردند و حالا که بیرون آمده‌ام و به انقلاب هم معتقد هستم گفته‌اند نباید معلمی کنی و هیچ جای دیگر هم به من کار نداده‌اند و حالا هم که مغازه‌یی باز کرده‌ام آن را به همان جرم تعطیل کرده‌اند. این برخوردها غیر اسلامی و غلط است. این توصیه رهبر انقلاب نباید به زمین گذاشته شود و افراد باید جذب شوند که بسیاری از آنها قابل جذب هستند. موضوعی که چهار، پنج سال است من مطرح می‌کنم و خدمت امام هم گفته‌ام و در مورد آن نامه هم زیاد داشته‌ایم این است که افرادی که در خارج هستند وحشت‌زده‌اند و نیروهای خوبی هستند البته نه همه آنها، اما حداکثر از این سه چهار میلیون نفر ایرانی، سیصد هزار نفر ضد انقلابند، اما اکثراً نیروهای خوبی هستند و بعضی سرمایه هم دارند و می‌توانند به کشور

بیایند و کمک کنند... به عقیده من محرّماتی که در شرع اسلام است همانند لوازم موسیقی و غیره باید استثنا شود و بقیه اجناس که بدون خروج ارز وارد می‌شود آزاد باشد و کمبودها نیز برطرف می‌شود. اگر بگوییم در فرودگاه می‌خواهیم از افراد تخلیه اطلاعاتی کنیم، افرادی که در خارج هستند می‌ترسند و نمی‌آیند. راهش این است که سفارتخانه‌ها و کنسولگریها در مورد ایرانیان بررسی کنند و اگر نیرو ندارند، از اینجا کمک فرستاده شود. افرادی که مایلند بیایند به سفارتخانه‌ها مراجعه کنند و وقتی آنها بررسی کردند و متوجه شدند واقعاً می‌خواهند به ایران بیایند و زندگی کنند، یک تعهد هم بگیرند و از فرودگاه به خانه بروند. نخواهیم بیاییم در فرودگاه و از او احوالپرسی کنیم. اگر این طور باشد خیلیها می‌آیند و کمک می‌کنند ولی اگر بگوییم کسی با شما کاری ندارد اما بعداً آنها را آزاد نگذاریم، مسلماً نمی‌آیند. این کار به نفع ما و به نفع کشور است. بسیاری از افرادی که تولید کننده شغل هستند به کشور بیایند. ما در آمریکا چهار هزار پزشک داریم که صورت آنها را دارم و شاید سه هزار نفرشان علاقه دارند که به این جا بیایند. ولی وسوسه دارند. اینها به کشورشان علاقه دارند اما اگر در خارج باشند نفس وجودشان دعوت کننده علیه انقلاب است اگر به کشور بیایند موجب امن و آرامش و دلگرمی همه است و انشالله یک تحولی بعد از دهسال پیدا شود. و دهسال که شعار داده‌ایم مجدداً فقط شعار نباشد بلکه حسابرسی اشتباهات را انجام دهیم. برای ساختن آینده کشور باید اولاً اشتباهات جبران شود و به نیروها فرصت داده شود و افراد منزوی دعوت شوند. هم چنین باید در مدیریت کشور تحولی پیش بیاید و باز سازی کشور از نیروهای مدیریت کشور شروع شود و خیلیها که منزوی هستند در کارها وارد شوند، چه از داخل و چه از خارج.

بسیاری از کشورها در جنگ شکست خوردند. اما در اثر این که نشستند و به فکر آینده خود بودند تحولی در صنعت و تکنولوژی ایجاد کردند و این به این دلیل بود که همه نیروهای متخصص را به کار گرفتند. ما هم باید همه امکانات را بسیج کنیم و انتقاد پذیر باشیم. نباید تنها به گذشته‌ها افتخار کنیم. بایستی برای آینده فکر کرد تا هر چه زودتر به اهداف انقلاب برسیم و به وعده‌ها عمل کنیم. اگر علاقمند به انقلاب، اسلام و کشور هستیم باید کاری کنیم که وقتی به مردم می‌گوییم حزب تشکیل دهید و انتقاد کنید، ایمان داشته باشند. باید نیروهایی را که در بدو انقلاب ایثار و فداکاری داشتند و با یکدیگر هماهنگ و خوش‌بین بودند به کار بگیریم و همان طور ملت را هماهنگ و دلگرم و خوش‌بین بکنیم...».

* «پیام مهم» خمینی در سوم اسفند ۶۷ خطاب به «روحانیون سراسر کشور و مدرّسین و طلاب حوزه‌ها»، به نقل از اطلاعات ۶ اسفند ۶۷:

«... امروز هیچ دلیل شرعی و عقلی وجود ندارد که اختلاف سلیقه‌ها و برداشتها و حتی ضعف مدیریتها دلیل به هم خوردن الفت و وحدت طلاب و علما متعهد گردد. ممکن است هر کس در فضای ذهن و ایده‌های خود نسبت به عملکردها و مدیریتها و سلیقه‌های دیگران و مسئولین انتقادی داشته باشد، ولی لحن و تعبیر نباید افکار جامعه و آیندگان را از مسیر شناخت دشمنان واقعی و ابرقدرتها که همه مشکلات و نارساییها از آنان سرچشمه گرفته است، به طرف مسائل فرعی منحرف کند و خدای ناکرده همه ضعفها و مشکلات به حساب مدیریت و مسئولین گذاشته شود و از آن تفسیر انحصارطلبی گردد که این عمل کاملاً غیرمنصفانه است و اعتبار مسئولین نظام را از بین می‌برد و زمینه را برای ورود بی‌تفاوتها و بی‌دردها به صحنه انقلاب آماده می‌کند. من امروز بر این عقیده‌ام که مقتدرترین افراد در مصاف با آن همه توطئه‌ها و خصومتها و جنگ‌افروزیهایی که در جهان علیه انقلاب اسلامی است، معلوم نبود موفقیت بیشتری از افراد موجود به دست می‌آوردند. در یک تحلیل منصفانه از حوادث انقلاب، خصوصاً از حوادث ده سال پس از پیروزی، باید عرض کنم که انقلاب اسلامی ایران در اکثر اهداف و زمینه‌ها موفق بوده است و به یاری خداوند بزرگ در هیچ زمینه‌ی مغلوب و شکست خورده نیستیم. حتی در جنگ پیروزی از آن ملت ما گردید و دشمنان در تحمیل آن همه خسارات، چیزی به دست نیاوردند. البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم، در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم. می‌رسیدیم، ولی این بدان معنا نیست که در هدف اساسی خود، که همان دفع تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود، مغلوب خصم شده‌ایم. هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها از آن بهره جسته‌ایم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم. ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم. ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زدیم. ما در جنگ دوستان و دشمنانمان را شناخته‌ایم. ما در جنگ به این نتیجه رسیدیم که باید روی پای خودمان بایستیم. ما در جنگ ابهت دو ابر قدرت شرق و غرب را شکستیم. ما در جنگ ریشه‌های انقلاب پر بار اسلامیمان را محکم کردیم. ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم. ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد. جنگ ما کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت. جنگ ما فتح فلسطین را به دنبال خواهد داشت. جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظامهای فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند. جنگ ما بیداری

پاکستان و هندوستان را به دنبال داشت. تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آن چنانی برخوردار شد و از همه اینها مهمتر، استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافت. همه اینها از برکت خونهای پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سال مبارزه با آمریکا و غرب و شوروی و شرق نشأت گرفت. جنگ ما، جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما، جنگ فقر و غنا بود. جنگ ما، جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه کوتاه‌نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خود گذشتگی و صلابت بی‌فایده است، در حالی که صدای اسلام‌خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست، علاقه به اسلام‌شناسی مردم در آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا، یعنی در کل جهان، از جنگ هشت ساله ماست. من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیلهای غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی ببذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود و خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننموده‌اند. آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرده است. آیا از این که به وظیفه خود عمل کرده است، نگران باشد؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها، به گونه‌ی غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می‌کند. تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟ تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین علیه‌السلام در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلندمدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است، ذکری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است، به موفقیت نائل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم، ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم، ما شعار "مرگ بر آمریکا" را در عمل جوانان پر شور و قهرمان و

اصول، هم چون گذشته پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند که علاوه بر دهها و صدها صحنه اعلام حضور و آمادگی خود، امسال نیز در راهپیمایی بیست و دو بهمن حقیقت آمادگی کامل خویش را به جهانیان نشان دادند و واقعاً دشمنان انقلاب را شگفت زده کردند که تا کجا حاضر به فداکاریند. من در اینجا خود را شرمنده و کوچکتر از آن می دانم که زبان به وصف و تقدیر از آنان بگشایم. خداوند پاداش عظیم این همه اخلاص و رشد و بندگی را خواهد داد. ولی به آنان که ناآگاهانه مردم شریف و عزیز ما را متهم به روی گردانی از اصول و انقلاب و روحانیت می کنند، سفارش و نصیحت می کنم که در گفتار و کلمات و نوشته ها، با دقت و مطالعه، عمل کنند و برداشتها و تصورات نا به جای خود را به حساب انقلاب و مردم نگذارند.

مسأله دیگر این که امروز مقابله و تجزیه روحانیت انقلابی به سود کیست؟ دشمنان از دیرباز برای اختلاف افکنی میان روحانیون آماده شده اند. غفلت از آنان همه چیز را بر باد می دهد، حال اختلاف به هر شکلی باشد: بدبینی شدید نسبت به مسئولین بالا باشد، یا مرزبندی فقه سنتی و پویا و امثال آن. اگر طلاب و مدرّسین حوزه علمیه با یکدیگر هماهنگ نباشند، نمی توان پیش بینی نمود که موفقیت از آن کیست و اگر بر فرض محال حاکمیت فکری از آن روحانی نماها و متحجّرين گردد، روحانیت انقلابی جواب خدا و مردم را چه می دهد. انشاء الله در بین جامعه مدرّسین و طلاب انقلابی اختلافی نیست، اگر باشد بر سر چیست؟ بر سر اصول یا بر سر سلیقه ها؟ آیا مدرّسین محترم که ستون محکم انقلاب در حوزه های علمیه بوده اند، نعوذ بالله به اسلام و انقلاب و مردم پشت کرده اند؟ مگر همانها نبودند که در کوران مبارزه حکم به غیر قانونی بودن سلطنت دادند؟ مگر همانها نبودند که وقتی یک روحانی به ظاهر در منصب مرجعیت، از اسلام و انقلاب فاصله گرفت، او را به مردم معرفی کردند؟ آیا مدرّسین عزیز از جبهه و رزمندگان پشتیبانی ننموده اند؟ اگر خدای ناکرده اینها شکسته شوند، چه نیرویی جای آنان را خواهد گرفت و آیا ایادی استکبار روحانی نماهایی را که تا حد مرجعیت تقویت نموده است، یا فرد دیگری را برحوزه ها حاکم نمی کنند؟ و آیا آنها که در طوفان پانزده سال مبارزه قبل از انقلاب و ده سال حوادث کمرشکن بعد از انقلاب نه غصه مبارزه و نه غم جنگ و اداره کشور را خورده اند و نه از شهادت عزیزان متأثر شده اند و با خیالی راحت و آسوده به درس و مباحثه سرگرم بوده اند، می توانند در آینده پشتوانه انقلاب اسلامی باشند؟ راستی شکست هر جناحی از علما و طلاب انقلابی و روحانیون و روحانیت مبارز و جامعه مدرّسین، پیروزی چه جناحی و جریانی را تضمین می کند؟ جناحی که پیروز شود، یقیناً روحانیت نیست و اگر آن جناح الزاماً به روحانیت رو آورد، راستی به

مسلمانان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده ایم، ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده ایم، البته معترفیم که در مسیر عمل موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده ایم روشها و تاکتیکها را عوض نماییم. ما چرا خودمان و ملت و مسئولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم. من به طلاب عزیز هشدار می دهم که علاوه بر این که باید مواظب القائات روحانی نماها و مقدس ما بها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده اند، عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزیهای بی مورد و ساده اندیشیها سبب مراجعت آنان به پستهای کلیدی و سرنوشت ساز نظام شود. من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، هم چون گذشته اعتراف می کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی رود، گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم، ولی با صلاح دید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب در تمامی اصول و حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا، هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی خوریم که آنان در کنار ما نیستند، چرا که از اول هم نبوده اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروهها و لیبرالها می خوریم. آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند، گشوده است، ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر امریکا گفتید؟ چرا جنگ کردید؟ چرا نسبت به منافقین و ضدانقلابیون حکم خدا را جاری می کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده ایم؟ و صدها چراغی دیگر و نکته مهم در این رابطه این که، نباید تحت تأثیر ترجمه های بی جا و بی مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام به گونه ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی دانم، که معتقدم دشمنان از آن بهره می برند. من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می زنند، صریحاً اعلام می کنم تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد، تا من هستم دست ایادی امریکا و شوروی را در تمام زمینه ها کوتاه می کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در

سراغ کدام قشر و تفکر از روحانیت می‌رود؟ خلاصه اختلاف به هر شکلی کوبنده است. وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنتی و فقه پویا به مرز جبهه‌بندی برسند، آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود. جبهه‌بندی نهایتاً، معارضه پیش می‌آورد. هر جناح برای حذف و طرد طرف مقابل خود، واژه و شعار انتخاب می‌کند. یکی متهم به طرفداری از سرمایه‌داری و دیگری متهم به التقاطی می‌شود که من برای حفظ اعتدال جناحها، همیشه تذکرات تلخ و شیرینی داده‌ام، چرا که همه را فرزندان و عزیزان خود می‌دانم، البته هیچ گاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده‌ام، ولی نگران تقابل و تعارض جناحهای مؤمن به انقلابم که مبادا منتهی به تقویت جناح رفاه‌طلب بی‌درد و نقبزن گردد. نتیجه می‌گیریم که اگر روحانیون طرفدار اسلام ناب و انقلاب دیر بجنبند، ابرقدرتها و نوکرانشان مسائل را به نفع خود خاتمه می‌دهند. جامعه مدرّسین، باید طلاب عزیز انقلابی و زحمت‌کشیده و کتک خورده و جبهه‌رفته را از خود بدانند. حتماً با آنان جلسه بگذارند و از طرحها و نظریات آنان استقبال نمایند و طلاب انقلابی هم مدرّسین عزیز طرفدار انقلاب را محترم بشمارند و با دیده احترام به آنان بنگرند و در مقابل طیف بی‌عرضه و فرصت‌طلب و نقبزن پدیده واحد باشند و خود را برای ایثار و شهادت در راه هدایت مردم آماده‌تر کنند. حال جامعه و مردم طالب حقیقت باشند - مثل زمان ما که حقاً مردم بیشتر از آن چه که ما فکر می‌کنیم، وفادار به روحانیت بوده و خواهند بود - یا نباشند، مثل زمان معصومین علیهم‌السلام. اما مردم شریف ایران توجه داشته باشند که نوعاً تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می‌پذیرد، به منظور نابودی روحانیت انقلاب است. ایادی شیطان در تنگناها و سختیها به سراغ مردم می‌روند که بگویند روحانیت مسبب مشکلات و نارساییهاست آن هم کدام روحانی، روحانی بی‌درد و بی‌مسئولیت؟ نه، بلکه روحانیتی که در همه حوادث جلوتر از دیگران در معرض خطر بوده است. کسی مدعی آن نیست که مردم و پابرهنگها مشکلی ندارند و همه امکانات در اختیار مردم است. مسلم آثار ده سال محاصره جنگ و انقلاب در همه جا ظاهر می‌شود و کمبودها و نیازها رخ می‌نماید، ولی من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ ذلت و عار در برابر امریکا و جهان‌خواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلابی، چیزی برایمان نمانده بود. لازم به یادآوریست که ذکر شمه‌یی از وقایع انقلاب و روحانیت به معنای آن نیست که طلاب و روحانیون عزیز در فردای این نوشته حرکت تند و انقلابی بنمایند، بلکه هدف، علم و آگاهی به نکته‌هاست که در انتخاب مسیر با بصیرت حرکت کنند و خطرهای گذرها و کمینگاهها را بهتر بشناسند. اما در مورد روش

تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند: مسأله‌یی که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است، حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیلها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته‌شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم، که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوی و زهدی که در خور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم... آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول و دیپلماسی خود تجدید نظر نماییم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم، آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می‌گذارند، این یک نمونه‌ایست [مسأله سلمان رشدی] که خدا می‌خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز "آیات شیطانی" در این زمان اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام بر ملا سازد، تا ما از ساده اندیشی به درآییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی‌تجربگی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسأله اشتباه ما نیست، بلکه تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است...».

* «پیام مهم» خمینی، در دوم فروردین ۶۸، خطاب به «مهاجرین جنگ» به نقل از رادیو رژیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت خواهران و برادران و فرزندان عزیز مهاجرین جنگ تحمیلی
آیدهم الله تعالی. با سلام و درود به پیشگاه مقدس مولود نیمه شعبان و آخرین
ذخیره امامت حضرت بقیة الله ارواحنا فدا و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ پرچمدار
رهایی انسان از قیود ظلم و ستم و استکبار. سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او.
سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می کنند و از
جام هدایت و معرفت او لبریز می شوند. سلام بر ملت بزرگ ایران، که با فداکاری و
ایثار و شهادت راه ظهورش را هموار می کنند، و سلام بر شما خواهران و برادران
مهاجر که بدون شک در جنگ تحمیلی از کسانی هستید که صدمه فراوان روحی و
جسمی و مالی خورده اید. شما عزیزان در زمان یورش وحشیانه صدام پس از روزها
دفاع قهرمانانه اضطراراً محل زندگی و راحتی خود را ترک نموده و حقیقتاً به زندگی
پر مشقت در نقطه‌یی دور از خانه و کاشانه خویش تن داده اید. شما مهاجرین عزیز
جنگ تحمیلی، لحظه لحظه جنگ و سختیهای آن را درک کردید. انشاء الله جمهوری
اسلامی در آینده‌یی نه چندان دور شهرها و روستاهای شما را بهتر از قبل در اختیار
شما خواهد گذاشت. ولی باید خود به کمک مسئولان آمده و در نوسازی و مهیاسازی
شهر و روستاهاتان آنان را یاری نمایید. به حمد الله فرزندان خردسال آن روز شما
امروز جوانانی شدند که مانند سایر برادران و خواهران خود از میهن اسلامیشان
دفاع خواهند کرد. همه می دانند که تحمل ۸ سال فشار و سختی فقط برای اسلام عزیز
بوده است، لذا مسئولین باید در دفاع از اسلام محکم تر از همیشه با تمام توان در
مقابل تجاوز نظامی، سیاسی و فرهنگی جهانخواران بایستند، چرا که امروز دنیای
استکبار، خصوصاً غرب، خطر رشد اسلام ناب محمدی (ص) را علیه منافع نامشروع
خود درک کرده است. امروز غرب و شرق به خوبی می دانند که تنها نیرویی که
می تواند آنان را از صحنه خارج کند اسلام است. آنان در این ده سال انقلاب اسلامی
ایران ضربات سختی از اسلام خورده اند و تصمیم گرفته اند که به هر وسیله ممکن آن
را در ایران که مرکز اسلام ناب محمدی است نابود کنند. اگر بتوانند با نیروی نظامی،
اگر نشد با نشر فرهنگ مبتذل خود و بیگانه کردن ملت از اسلام و فرهنگ ملی
خویش، و اگر هیچ کدام از اینها نشد ایادی خودفروخته خود از منافقین و لیبرالها
و بیدینها را، که کشتن روحانیون و افراد بیگانه برایشان چون آب خوردن است، در

منازل و مرکز ادارات نفوذ می دهند که شاید به مقاصد شوم خود برسند و نفوذیها
بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موّجه می زنند. من بارها
اعلام کرده ام که با هیچ کس در هر مرتبه‌یی که باشد عقد اخوت نبسته ام، چارچوب
دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب الله اصل
خداشه ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین
سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانمان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما
باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده های همکاری آنان با آمریکا از لانه
جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ. کسانی که از
منافقین و لیبرالها دفاع می کنند پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر
ایادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده، که بدون توجه بلندگوی دیگران شده اند، از این
حرکات دست برندارند مردم ما آنها را بدون هیچ گونه گذشتی طرد خواهند کرد.
مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران
نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت ارواحنا فدا است
که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر
قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌یی مسئولین را از وظیفه‌یی که بر عهده
دارند منصرف کند خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت
جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید ولی
این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب، که ایجاد حکومت جهانی
اسلام است، منصرف کند. مردم عزیز ایران که حقاً چهره متور تاریخ بزرگ اسلام در
زمان معاصرند باید سعی کنند که سختیها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا
مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسیشان، که نشر اسلام در جهان است، برسند و از
آنان بخواهند که تنها برادری و صمیمیت را در چارچوب مصلحت اسلام و مسلمین
در نظر بگیرند. چه کسی است که نداند مردم عزیز ما در سختی هستند و گرانی و
کمبود بر طبقه مستضعف فشار می آورد ولی هیچکس هم نیست که نداند پشت کردن
به فرهنگ دنیای دون امروز و پایه ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان و
برخورد قاطع اسلامی با آمریکا و شوروی، فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به
دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده اند و بهای آن را هم خواهند
پرداخت و بر این امر هم افتخار می کنند. این روشن است که شکستن فرهنگ شرق و
غرب بی شهادت میسر نیست. من بار دیگر از مسئولین بالای نظام جمهوری اسلامی
می خواهم که از هیچ کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ نترسند و کمرها را ببندند و
دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه داری غرب و پوچی و تجاوز
کمونیسم نکشند که ما هنوز در قدمهای اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم.

مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهانخواران شکست می‌خوریم و نابود می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی می‌کنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی غافل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب‌الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم. امروز بیشتر از هر زمانی کینه و دشمنی استکبار علیه اسلام ناب محمدی بر ملا شده است. بسیج عمومی آنان در دفاع از یک خودفروخته و نویسنده مزدور گویای این واقعیت است و شاید آنان این همه فضاحت و بی‌آبرویشان را به خاطر رسیدن به هدف شوم خود پیش‌بینی نکرده بودند که امروز با سرافکنندگی و خواری از کرده خود پشیمان و با ذلت مراجعت می‌کنند. احتمالاً قضیه مبارزه با حجاب زنان مسلمان در فضای آموزشی حرکتی انحرافی برای کمرنگ کردن جلوه عظیم دفاع جهان اسلام از رسول اکرم (ص) می‌باشد. گرچه خود این واقعه هم از دردهایی است که ملتهای اسلامی گرفتار آن شده‌اند که چگونه در دنیای به اصطلاح آزاد، الزام زنان و دختران مسلمان به رفع حجاب عین دموکراسی است و فقط ما که گفته‌ایم کسی به پیغمبر اسلام (ص) توهین کند اجماع فقهای مسلمین فتوا به اعدام آن می‌دهند، خلاف آزادی است. راستی چرا دنیا در برابر کسی که اجازه ندهد تا دختران مسلمان به دلخواه خود با پوشش اسلامی در دانشگاهها درس بخوانند یا تدریس کنند، ساکت نشسته است؟ جز این است که تفسیر و تأویل آزادی و استفاده از آن در اختیار کسانی است که با اساس آزادی مقدس مخالفند؟ امروز خداوند ما را مسئول کرده است. نباید غفلت نمود. امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را پا بر جا داشت. من باز می‌گویم، همه مسئولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامیتان، به خیال خام خودشان، بیرون نبرند، آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور. همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آنان را آرام نگذارید که اگر آرام گذارید لحظه‌ای آرامتان نمی‌گذارند. البته ما از زحمات وزارت امور خارجه قدردانی می‌کنیم و آنها باید با جدیت به کار خود ادامه دهند که انشاءالله در انجام وظیفه بزرگ الهی و سیاسی خود موفق خواهند بود. از خداوند متعال می‌خواهم تا مهاجرین عزیزمان را هر چه زودتر به خانه و کاشانه خود برساند و تلخی غربتها و سختیها را به شیرینی مراجعتشان مبدل سازد. در خاتمه لازم است از همه کسانی که از مهاجرین عزیز جنگ تحمیلی پذیرایی کرده و می‌کنند و هم چنین از مسئولین

محترم بنیاد مهاجرین، که زحمات زیادی متحمل شده‌اند، تشکر و قدردانی نمایم. والسلام علیکم ورحمة الله

۲ فروردین ۱۳۶۸، روح‌الله الموسوی‌الخمینی

* نامه استعفای منتظری، به تاریخ ۷ فروردین ۶۸، به نقل از رادیو رژیم:
بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی. پس از سلام و تحیت. مرقومه شریفه مورخه ۶ فروردین ماه ۶۸ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنماییهای حضرتعالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان طور که از آغاز مبارزه تا کنون در همه مراحل هم چون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرتعالی می‌دانم، زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تا کنون در سایه رهبری و ارشادات حضرتعالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی هم چون منافقین کوردل، که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است، و سایر جناحهای مخالف و ضد انقلاب و سازشکار و لیبرال‌مآبهای کج فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازیها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنیها به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند. و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرتعالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایند هم چون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد انشاءالله با رهبریهای حضرتعالی مرتفع گردد و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقمند تقاضا می‌کنم مبدا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان

محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ی بر زبان جاری نمایند، زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند. امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌های ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته.

۷ فروردین ماه ۶۸، حسینعلی منتظری

*** متن پاسخ خمینی به نامه استعفای منتظری به نقل از رادیو رژیم:**

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامه افاضاته. با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همان طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحمیلی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم، ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از این که عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده‌اید پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقمندم. برای این که اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید و از رفت و آمد مخالفین نظام، که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند، جداً جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغهای رادیوی بیگانه متأثر نباشید. مردم، ما و شما را خوب می‌شناسند و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم. جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم.

۸ فروردین ماه ۶۸، روح‌الله الموسوی‌الخمینی

*** روزنامه اطلاعات، پس از عزل منتظری، در چند سرمقاله مطالبی در این زمینه نوشت. خلاصه برخی از این سرمقاله‌ها در زیر آمده است:**

*** سرمقاله اطلاعات ۱۵ فروردین ۶۸:**

«واقعیت این است که در میان روحانیون و غیر روحانیون کسانی بوده‌اند که هم به مقام علمی و فقهی آیت‌الله منتظری رشک می‌برده‌اند و هم به موقعیت سیاسی ایشان. آنها از سادگی و صداقت و صمیمیت آیت‌الله سوء استفاده کرده تمهیداتی را به کار بستند تا خواسته و ناخواسته این استوانه را بشکنند و تا حد زیادی هم در این امر توفیق یافتند. باندهای جنایتکار و ماکیاولیست‌هایی مانند مهدی هاشمی و شرکای وی نیز هیچ اعتقادی به شخصیت علمی و سیاسی ایشان نداشتند، بلکه می‌کوشیدند تا این هر دو وجه و هر دو وجهه را ابزار قدرت و نفوذ خود سازند. آنها صراحتاً بارها گفته بودند که پس از احراز قدرت لازمه، هر وقت ضروری دیدند، آیت‌الله را از سر راه خود برخواهند داشت. عوامل و عناصر این مجموعه، متأسفانه سرانجام در ضربه زدن به وجهه سیاسی ایشان توفیق یافتند و بیت آیت‌الله را به صورت پایگاه و پناهگاهی برای جمعی از لیبرال‌های حرکت کننده در خط براندازی و بعضی از معتمین و غیر معتمین نادرستکار در آوردند، تا کار بدین جا رسید که نباید می‌رسید. اکنون کسانی خواهند کوشید تا با دوباره زنده کردن خاطره‌ها و وقایع گذشته (نظیر قضایای مربوط به شهید جاوید و اتهامات ناروا و...)، مقام فقهی و علمی آیت‌الله منتظری را هدف حملات ناجوانمردانه خویش قرار دهند... چنین کسانی حسن نیت ندارند و حتی قلباً با امام و مشی فقهی و خط سیاسی امام نیز چندان موافق نبوده‌اند و نیستند. این است که امروز ممکن است با کوبیدن آیت‌الله منتظری در واقع بخواهند امام و خط فقاقت امام را بکوبند... باید هوشیار بود که مخالفان تاریخی و سنتی خط فقهی امام و نیز حجتیه‌یها، مقدس نماهای احمق، آخوندهای بیسواد یا غیر سیاسی و آنها که در پیام پیشین امام خطاب به روحانیت سراسر کشور مورد بحث و اشاره قرار گرفته بودند، مبارزه خود با امام و خط فقهی امام را این بار از طریق مبارزه با آیت‌الله منتظری و کسی که "حاصل عمر امام بوده" و امام خمینی شدیداً به او علاقمند است و او را فقیه عالقدر حوزه خوانده است، دنبال نکنند! هم چنان که ممکن است کسانی به بهانه دفاع از آیت‌الله منتظری، همین قصد سوء را داشته باشند».

*** سر مقاله اطلاعات ۱۶ فروردین ۶۸:**

«رسانه‌های گروهی بیگانه بعضاً استعفا و کنار رفتن آیت‌الله منتظری از سمت

قائم مقام رهبری را با مسأله انتقاد در هم آمیخته و چنین تفسیر و تعلیل کرده‌اند که گویا علت رویداد اخیر، نفس انتقاد و انتقاد کردن و از جمله انتقاداتی بوده که از سوی آیت‌الله مطرح شده و رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های ایران به انتشار آن پرداخته‌اند. واقعیت این است که آیت‌الله منتظری چند سال است که در دیدارها و پیامها از این دستگاه یا آن عملکرد انتقاد نموده و تذکرات و هشدارهایی را مطرح کرده و معذالک هیچ کس با اصول مسأله و نفس انتقاد و نقادی مخالفت نداشته است، حتی امام در نامه معروف خویش خطاب به ریاست جمهوری در سال ۶۶ تصریح کرده‌اند که انتقاد بلکه تخطئه یک هدیه الهی است، و خود نیز در مواقع مقتضی شدیدترین انتقادها و هشدارها را مطرح کرده‌اند... بنا بر این در مورد آیت‌الله منتظری نفس انتقاد مطرح نیست، آن چه مطرح است اولاً طرح مطالبی است که نه انتقاد بلکه بعضاً حتی بیان نظرات گروههای ضد نظام و ضد انقلاب بوده و این عمل به علت تأثیر پذیری از گفته‌ها و تماسها و القانات کسانی صورت پذیرفته که نه به رهبری اعتقادی دارند، نه به نظام و نه حتی به آیت‌الله منتظری. ثانیاً در موارد متعددی، گزارشهای نادرست و خلاف واقع به سرعت از سوی آیت‌الله مورد قبول واقع شده و در پی آن اظهارات و اقدامات شتابزده صورت گرفته و با عجله تصمیم‌گیری شده است. ثالثاً مخالفین نظام و انقلاب به راحتی توانسته‌اند در بیت ایشان نفوذ کرده و کار را به جایی برسانند که برخی از نامه‌های محرمانه ایشان بعدها در روزنامه‌های ضدانقلابیون و بیگانگان چاپ شده و حربه‌یی در دست لیبرالها و منافقین و جنایتکاران باشد. رابعاً کسانی مثل مهدی هاشمی و باند وی به سادگی توانسته بودند در بیت و به طور کلی محیط فعالیت ایشان نفوذ کرده برای آینده خوابهای خوش ببینند و به چیزی که عملاً جز کودتا نیست بیندیشند. آنها حتی این آمادگی را داشتند، و بعدها اعتراف هم کردند، که می‌خواستند در موقع مقتضی و در صورت لزوم آیت‌الله منتظری را به قتل برسانند...».

* سر مقاله اطلاعات ۱۹ فروردین ۶۸:

«فراموش شدنی نیست که در سالهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی و یا چند سال پس از آن، بسیاری از اشخاص و شخصیتها در مواضع سیاسی خود با "لیبرالها" ضدیت نشان می‌دادند و در مواضع اقتصادی نیز با "سرمایه‌داران" به معاوضه و مقابله برمی‌خاستند. به عبارت دیگر در سیاست با لیبرالیسم به شدت مخالفت می‌کردند و در اقتصاد با سرمایه‌داری، آیت‌الله منتظری و حتی کسانی از بیت ایشان نیز، همین معارضه و ضدیت را با قوت و قاطعیت در قول و عمل نشان می‌دادند... بسیاری از کسانی که با آن بیت مرتبط بودند، در مصاحبه‌ها و نوشته‌ها و

برخوردهای خویش لیبرالها و سرمایه‌داران دنیاپرست و متظاهر را در زمره ایادی آمریکا قرار داده و آنها را آلت دست استعمار به طور خودآگاه یا ناخودآگاه و نیز پایگاه خواسته یا ناخواسته دشمن معرفی می‌کردند. پیام آیت‌الله منتظری به سمینار اقتصاددانان، که در دانشگاه تهران تشکیل شده بود و متن آن پیام بارها در کتب و نشریات چاپ شده است از همین قاطعیت و ضدیت، که اشاره شد، حکایت می‌کند. در دوران حاکمیت دولت موقت نیز روحیه معارضه با آن تحت همین عنوان "لیبرالیسم" و "سرمایه‌داری" ظهور و بروز مداوم داشت و همواره از این پدیده‌ها به عنوان خطرات جدی یاد می‌شد و یکی از اساسی‌ترین حملات همواره متوجه این هدف بود که لیبرالها به فقه و ولایت فقیه اعتقادی ندارند و با منافقین در این مورد همکاری نزدیکی می‌کنند و هم چنین دانسته یا ندانسته به سمت غرب می‌تازند... با این همه سوابق و شواهد، متأسفانه شاید بتوان گفت در دو سه سال اخیر رفته رفته روند تغییر مواضع شدت گرفت و بزرگانی امثال آیت‌الله منتظری، هم در مسائل سیاسی و هم در مسائل اقتصادی تسامح و سعه صدر را به اوج رساندند. نتیجتاً هم لیبرالها به این سوی نزدیک و متمایل شدند و هم آنهایی که فقه سنتی را مدافع سرسخت اقتصاد باز و بازاری‌پسند معرفی می‌کردند. گروه اول بیشتر به دلایل سیاسی و در جهت تقویت لیبرالیسم سیاسی به معنای مورد نظر خودشان و گروه دوم بیشتر به دلایل اقتصادی یعنی اندیشه‌ها و نظریات اقتصادی و به عبارت دیگر همان لیبرالیسم اقتصادی. منافقین و لیبرالهای معتقد به براندازی نظام، هم چنین مقدس‌نماهای متحجر و معتقدین به جدایی دین از سیاست و دشمنان سابقه‌دار و حسود و کینه‌توز نیز سعی کردند در چنین فضایی برای خود جایی پیدا کنند و در این سوی و آن سوی نفوذ کنند و انتقاد را به انتقام تبدیل نمایند...».

* سخنان انصاری، از دفتر خمینی، در جلسه تحلیل سیاسی دانشگاه تهران زیر عنوان «رهبری و مصلحت نظام»، به نقل از کیهان ۲۴ فروردین ۶۸:

«... در مقاطع حساس و در اکثریت مواقع، امام تنهای تنها برای حفظ مصلحت نظام تصمیم می‌گرفتند و چه بسا در آن مقاطع بعضی از سیاست‌یون و چهره‌ها، منطق و روش امام را به مصلحت نمی‌دانستند و یا علناً و یا به صورت مخفی و تلویحی و پشت پرده مخالفت می‌کردند... یکی از مواردی که به طور قطع و یقین امام در یک مرحله و یک انتخاب سرنوشت‌ساز قرار گرفتند و مسأله به شخص امام و تصمیم شخصی ایشان بر می‌گردد، مسأله موافقت با استعفای از قائم مقامی حضرت آیت‌الله منتظری است. بنده کسی هستم که در کنار و جوار امام هستم، حساسیتها و

خصوصیتهای اخلاقی امام کاملاً نزد ما مجسم است که امام از چه نوع حوادثی متأثر می‌شوند... انتخاب این مصلحت برای امام از تلخترین و کوبنده‌ترین حوادث کم‌نظیر تاریخ انقلاب بوده است. بنده دیگر ضرورتی نمی‌بینم که آثار این تلخی را در این چند روز در سیما و گفتار امام بازگو کنم... اما جای سؤال این است که علی‌رغم این واقعیت تلخ، علی‌رغم این تصمیم جانگداز و کوبنده، چه قضیه‌ی دنبال این جریان بوده است که امام را وادار کرده دست به چنین انتخابی بزنند و حفظ مصلحت نظام را ترجیح دهند. یک تحلیلی که به نظر من تحلیل بی‌مایه و غلطی است و نباید به آن پرداخت این است که انسان فکر کند یک جریان قوی حذف قدرت، یک جریان بالانس حاکمیت و یک جریان تعادل و توازن در میدانهای تصمیم‌گیری آینده پشت این جریان بوده و جریانات را روی ریل و غلطگی انداخته که امام مجبور شدند در رابطه با آن تصمیم بگیرند. این از آن تحلیلهای بچگانه است. تحلیل واقعی این است که آیت‌الله منتظری توانایی تحمل بار سنگین مسئولیت رهبری آینده انقلاب را نداشتند. امام در قدم اول - من مجبورم عرض کنم - از طریق نامه و یا واسطه پیغام دادند که شما (آیت‌الله منتظری) حیثیتتان واجب‌المراعات است. شما در منصبی هستید که واجب است از حیثیت آینده خودتان دفاع کنید. و امام در آن جا باز فرمودند که شما حاصل عمر من هستید، امام پیشنهاد منطقی دادند که شما خودتان به وزارت اطلاعات پیشنهاد کنید که به پرونده مهدی هاشمی برسند. اگر مهدی هاشمی تبرئه شود برای شما مسأله‌ی نیست، اگر مجرم بود می‌گویند شما خودتان پیشنهاد دهنده بودید و دامان شما از جریانات پاک می‌شود؛ و اگر این کار را هم نمی‌کنید، سکوت کنید، بگذارید وزارت اطلاعات کار خودش را بکند. متأسفانه ایشان پیغام دادند که من ایشان را با تقواترین افراد و سالم‌ترین افراد در نظام می‌دانم. ایشان اعتراضاً به این حکم و تصمیم و برنامه، درس خود را یکی دو روز تعطیل کردند و ملاقاتهایشان را تعطیل کردند و با این قضیه برخورد کردند. تا روز آخر هم ایشان عقیده‌شان این بود که ایشان در عین این که جرم کرده، اشتباه کرده، فساد کرده، اما بهتر این است که ایشان اعدام نشود. شما مطمئن باشید که تصمیم امام در پذیرفتن استعفا قائم مقام رهبری یک تصمیم یک روزه، که بدون مقدمات اتخاذ شده باشد، نیست. امام پیغام‌ها دادند و واسطه‌ها فرستادند. امام سران را فرستادند. امام حاج احمدآقا را، بارها، فرستادند. امام در برخورد با ایشان نصیحت‌ها کردند و همه از روی اخلاص بود و هیچ کس نمی‌دانست. من تا همین اواخر نمی‌دانستم که امام گروههایی را مأمور کردند که بروند آن جا و بگویند که این بیرونی برای شما مسأله ساز است و این بیرونی، بیرونی‌یی است که نظر شما را نسبت به اهداف نظام برمی‌گرداند... پیغامها و واسطه‌ها تأثیر نمی‌کند. بعداً انسان می‌بیند که در مقام

موضعگیری و ارائه برنامه‌ها طوری عمل می‌شود که حزب‌الله احساس می‌کرد ممکن است آینده انقلاب از این جایگاه صدمه ببیند. هیچ کس نمی‌گفت که در برخورد با منافقین و ضدانقلاب خارج از عدالت حرکت کنیم، اما میدان دادن به افراد تا آن جا که خانواده فرد معدوم در آن خانه حضور داشته باشد و امروز یک زندانی از زندان آزاد می‌شود، فردا در آن جا حضور داشته باشد و با ایشان ملاقات و درد دل کند و حرفهایی را بزند که اصلاً پایه و اساس منطقی ندارد، کار چه کسی می‌تواند باشد؟ کشاندن بحث متروی تهران به شخصیتی مانند آیت‌الله منتظری که امروز بیایند یک عده‌ی بدون تحلیل از مشکلات یک شهر بزرگی که چهره نظام است، مشکلات یک شهری که حداقل در آینده ده میلیون جمعیت را باید جا به جا کند - اصلاً این اجتناب ناپذیر است -، تحلیل کنند که این بودجه را می‌توانند در دهات سیستان و بلوچستان مصرف کنند، این بودجه را به فقرا بدهند و بعد موضعگیری محکم ایشان که این کار اصلاً کار الزامی‌یی نیست. دهسال از انقلاب را مردم با مشکلات پشت سر گذاشتند، جنگ را پشت سر گذاشتند، با امریکا و شوروی جنگیدند، با منافقین جنگیدند، در مقابل این همه تهاجمات، مردانه روی پای خود ایستادیم اما متأسفانه بعد از چند روز دیگر برخورد بکنند که آقا شما دارید جشن می‌گیرید، جشنهایی که یادآور دوران شاهنشاهی است، این چند میلیون تومان به درد کجای مثلاً فقرهای عمده اجتماعی، دردهای مهم روستاییان، مشکلات عمده اقتصادی کشور می‌خورد که ما بگوییم، این فرزندان انقلاب نونهالانی هستند که باید با حمایت و ارشاد این راه طولانی را طی کنند والا مرتب امام بیایند بزنند توی سر اینها که آقا شما غلط کردید، شما بیجا کردید، شما اشتباه کردید، شما توبه کنید، شما مسیر گذشته خودتان را برگردید بازنگری کنید، آن وقت تحلیلهایی ارائه می‌شود که ما می‌دانستیم نظر شخص ایشان نیست. ایشان (آیت‌الله منتظری) در همان اوج انقلاب می‌گفتند آقا کمیته در کشور وجودش به ضرر انقلاب است. دادگاه زمان جنگ نمی‌خواهیم، دادگاه انقلاب نمی‌خواهیم، ما برخوردمان با لیبرالها باید برخورد عادلانه و معتدل باشد، همان برخوردی که بعضی برادران ما وقتی می‌رفتند آن جا می‌دیدند احياناً لیبرالها نشسته‌اند یا میثمی‌ها و یا امتی‌ها نشسته‌اند. امام بانی این انقلاب و مدافع انقلابی است که دهسال است دارد خون می‌دهد، دهسال این انقلاب لااقل چند هزار از جوانهایش در همین خیابانها و دانشگاه برای مبارزه با تفکر باطل التقاطی و منافقین و لیبرالها و توده‌ایها غرق در خون شدند و شهید شدند. ما از این جا خون بدهیم برای طرد کردن اینها از صحنه انقلاب و از یک جا در باز کنیم و بگوییم آقا شما بیایید و با زبان معذرت از آنها پذیرایی کنیم که ما عذر می‌خواهیم؟ آن وقت امام با این قضیه برخورد نکنند؟ امام در این حوادث ساکت باشند و بگویند

حالا چون تصمیم، تصمیمی است که ایشان در موضع خودشان منحصرند و آینده به جایگاه ایشان وصل است و آینده به وجود ایشان احتیاج دارد پس ما بگذاریم نظام به خاطر حفظ این مصلحت به طرف ابهام، تاریکی و یک راه کور و بیراهه برود؟ درد امام این است. خدا می‌داند در آن روزی که من یکی از پیامها و نامه‌های ایشان را به قم می‌بردم در بین راه به تنهایی گریه می‌کردم. خدا می‌داند که نظام و امام برای آن که چنین وضعیتی پیدا نشود همه راهها و طرقی را که امکان داشت، برای تعدیل قضایا رفت... امام در یکی از سئوالهایی که در این رابطه و در ارتباط با این تصمیم از ایشان شده بود، فرمودند که در این قضیه می‌دانم که اگر تصمیم نگیریم آینده نظام تاریک است و دیگر تاریکتر از این هم نمی‌شد... شما یقین بدانید که به خاطر این تصمیم قاطعی که فقط به خاطر حفظ مصلحت نظام بود ما متضرر نمی‌شویم... آینده انقلاب را هم هیچ چیز خدشه‌دار نخواهد کرد... ما در کشور و انقلابمان به بن‌بست نرسیده‌ایم و احساس هم می‌کنیم که این مسأله از نظر عاطفی برای همه - امام، مسئولین و امت حزب‌الله - کوبنده و تلخ و ناگوار بود. خدا می‌داند انتظار چنین روز و یک چنین تحلیل و یک چنین برنامه‌یی را در دل هیچ کس نمی‌دیدیم...».

*** روزنامه رسالت در اواخر فروردین ماه، مقاله دنباله‌داری با عنوان «ضرورت بازنگری در تحلیلهای» در باره منتظری منتشر کرد. قسمتهایی از این مقاله را، که در ۶ شماره روزنامه (از ۲۷ فروردین تا ۲ اردیبهشت ۶۸) چاپ شده است، در زیر می‌خوانید:**

«یکی از بلاهای انقلاب، از ابتدای پیروزی تا به امروز، وجود افراط و تفریط به خصوص در مسائل حساس انقلاب بوده است. در موضوع مهمی، که اخیراً در ارتباط با رهبری نظام اسلامی پیش آمده، یعنی استعفای قائم مقام رهبری از سمت خود، متأسفانه مشاهده می‌کنیم که همین آفت خود را نمودار ساخته است. برخی از قضاوت‌هایی که در این چند هفته اخیر نسبت به موضوع مذکور شده است "ناصحیح و غیرمنصفانه" می‌باشد. عده‌یی که تا دیروز آن چنان در طرفداری افراط می‌نمودند، به طوری که اگر کسی نظری مغایر نظر آیت‌الله منتظری اظهار می‌نمود - در عین داشتن علاقه به ایشان - از طرف این افراد به عنوان مخالف و ضد آیت‌الله منتظری معرفی شده و مورد شدیدترین هججه‌های تبلیغاتی و سیاسی قرار می‌گرفت، امروز چنان در مخالفت با ایشان افراط می‌نمایند که حتی "انصاف" را هم در حق ایشان زیر پا گذاشته، و به این که از چند سال پیش مخالف آیت‌الله منتظری بودند فخر می‌فروشند!...».

«باند مهدی هاشمی، از مهمترین جریان‌های ناسالم و نفوذی در بیت ایشان به حساب می‌آیند. مهدی هاشمی با سوء استفاده از حسن ظن آیت‌الله منتظری... اقدامات متعددی را علیه انقلاب و نظام انجام داد. [این باند] پس از انقلاب، علاوه بر اصفهان، قهدریجان، فلاورجان و لنجان، در شهرهای دیگر از جمله قم و تهران هم توانستند تشکیلاتی را به وجود آورده و در ارگانهای مختلف و مراکز حساس نظام عناصر خود را نفوذ داده و خطوط انحرافی و التقاطی را از طریق آنها در ارگانها و ادارات پیگیری نمایند. یکی از گسترده‌ترین حوزه‌های فعالیت این باند حوزه علمیه قم بود. خط مشی مهدی هاشمی در حوزه علمیه حول دو محور بود: ۱ - جلب و جذب طلاب جوان و تازه وارد حوزه و القای خطوط انحرافی و التقاطی به آنها و بهره‌گیری از آنها در جهت مقاصد خود، ۲ - تضعیف و مقابله با جامعه مدرسین و شورای مدیریت حوزه و وزنه‌های فقهی دیگر، که مهمترین مانع خطوط انحرافی در حوزه به حساب می‌آیند، در این ارتباط ابزارهایی را برای پیگیری مقاصد خود تدارک دیده و در اختیار گرفته بود که از جمله این ابزارها می‌توان از مدارس منتسب به آیت‌الله منتظری و کتابخانه سیاسی دفتر تبلیغات قم نام برد... تمام تلاش باند مهدی هاشمی در حوزه علمیه قم این بود که جریانی انحرافی و ضد فقاقت سنتی، از طلاب جوان و کم‌تجربه و احساساتی پایه‌گذاری شود تا بتواند به عنوان قطبی در مقابل جامعه مدرسین حوزه و شورای مدیریت که متشکل از فقهایی منتخب حضرت امام، آیت‌الله العظمی گلپایگانی و جامعه مدرسین می‌باشند، اظهار وجود کرده و در نتیجه در درازمدت، با منزوی کردن علما و فقهایی طرفدار انقلاب و امام، مقاصد شوم خود را جامعه عمل پوشانند. و تأسف‌بارتر از همه آن که همه این فعالیتها و اقدامات، تحت پوشش مؤسسات وابسته به آیت‌الله منتظری و بیت و با حمایت مستقیم و غیر مستقیم ایشان انجام می‌گرفت و لذا امکان جدی در مقابل این جریان از سوی مسئولین ذیربط و به خصوص جامعه مدرسین و شورای مدیریت، میسر نبود، چرا که در صورت اقدام، آنها به عنوان مخالفین آیت‌الله منتظری معرفی می‌شدند...».

«ابزار دیگری که باز به نام و تحت پوشش آیت‌الله منتظری مورد بهره‌برداری باند مهدی هاشمی قرار می‌گرفت، مسأله نهضت‌های آزادیبخش بود. مهدی هاشمی، پس از پیروزی انقلاب، توانست با نفوذ در سپاه خود را به عنوان مسئول واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه مطرح نماید ولی پس از تخلقات بسیاری که این واحد با مسائل خارجی مرتکب شد، بالاخره واحد نهضت‌های سپاه منحل و مهدی هاشمی از سپاه بیرون رفت ولیکن تشکیلات، افراد، امکانات و تجهیزات (سلاح و مهمات و مدارک) این واحد را نیز با خود از سپاه بیرون برده و به عنوان جزیی از باند و تشکیلات مخفی خود (منتهی این دفعه به نام و تحت پوشش آیت‌الله منتظری) از آن

بهره‌برداری نمود. خود وی در این خصوص چنین اظهار می‌دارد: "پس از انحلال نهضتها در سپاه، فقیه عالیقدر طی حکمی مرا مأمور ادامه فعالیت و حمایت از نهضت‌های آزادیبخش فرمودند". به دلیل همین انتساب نهضتها به آقای منتظری، مهدی هاشمی توانست این بخش از تشکیلات خود را از هر گونه رویارویی یا دخالت مسئولین امنیتی و انتظامی، وزارت خارجه و اطلاعات مصون نگه‌دارد. یکی از محورهای فعالیت واحد نهضتها، جوسازی و تبلیغ و کارشکنی عملی در مقابل وزارت خارجه بود. [مهدی هاشمی در اعترافات خود گفت:] "اعلامیه علیه وزارت خارجه با تأیید من پخش گردید. در ارتباط با وزارت خارجه تنی چند از طلاب و فضلاء افغانی مقیم مشهد را بر آن داشتم تا نقطه‌نظرهای انتقادی خود علیه وزارت خارجه را تنظیم و توسط دفتر تهران برای آنان چاپ و پخش کردیم". لازم به ذکر است که کلیه اعلامیه‌هایی که تحت عناوین روحانیت بیدار، حزب‌الله شاهد، طلاب مدرسه شهید مطهری، جمعی از نمایندگان حزب‌الله مجلس، جمعی از طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم، گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران، جمعی از دانشجویان دانشکده سپاه قم، اعلامیه ۸ صفحیه علیه آقای خامنه‌ای در جریان انتخابات در دوره دوم ریاست جمهوری ایشان، در طول سالهای اخیر پخش شده و در آنها نسبت به امام، مسئولان نظام، جامعه مدرسین و... جوسازیهایی صورت گرفته، از سوی باند مهدی هاشمی بوده است. با دستگیری مهدی هاشمی... این جریان خطرناک ضربه جدی خورد، ولی از بین نرفت. دنباله‌های این جریان و همیاران مهدی هاشمی، متأسفانه به دلیل حمایت‌های آیت‌الله منتظری از آنها، از ضربات وارده مصون مانده و هم چنان در پوشش بیت ایشان به حیات توطئه‌آمیز خود ادامه دادند. آن حمایت و این ادامه حضور در بیت متأسفانه تا جریان کناره‌گیری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری نیز ادامه یافت. ...باند مهدی هاشمی خود را جناح تندرو و رادیکال انقلاب محسوب می‌کرد و شعارهای تند آنها در مقابل لیبرالها هنوز فراموش نشده ولیکن بعد از اعدام مهدی هاشمی پای لیبرالها و عناصر التقاطی دیگر چون میثمی‌ها و امتی‌ها و... به بیت باز شده و جلساتی را با آیت‌الله منتظری تشکیل می‌دهند... حضرت امام از ابتدا و حتی از قبل از انقلاب نظر خوبی نسبت به مهدی هاشمی و انصار او نداشتند... حضرت امام در همان ایام افرادی را که می‌خواستند در تحصنی که برای آزادی سید مهدی هاشمی در کلیسای مری پاریس ترتیب یافته بود شرکت کنند، نهی کرده و فرمودند: او یک قاتل است نه زندانی سیاسی. بر اساس همین دید قبلی، بعد از انقلاب... هنگامی که مجلس خبرگان تشکیل شد، با توجه به احتمال قوی انتخاب آیت‌الله منتظری به قائم مقامی رهبری، معظّم‌له طی پیامی به مناسبت تشکیل مجلس خبرگان، به رهبر آینده در مورد نفوذ عناصر نفوذی در بیت ایشان تذکر دادند...

آقای ریشه‌ری، وزیر اطلاعات، طی مصاحبه‌یی که بعد از دستگیری مهدی هاشمی انجام دادند، چنین اظهار داشتند: "حدود ۲ سال قبل خدمت حضرت امام بودم و ایشان فرمودند: من از این چند مدرسه‌یی که مهدی هاشمی با آن ارتباط دارد نگران هستم. به من فرمودند شما یک گزارشی در این ارتباط تهیه کنید و به من بدهید". پس از آشکار شدن سرنخهایی از توطئه‌های مهدی هاشمی برای مسئولین اطلاعاتی و کسب تکلیف آنها از امام، حضرت امام قاطعانه دستور پیگیری و سپس دستگیری مهدی هاشمی را صادر و به طور دقیق آن را پیگیری فرمودند تا آن جا که مهدی هاشمی محکوم به اعدام شد و تعدادی از همکاران او دستگیر شدند. لیکن با توجه به وجود دنباله‌های باند مهدی هاشمی، به خصوص در بیت آیت‌الله منتظری، بدیهی بود که هنوز خطر مرتفع نشده و نگرانی حضرت امام هم به جای خود باقی بود به طوری که معظّم‌له در چندین نوبت (خصوصی) به آیت‌الله منتظری تذکر دادند که بیت خود را از این افراد پاک نمایند. ولیکن به دلیل حسن ظن شدید آیت‌الله منتظری به آنها متأسفانه به این تذکرات توجهی نشد... امام طی حکمی به آقای ریشه‌ری دستور پیگیری جدی این موضوع را می‌دهند و ضمن تأکید بر پیگیری امر می‌فرمایند: "این امر عبادتی است که دامن بزرگانی را از اتهامات پاک و توطئه منحرفان را خنثی می‌کند". علی‌رغم همه تذکرات، اشکالات مرتفع نگردید. اخیراً حضرت امام به دنبال برخی از اظهار نظرات آیت‌الله منتظری که ناشی از همان القائات عناصر نفوذی در بیت و خانواده ایشان بود، به طور جدی برای انقلاب و نظام... احساس خطر نموده و تصمیم خود را که از قبل مورد نظر داشتند، اتخاذ و اجرا نمودند... از جمله سخنان آیت‌الله منتظری در دیدار عمومی دهه فجر، که در رسانه‌های داخل و خارج هم منعکس شد، و نیز پاسخهای ایشان به سؤالات ستاد برگزاری دهه فجر، که در کتابچه‌یی تحت عنوان یادواره فجر منتشر شد، برخورد شدید حضرت امام را در دو پیام بسیار مهمشان - پیام به روحانیت و مراجع اسلام، و پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی - به دنبال داشت. مطالب اظهار شده توسط آیت‌الله منتظری، ضمن این که در بردارنده نکات مثبت و پیشنهادات سازنده‌یی هم بود، ولی انتقادات مخرب و مطالبی که اصل نظام و دستاوردهای آن و اصول انقلاب را زیر سؤال برده و مخدوش می‌نمود نیز در آنها به طور وسیع به چشم می‌خورد... بیان این مطالب، آن هم از سوی قائم مقام رهبری، موجب شد تا حضرت امام در پیامهای خود، به خصوص دو پیام مهمی که خطاب به علما و مهاجرین جنگ تحمیلی صادر فرمودند، با صراحت و وضوح بیشتری این اشکالات را مورد عتاب قرار داده و با لحن شدیدتری به ایشان تذکرات لازم را بدهند (البته به طور غیر مستقیم)...

*** بیانیه دانشجویان «دفتر تحکیم وحدت» (اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان دانشگاهها) در باره عزل منتظری، به نقل از کیهان هوایی ۲۰ اردیبهشت ۶۸:**

«... بدون شک واقعه اخیر در مورد قائم مقام رهبری، یکی از مهمترین وقایع در تاریخ انقلاب و یکی از تعیین کننده ترین عوامل ترسیم کننده آینده انقلاب اسلامی است... ما معتقدیم خصوصیات شخصی و فردی آیتالله منتظری به اندازه عوامل خارجی در بروز و شکلگیری سیر جریانات اخیر نقش داشته است. ما، همانند تمامی ارادتمندان حضرت امام، با تأکید زیاد بر مقام علمی و فقهی آیتالله منتظری، که حاصل عمر امام عزیز است، و هم چنین به رنجها و مبارزات عظیم دوران ستمشاهی و بر خدمات دوران پیروزی و پس از پیروزی انقلاب آیتالله منتظری، در یک کلام همانند حضرت امام معتقدیم که رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحمیلی بیش از "طاقة" آیتالله منتظری می خواهد...»

در صدر عوامل خارجی، مطمئناً جریان ماکیاولیستی مهدی هاشمی و باند وی، که شامل بعضی وابستگان و بستگان بسیار نزدیک آیتالله منتظری نیز می شود، قرار می گیرد. ارتباط قریب به اتفاق جریانات منحرف و فرصت طلب و هم چنین، بنا به اعترافات مهدی هاشمی، مدیریت و سیاستگذاری این ارتباطات در جهت اهداف شوم از پیش تعیین شده، توسط افراد این باند انجام شده است. بلاشک برای کلیه کسانی که آشنایی اندکی با تاریخ انقلاب اسلامی دارند شخصیت منحرف و حيله گر مهدی هاشمی شناخته شده است. کسی که سابقه دخالت در بیش از چندین قتل ناجوانمردانه، چه قبل از انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب، را دارد، کسی که بنا به شهادت اسناد معتبر سابقه همکاری با ساواک دارد، کسی که عامل بسیاری اختلافات شدید در بعضی نهادهای انقلابی بوده است، کسی که عامل بسیاری از خونریزیها در بین نیروهای مسلمان و رزمنده یکی از کشورهای همسایه بوده است و بالاخره کسی که بنا به اعترافات خویش و بنا به آخرین نامه‌یی که به آیتالله منتظری نوشته و بنا به وصیتنامه خویش یک عمر جفا و خیانت در حق آیتالله منتظری روا داشته است - و بنا به همین مستندات هیچ اعتقادی به آیتالله منتظری نداشته - و در فرصت مناسب قصد از میان برداشتن ایشان را در سر داشته است. بنا به ریاکاریهای ماهرانه خویش و بنا به نفوذپذیری و ساده‌انگاری حضرت آیتالله، در نزد ایشان به عنوان متقی‌ترین و صالح‌ترین افراد موجود در سطح کشور شناخته می شود و نظرات وی بر نظرات کلیه دلسوختگان و بزرگان انقلاب از طرف آیتالله منتظری ترجیح داده

می شود. گر چه مهدی هاشمی بالاخره در چنگال عدالت اسلامی گرفتار آمد که متأسفانه این اقدام انقلابی با واکنش منفی آیتالله منتظری و تعطیل ملاقاتها و تعطیلی یکروزه درس ایشان همراه بود ولی، علی‌رغم تذکرات حضرت امام و نیروهای دلسوز انقلاب، دنباله‌روان و همپاهای مهدی هاشمی، که بعضاً از بستگان و وابستگان نزدیک آیتالله منتظری بودند، اعمال و اهداف وی را با شدت و حدت بیشتری پی گرفتند و بالاخره اقدامات ناتمام او را به اتمام رساندند. روند تأثیرگذاری بعضی جریانات ضد انقلاب و مخالف نظام، بعضی جریانات متحجر و مقدس‌نما و هم چنین لیبرالها، امتی‌ها و میثمی‌ها و... حتی بنا به اعتراف سید مهدی، بعضی افراد وابسته به سازمان منافقین و در این اواخر برخی جریانات با تمایلات اقتصادی راست گرایانه همه و همه از طریق افراد این باند انجام می شده است... حضرت امام با تیزهوشی و فراست نادر و بی نظیر خویش و با دور اندیشی خاص خودشان با توجه به شناخت دقیقی که از آیتالله منتظری داشتند و با توجه به شناختی که از باند مهدی هاشمی داشتند دو سری عوامل فوق‌الذکر را در پیامشان به مناسبت افتتاح مجلس خبرگان خطاب به رهبر یا شورای رهبری آینده متذکر می شوند و می فرمایند ".... باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی بزنند، الله الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل تصمیم‌گیری خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می دانید که انسان از اشتباه و خطا مأمون نیست، به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن بر گردید و اقرار به خطا کنید که آن کمالی انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید...". علی‌رغم نامه آیتالله منتظری به مجلس خبرگان مبنی بر مخالفت خود ایشان با قائم مقامی رهبری، که از اخلاص ایشان سرچشمه می گرفت، و علی‌رغم مخالفت یکی از بزرگان و استوانه‌های انقلاب با قائم مقامی ایشان در مجلس خبرگان و علی‌رغم مخالفت نهایی حضرت امام، در تاریخ ۶۲/۴/۲۳ آیتالله منتظری به قائم مقامی رهبری انتخاب شدند و از این تاریخ به بعد طیف وسیع و گسترده نیروهای مخالف اسلام و انقلاب و مخالف نظام، که از شکست دادن رویاروی انقلاب مأیوس گشته و به شیوه قدیمی و کارساز نفوذ و رخنه در انقلاب و اضمحلال و استحاله انقلاب از درون رو آورده بودند، در ادامه اهداف شوم خود سرمایه‌گذاری روی بیت آیتالله منتظری و شخص ایشان را حدت و شدت بیشتری بخشیدند که با صد افسوس بر آمده از دل باید اذعان کنیم که در این امر نیز موفق شدند... طرح

جدا کردن آیت‌الله منتظری از نظام جمهوری اسلامی، که بنا به اعتراف سید مهدی هاشمی از طرحهای استراتژیک باند او بود، مخصوصاً در یک ساله اخیر به بار نشست. متأسفانه علی‌رغم رهنمودهای حکیمانه حضرت امام، که در ملاقاتهای خصوصی یا از طریق پیامهای شفاهی و نامه‌های خصوصی انجام می‌گرفت، و هم چنین علی‌رغم تذکرات دلسوزانه نیروهای مؤمن به انقلاب به شخص آیت‌الله منتظری، آن چه نمی‌بایست روی دهد، رخ داد و شخص آیت‌الله را به یک فرد بدبین نسبت به سیر انقلاب، مظنون به اکثر مسئولان رده اول و دوم کشور، منفی‌نگر نسبت به تداوم جنگ تا پیروزی، مخالف با بسیاری از نهادهای انقلابی از جمله سپاه و دادگاههای انقلاب و زندانها و گزینش و... نشان داد و بیت ایشان را به صورت یک مأوا و مأمن جهت تجمع نیروهای مسأله‌دار و گاه حتی مخالف نظام و انقلاب کرد و از همین بیت بود که بسیاری از اطلاعات محرمانه نظام و مکتوبات خصوصی مابین امام و ایشان به بیرون درز کرد و بعضاً در روزنامه‌ها و مجلات خارجی و نشریات ضد انقلابی چاپ شد. نوع برخوردهای آیت‌الله منتظری، که مخصوصاً بعد از اعدام مهدی هاشمی گاهی جنبه مقابله با نظام را می‌گرفت، نه تنها شامل اکثر امور جزئی و منفک می‌شد بلکه بنا به شواهدی ایشان را از رده یکی از رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین روحانیون کشور به عنوان یکی از مخالفین پر و پا قرص لیبرالها و یکی از طراحان اصلی قانون اراضی و بند "ج" و یکی از مدافعان صدور انقلاب و زدن ضربه به منافع امریکا و اسرائیل در هر نقطه از جهان، تبدیل به یک روحانی معتقد به لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی با غلظت زیاد کرد. نمود بیرونی و خارجی این مسائل که در چند سال اول محدود به جلسات خصوصی و نامه‌های محرمانه بود، مخصوصاً در یک ساله اخیر جنبه علنی به خود گرفت و دامنه این مسائل علاوه بر نامه‌های محرمانه، جلسات خصوصی و نیمه خصوصی، به سخنرانیها و مکتوبات علنی کشیده شد. چند نامه به محضر امام امت، نامه شدیدالحنی به نخست‌وزیر، نامه‌یی تند به مراجع قضایی، سخنرانی در جمع خانواده شهدای هفت تیر، سخنرانی نیمه شعبان، برخورد با مسئولان رده اول و دوم نظام در جلسات متعدد، از نمودهای مخفی و نیمه مخفی این سیر هستند که متأسفانه خبر مربوط به آنها در سطح وسیعی و حتی در رسانه‌های خارجی پخش می‌شد و نامه مورخه ۶۷/۴/۱۳ به محضر امام امت و پاسخ ده سؤال ستاد دهه فجر و سخنرانیهای متعدد مخصوصاً سخنرانیهای مقارن با جشنهای پیروزی انقلاب جز، نمودهای کاملاً علنی این سیر هستند...».

* متن کامل نامه احمد خمینی به منتظری به نقل از روزنامه رسالت ۲۵، ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت ۶۸:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت فرزندان عزیز نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزرای محترم دامت افاضاتهم.

با سلام، شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است، همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغامها تمام تلاش خورد را نموده است تا قضیه بدین جا ختم نگردد، ولی متأسفانه موفق نشد. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد، لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم. انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌یی روشن خواهند شد. سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست و در صورت تخطی هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
روح الله موسوی‌الخمینی ۶۸/۱/۲۶

بسمه تعالی

نوشتیه‌یی که در پیش روی دارید اشاره‌یی است به علل وعوامل و ریشه‌های مسائلی که عدم توجه به آنها و نصایح مکرر حضرت امام، موجب واقعه تلخ قائم مقام رهبری گردید. گرچه نگارش این نامه برای کسی که عمری به جنابعالی عشق ورزیده است بسیار سخت و باور نکردنی است ولی فقط برای ادای دین خود به امام - که مظلوم است - و هم چنین برای خدمت به مردم، که مشتاقانه طالب حقیقتند، به چنین نوشتیه‌یی دست زده‌ام. از آن جا که در ارسال این نوشته شتاب داشتم، از فصل‌بندی و تنظیم و ترتیب مطالب چشم پوشیدم. به همین جهت مطالب این نامه دسته‌بندی نشده است و در خیلی موارد تکراری است (که البته تکرار آنها را لازم

می‌دانستم). این نوشته مواد خام این قضیه تلخ است و تحلیل در آن کمتر به چشم می‌خورد. امیدوارم نویسندگان و تحلیلگران در جای خود به آن بپردازند. ملاک نوشته من رضایت حق است و روشن شدن حقیقت و قدر مسلم این است که پس از این نوشته حرف و حدیثها و تهمت‌ها از طرف همان طیفی که در این نامه از آن سخن رفته است آسوده‌ام نگذارند ولی چه باک، هر چه در باره من بگویند پذیرایم ولی ناسزا مطالب این نامه را تغییر نخواهد داد. از آنجا که در متن وقایع انقلاب خصوصاً در جزء جزء ماجرای حضرتعالی و برخورد گرم و صمیمانه حضرت امام با شما و تلاش معظم‌له برای نجاتتان از چنگال توطئه‌گران و نفوذیها بودم فکر کردم اگر حقایق را بازگو نکنم به اسلام و انقلاب و امام و مردم خیانت کرده‌ام. چه بسا نسل معاصر و آیندگان بر اساس ناآگاهی تصور کنند که جنابعالی را یک شبه و بدون مقدمه کنار گذاشته‌اند در حالی که به هیچ وجه این گونه نبوده است. ذکر این نکته در بیان تلخی حادثه کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه‌یی از آقای منتظری غافل نیستم ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می‌کرد که ایشان کنار بروند. نامه من به شما تا اندازه‌یی حقیقت را روشن می‌کند و گمان نمی‌کنم کسی با مطالعه گوشه‌هایی از دهها نامه و سند به نتیجه‌یی غیر از آن چه من رسیده‌ام برسد. سنوالی که ممکن است مطرح گردد این است که چرا نظام از اول چنین برخوردی ننمود و با علم به یک سلسله ضعفها و اشکالات، مؤید شخصیت و موقعیت شما گردید؟ باید در جواب گفت که امام به خاطر علاقه شدیدی که به جنابعالی داشتند همواره در صدد اصلاح وارشاد و حفظ و نگهداری و رهایی شما از چنگال ضدانقلاب بوده‌اند که شاید از مسیر ابهام‌آمیز خود برگردید و ثانیاً اخیراً حضرت امام به مسائلی برخورد کردند که دیگر درنگ را جایز ندانستند. در خاتمه من تأکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرالها را پذیرفته‌اید بلکه غرضم این است که ثابت شود جریان توطئه‌گر طیف مهدی هاشمی با القاعات خود، شما را وادار به مواضعی کرده‌اند که بعضی از گفته‌های شما چیزی جز خواست دشمنان قسم‌خورده انقلاب و اسلام نبود. تذکر این نکته بجاست که نامه‌های شما به حضرت امام حاوی مسائل بسیار مفیدی هم هست که از روی درد و رنج و دفاع از انقلاب و اسلام نگاشته شده است. این بعد قضیه هرگز نادیده گرفته نشده و نمی‌شود، ولی این نوشته بر آن نیست که خدمات حضرتان را ترسیم کند که خدمات شما خود کتاب مفصلی خواهد شد و رهبر انقلاب و همه دوستداران انقلاب از این موضوع در شگفتند که چرا شما یک مرتبه از آن مواضع به این موضعگیریها رسیدید. این نوشته بر آن است تا نشان دهد برای عدم تحقق آن چه شد چه زحماتی

کشیده شده است و ریشه آن چه که نمی‌بایست می‌شد چیست؟

ارادتمند قدیمی، احمد خمینی ۶۸/۲/۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت‌الله آقای منتظری دامت‌افاضاته، با عرض سلام و دعا برای سلامتی جنابعالی، مدت مدیدی بود تصمیم داشتم مسائلی را خدمتتان عرض کنم نه و قتم اجازه می‌داد و نه حال و ذهنیت جنابعالی رامساعد برای تحلیل واقعیات می‌دانستم، ولی واقعیات تلخ‌تر از زهری که اتفاق افتاد، زمینه را فراهم ساخت و من نیز احساس تکلیف بیشتر می‌کنم و با اجازه شما بدون مقدمه و تعارفات معموله به سراغ اصل مطلب می‌روم که مقصر در این واقعه کیست؟ شما راجع به هر کسی که بگویید با شما میانه‌یی نداشته است، در باره من چنین چیزی نمی‌توانید بگویید چرا که از وقتی که خودم را شناختم، مرید و مروج شما بودم، اگر شما همیشه امام را ترویج می‌کردید من هم همیشه بعد از امام شما را ترویج می‌نمودم، اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم پر فایده بود ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما مؤثر بود. در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدا در آن است عنوان نمودم.

حضرت آیت‌الله، باور نمی‌کردم روزی بیاید که ناچار باشم نامه‌یی تلخ برایتان بنویسم ولی از آنجایی که هنوز مانند سال ۵۸ بر عقیده خود پا بر جایم که امام مظلوم است، لازم دیدم با چند جمله‌یی در مورد شما و مواضع شما، جنابعالی را خسته کنم. امروز که این نامه را برای شما می‌نویسم قلبم آرام و مطمئن است که وظیفه دوستی و ارادت و صداقت را، تا آنجا که در توان داشته‌ام، انجام داده‌ام، و از آنجا که هر روز احتمال می‌دادم به واسطه برخوردها و مواضع شما این حادثه اتفاق بیفتد صریحاً و به دفعات به آقای هادی هاشمی، داماد حضرتعالی، گفتم که اگر قضایا به همین شکل ادامه پیدا کند علی‌الظاهر امام تحمل نخواهند کرد و مصلحت نظام را بر همه چیز و همه کس مقدم می‌دارند، و همین پیغام را به شما دادم ولی هیچ گونه فایده‌یی نکرد، و من مطمئنم که آقای هادی هاشمی به این نتیجه رسیده بود که امام و نظام چاره‌یی ندارند جز این که دنبال آقای منتظری بدونند و چرا آقای منتظری آن چه را که مایل است نگوید؟ پس باید بگویم و امام هم قبول کند، که این حرف را از لابلای چند ساعت بحث با او درآوردم. من برای این که حادثه پیش نیاید بارها فقط و فقط برای دیدن آقای هادی به قم آمدم و با او در تمام زمینه‌ها، به خصوص این قضیه تلخ صحبت کردم و باز گشتم و به او گفتم که این کار من صرفاً برای دوستی و علاقه به آقااست، یک مرتبه فکر نکنید از موضع ضعف است. او می‌گفت می‌دانم ولی من

می فهمیدم که این گونه فکر نمی کرد و معتقد بود ما از روی احتیاج این گونه برخورد می کنیم چرا که حضرتعالی را نمی شود کنار گذاشت پس چرا ما (طیف آقا مهدی) از دهان آقای منتظری مسائل خودمان را حل نکنیم؟

حضرت آیت الله، من به آقای مهدی هاشمی در یکی از ملاقاتهای چند ساعتی گفتم که آقای منتظری مانند ظرف شیشه ای می ماند و امام ظرف فلزیند، اگر به هم بخورند ایشان خرد می شود. به ایشان بگویند امام نشان داده است که در مقابل مصلحت نظام و اسلام از هیچ چیز نمی گذرد، ولی متأسفانه بعداً که از ایشان پرسیدم که به آقای منتظری گفتی؟ گفت: نه، مطلب تند بود، به ایشان گفتم به آقای منتظری بگویند این حرف درستی نیست که «یا تمام حرفهای مرا باید رادیو تلویزیون بگذارد و یا من فریاد می کشم که سانسور است». گفتم حرفهای ایشان به ضرر خودشان است، در آینده صحبتهای ایشان را کنار صحبتهای امام می گذارند و به عنوان مخالف امام نمی گذارند ایشان پا بگیرد.

حضرت آیت الله منتظری، قبل از انقلاب همه، غیر از امام، از منافقین دفاع می کردیم (دفاع از بازرگان و باند ایشان که مسأله ای نبود). نامه شما و آقای طالقانی و آقای مطهری در دفاع از منافقین به حضرت امام و پشتیبانی تمامی دست اندرکاران مبارزه از آن، چیزی نیست که مخفی باشد. درس فری که قصد داشتم نجف خدمت امام برسم با یکی از دوستان ملاقات کردم، ایشان به من گفت به امام بگویند تأیید از مجاهدین را هر چه سریعتر انجام دهند که دیر می شود و عقب می مانیم. خدمت امام مطلب را عرض کردم، امام فرمودند: «آقایان منتظری و طالقانی و مطهری هم مرا تشویق به دفاع از آن کردند ولی شماها متوجه نیستید، دوستان خارج کشور هم در این مورد به من فشار آورده اند ولی آنها هم سرشان کلاه رفته است». بعد از انقلاب من مانند امروز شما، فکر می کردم که می شود منافقین و لیبرالها و سایر گروههایی که در مبارزه دخالت داشتند، را جذب نمود، به آنها نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه ای می گفتم اگر شما به مسأله ای رسیدید من به آن عمل می کنم ولی معتقدم که این گروهها را می شود جذب کرد. دیری نپایید که دیدم این گروهها سرم کلاه گذاشته اند. شبی تا صبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که من غیر از آقایان بهشتی و هاشمی و خامنه ای و افرادی که در این ردیف می باشند هستم، آنها خود با بقیه فرق می کنند ولی من فرقم با بقیه این است که تنها فرزند امام هستم و تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم، تصمیم گرفتم این مسأله را بنویسم و هیچ کاری که بر خلاف میل رهبری و دوستان مورد اعتماد رهبری است انجام ندهم و این مطلب را نوشتم و روزنامه ها هم منعکس کردند. همیشه از خداوند خواسته ام تا در موضعی که

باید باشم قرارم دهد، و هیچ گاه ادعایی بیش از آن چه هستم نداشته باشم. از قبیل من هزاران طلبه خوب در حوزه ها مشغول درس و بحثند که تنها فرقشان با من در این است که فرزند امام نیستند. اکنون تمامی دوستان مخلص شما از جنابعالی می خواهند تا از موضعتان که نتیجه القائنات شیطانی بوده است عدول نمایید. مسلم است که این کار شهادت می خواهد. به ایشان گفتم که امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیر امام هستند، آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند با بودن امام حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما، از طرفی دیگر روشن است که اگر مرجعشان بعد از امام فوت کند طرز تفکرشان به گونه ای است که جذب افرادی غیر از شما می شوند و اگر قبل از امام مرجعشان فوت کند به عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد، آن دسته هم که مقلد امام بشوند مسلماً مقلد شما نمی شوند. اما مقلدین امام بر سه گونه اند: یا با شما دشمنند یا با شما دوستند و یا بی طرفند.

آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمنند می دانید تعدادشان کم نیست، مسأله شهید جاوید، مسأله فدک، مسأله مهدی هاشمی و از این قبیل مسائل که در مورد آنها حساسیت است کم نیست، و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم آقای شیخ نعمت الله نجف آبادی (مؤلف کتاب شهید جاوید) در حسینیه جنابعالی مباحثه نکند و متأسفانه شما زیر بار نمی رفتید. حتی روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند چرا که معظم له را شخصی می دانند دارای ولایت، ولی با شما مخالف هستند چرا که به غلط - شما را فردی می دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را در نظر آورید - اصفهانی که شهر شماست - ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمنند. حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است - که مسلماً بهتر از اصفهان نیست - بماند. این افراد بعد از امام که با شما دوست نمی شوند، بلکه جرأت پیدا می کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد، آن وقت است که می گویند امام با لیبرالها بد بود آقای منتظری خوب، امام با منافقین بد بود آقای منتظری خوب، امام بچه های اطلاعات را که جانیشان را کف دستشان گذاشته اند سربازان امام زمان (علیه السلام) می دانست، آقای منتظری آنها را از ساواکیهای شاه بدتر می دانست و مدرکشان خط جنابعالی خواهد بود، چرا که امروز اطرافیان شما خواسته اند تا شما رُست آزادیخواهی بگیرید.

اما آنانی که مقلد امام هستند و بی طرفند ممکن است بعد از امام بعضی از آنان از شما تقلید کنند ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند علی الظاهر بیشتر آنها از

شما تقلید نمی‌کنند. از آن گذشته، این عده اهل این که خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آنجا که شما زمینه امام را ندارید و دشمن زیاد دارید به محض احساس خطر از شما می‌برند و روی این دسته هم نمی‌توانید سرمایه‌گذاری کنید چرا که شما اهل مبارزه‌اید و افرادی را می‌خواهید که اهل به آب و آتش زدن خود باشند و این افراد بیشتر جذب روحانیونی می‌شوند که به آنان القا کرده‌اند که با مقداری پول باغ بهشت را می‌توان خرید؛ جذب آنهایی می‌شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را؛ جذب روحانیونی می‌شوند که در نجف و قم بر سر امام آن آوردند که شرم از بازگو کردن آن دارم؛ جذب کسانی می‌شوند که با کمال پررویی و بی‌تقوایی شما را وهابی می‌دانند.

اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شما نیستند، بعد از امام یا از شما تقلید می‌کنند و یا از غیر شما، و این از آنجا نشأت می‌گیرد که در زمان امام دوستیشان با شما یا به خاطر خدمت‌های ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است، دوستداران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه‌های مخلص انقلابند و سختیها و مرارتها کشیده‌اند نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند، یعنی شما را «به خاطر امام» دوست دارند. مقصودم این است که اگر روزی امام بفرمایند به شما کاری نداشته باشند این افراد دور شما نخواهند آمد، امام را رهبر انقلاب می‌دانند، با انقلاب او بزرگ شده‌اند و ارزشهای متعالی را در او خلاصه می‌بینند و شما را هم به خاطر این که در خط امام می‌باشید و امام را ترویج کرده‌اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده‌اید دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می‌کردید آنها شما را هم قبول داشتند، چرا که شما را بعد از امام مجتهدی می‌دانند که می‌شود در کنارشان با آمریکا و شوروی جنگید ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید و حتی اگر روزی به شما اخم کنند آنها نیز بی‌درنگ به شما اخم می‌کنند و حاضر نیستند شما را بدون حب امام را تحمل کنند. اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی‌کنند. خود قضاوت بفرمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می‌دهند آیا با این دسته می‌توانید به مبارزات خود ادامه دهید یا خواه ناخواه جذب آنها می‌شوید و آنها هر گونه که مایل باشند شما را هدایت می‌کنند؟ متأسفانه شما امروز این گونه گشته‌اید یعنی نه مقلدین سایر حضرات آیات، مراجع بزرگوار را دارید نه دوستان امام را، که بدون امام شده‌اید، مانده‌اید تنها با تعدادی افراد ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته‌اید. از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم معتقدم خداوند شما را هدایت و حفظ می‌کند و از امام انشاءالله فاصله نمی‌گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که انشاءالله این گونه بشود. البته

این در صورتی است که یکی دو سال دست به هیچ کار غیر معقولی نزنید و کاملاً در خط امام باشید و از لیبرالها و منافقین فاصله بگیرید و از آخوندهای مرتجعی که تا دیروز وهابیتان می‌دانستند و احتمالاً امروز از غلاة امیرالمؤمنین و نیز از افرادی که تا دیروز سبک سرتان می‌خواندند ولی امروز مبارز خستگی ناپذیر، جداً جدا شوید. من فعلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرالهای بی‌دین و مرقه‌پین بی‌درد نمی‌دانم، من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می‌دانم که در نجف امام را متهم به تارک الصلوة بودن کردند و پانزده سال خون به دل امام کردند. حواستان جمع باشد.

بگذارید به مطلب دیگری بپردازم و در زمینه مسائل «مهدی هاشمی» و رفتارهایی که مربوط به ایشان می‌شود مطلبی بگویم: قبل از بحث در مورد نامه‌های جنابعالی به امام و بررسی نامه‌ها و نوارها و مصاحبات آقای مهدی هاشمی، نظر شما را به قسمتی از پیام امام خطاب به مجلس خبرگان که تیر ماه سال ۶۲ صادر گردید جلب می‌کنم. این پیام پیش از سه سال قبل از دستگیری آقای مهدی است، گویی فقط برای شما نوشته‌اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است شماست، توجه بفرمایید (سند شماره ۱): «باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند و یا اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل تصمیم‌گیری خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مأیوس نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن کمال انسانی است. و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید». گویی امام ۵ سال بعد را می‌خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از ۵ سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می‌آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟

اما پرداختن به اعتراضات مهدی هاشمی و نامه‌های جنابعالی به امام، که بیش از دو سال است دل امام را خون کرده است و امام بنا به مصلحت اسلام و نظام، با خاری در چشم و استخوانی در گلو، صبر کرده است، را به امید خدا شروع می‌کنم. قدر مسلم این است که شما در جریان حساسیت مردم و مسئولین روی قضیه مهدی هاشمی بودید و با وجود قرار گرفتن در مظان تهمت و علی‌رغم هشدارها و تذکرات دوستانه همه ما، به خصوص حضرت امام، مسأله او را جدی نمی‌دانستید و متأثر از القائات مهدی هاشمی و آقای هادی هاشمی عمل می‌کردید.

مهدی هاشمی در صفحه ۲۰ جلد اول پرونده خود آورده است (سند شماره ۲): «... از یک سال قبل از بازداشت رفت و آمد مسئولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعد از انقلاب خدمت آقا صحبت‌هایی را مطرح می‌ساختند، از قبیل ارتباط با ساواک، جمع کردن نیروهای تندرو، داشتن اسلحه و مهمات، جریان آقای شمس‌آبادی و ... این روند چندین ماه به طول انجامید و حضرت آیت‌الله منتظری هم چنان در مقابل صحبت‌های آنان مقاومت می‌کردند. من از اخبار رفت و آمدها توسط اخوی، که در جلسات آنان حضور داشت، مطلع می‌شدم و سعی نمودم با نوشتن گزارشاتی خدمت آقا تحلیلهای غلط انحرافی را جهت جلب نظر ایشان به خودم و انتقاد از مسئولین کشوری و این که منشأ این بدگوییها حسد آنان و ناراحتی ایشان از من است را القا کنم تا بلکه نظر حمایت معظم‌له از خود را تقویت کرده باشم. اخوی نیز سهم مؤثری داشت و او نیز همین تحلیلهای را حضوراً با آقا مطرح می‌ساخت». این مسأله نشان می‌دهد که امام از یک سال قبل از دستگیری مهدی هاشمی تلاش می‌فرمودند که شما را از این چاهی که برایتان کنده بودند نجات دهند ولی متأسفانه شما به دفاع از مهدی هاشمی آن قدر اصرار ورزیدید که حضرت امام برای شما نامه‌یی بسیار خوب و محترمانه و درعین حال هشداردهنده از خطری که از ناحیه مهدی هاشمی شما را تهدید می‌کرد نوشتند که متن دستخط مبارک حضرت امام ضمیمه است (سند شماره ۳):

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت حجة الاسلام و المسلمین، فقیه عالیقدر، آقای منتظری دامت ايام برکاته، پس از اهداء سلام و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است، که به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنجهای فراموش نشدنی جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب و بالاتر، حیثیت بلندپایه‌یی که به دنبال این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است، لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد، حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المراعات، به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌یی باشند. این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی

است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشره یا تسبیحاً و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو میرا باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است. آن چه مسلم است و در آن پافشاری دارم رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادیبخش، اصولاً یک هم چو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و ایشان صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمانها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر قطعی است و آن چه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک هم چو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است سم قاتل است. باید تمام فعالیتها که به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادیبخش است قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند و آن چه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضاییه و غیره سفارش می‌دهید، و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستم و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است نخورد. آزادی بی‌رویه چند صد نفری منافق به دستور هیأتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد آمار انفجارها و ترورها و دزدیها را بالا برده است:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است و الا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواستارم.

۱۲ مهر ماه ۶۵، روح‌الله الموسوی‌الخمینی

مهدی هاشمی در بازجویی خود (صفحه ۲۳) نوشته است (سند شماره ۴): «روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم آقا مرا احضار

فرمودند و گفتند حضرت امام نامه‌یی برای من نوشته‌اند و قسمتی از آن را که درباره من بود خواندند، بعداً اضافه کردند که من هم یک نامه برای امام نوشتم و آن قسمتی که در باره من بود را برایم خواندند، بعداً گفتند: امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته‌اند من هم نامه‌یی نوشتم که خواب را از چشم امام بگیرد». حضرت آقای منتظری، نامه امام را آوردم تا همه توجه کنند که کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است. نامه‌یی به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدرا نه و دلسوزانه چرا خواب را از شما گرفته است؟ این مطلب را شما شفاهاً هم به من گفتید که من هم نامه‌یی نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم. می‌دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرمودند رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است. حال قسمتهایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می‌آورم و در باره‌اش چند کلمه‌یی می‌نویسم. البته نامه ۹ صفحه‌یی شما، که در تاریخ ۶۵/۷/۱۷ نوشتید، موجب تعجب شد. یکی از آن جهت که چرا در برابر امام مسلمین، که استاد شما هم بوده‌اند، این قدر نیخته و گستاخانه حرف زده‌اید، و دیگر از سادگی شما، که بعد معلوم خواهد شد. در این نامه که ۵ روز بعد از نامه حضرت امام نوشته‌اید در دفاع از نوع برخورد تند خود با مسئولین آورده‌اید (سند شماره ۵): «می‌گویند اگر این صحبتها نبود (یعنی صحبت‌های علیه مسئولین) معلوم نبود چه می‌شد. و عکس‌العمل مردم در برابر کجیها و بی‌عدالتیها که می‌بینند چه بود». راستی حضرت آیت‌الله چه کسانی به شما می‌گفتند اگر این صحبتها نبود مردم ممکن بود علیه بی‌عدالتیها قیام می‌کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش افراد دیگری بودند؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌نویسد (سند شماره ۶): «خلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم انتقام بی‌مهریها و کم‌لطفیهای که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند، بگیرم. در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی، ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم». حال متوجه شدید که چه کسی به شما می‌گفت اگر فحش به مسئولین ندهید مردم از بی‌عدالتیهای که می‌بینند علیه نظام قیام می‌کنند؟

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است (سند شماره ۷): «افراد نهضتها می‌آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضتهای اسلامی را جرم می‌دانند».

مهدی هاشمی در صفحه ۱۷ پرونده خود می‌نویسد (سند شماره ۸): «زمانی

که واحد نهضتها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری بر اساس همان شرح صدری که دارند برای تقویت روحی اینجانب نمایندگی در نهضتها را به من محول کردند و همین امر موجب شد که من روابطم با ایشان و بیت معظم‌له بیشتر گردد».

متوجه شدید که امام با نهضتهایی که آقا مهدی در رأسش باشد مخالف است و دستور می‌دهند واحد نهضتها منحل شود تا به صورتی دیگر تشکیل گردد ولی حضرتعالی دوباره بدون توجه به این مسأله ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضتها کردید، یعنی ارتقای درجه یافت.

سند شماره ۹ می‌گوید: «یکی از دیپلماتهای خارجی، گفت: شما اگر بخواهید در صحنه داخلی باز مطرح شوید باید نخست در صحنه بین‌المللی مطرح گردید، و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم، ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره واحد نهضتها در سطح منطقه حاضریم در اختیارتان بگذاریم تا کار را شروع کنید». راستی آیا امام نهضتهای آزادیبخش را جرم می‌دانستند؟ آیا امام با نهضتهای آزادیبخش مخالف بودند؟ آیا ایشان در اعلامیه‌های خود از نهضتها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل دسته‌های مقاومت حزب‌الله در تمام جهان مربوط به امام نبود؟ آری امام با نهضتهایی که سر در آخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام با نهضتهایی که پولش را دیپلمات و سیاستش را بیگانه‌یی دیگر تعیین کند مخالف بود و چه می‌توانستند کرد جز این که مخالفت کنند.

در همین نامه در ارتباط با مواد منفجره در عربستان آورده‌اید (سند شماره ۱۰): «اینک آنان که در سپاه این کار غلط را کرده‌اند و در وقت حج آبرویمان را بردند غیر قابل تعقیبند ولی آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند». اولاً معروف است که این کار را هم سید مهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده‌اند. ثانیاً آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آن چه در مکه شد وجود دارد؟ البته این گونه کارها گاهی بدون گیر و اشکال انجام می‌گیرد و گاهی لو می‌رود. این به معنای موافقت من با این گونه کارها نیست ولی به طور کلی معمول این گونه کارها همین است. در ضمن مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضتها تعقیب و محاکمه شد؟ چه کسی به شما گفت که مهدی هاشمی به خاطر نهضتها دستگیر شد و یا محاکمه گردید؟ آیا مهدی هاشمی به خاطر قتل و ساواکی بودن و از این قبیل اتهامات محاکمه نگردید؟

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است (سند شماره ۱۱): «سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو

کند». من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱۱/۱ (ص ۲۵ اسناد) در بازجویی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی؟ آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است به همان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی و دیگران را به آنان داده بود می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند. در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۱۲): «من ترس از بیان حقیقت ندارم و ان کان الحق مرا... سید مهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد هم بحث بود و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم، پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرتعالی (امام). هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات، با همه کمالاتشان، بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست فقط بُرِ اخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی باشد». اما مهدی هاشمی در نامه‌یی برای شما در تاریخ ۶۶/۵/۷ آورده است - عین نامه را در آخر جزء اسناد آورده‌ام - (سند شماره ۱۳): «قبل از هر چیز از تلاشها و حمایت‌های حضرتعالی در ماه‌های اول بازداشت‌م که تصور می‌فرمودید من فردی خالص و بی‌گناه هستم بی‌نهایت متشکر و از این که به دلیل نفسانی حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده‌ام بسیار متأسف و شرمندهام و به طور کلی از این که انسان آلوده به لغزشهای فراوان و آغشته به ناخالصیها و هواپرستیهای بیشمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزّه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود عمیقاً اندوهگین و خجلت زده‌ام. هویت فکری و عملی من آن گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شفاف‌تر نمایان گشته است هیچ سنخیتی با حضرتعالی و بیت شما و شعاع وجودی قائم مقام رهبری نداشته است. وضعیتی که ارتباط من با حضرتعالی را پوشانده بود چیزی جز سوء استفاده از برکات وجود حضرتعالی نبوده و از این که برخی اعمال و رفتار من، مستقیم و غیر مستقیم، حضرتعالی را دچار محذورات و اشکالاتی ساخت و از همه مهمتر قلب حضرت امام، این تنها ودیعه الهی در این زمان و قلب طپنده جهان اسلام، را به درد آورده بر خود نفرین می‌کنم».

حضرت آیت‌الله منتظری، شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنا بر این

اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی - اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می‌کردید که هر چه کردی، بگو فلانی گفته است. در صفحه ۲۳ پرونده خود (سند شماره ۱۴) آورده است: «من از ایشان جدا شدم ولی در اندرون وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه‌یی از شرّ و فساد و فتنه و انحراف مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است و این شخصیت بزرگ چگونه مورد سوء استفاده و حیل‌گری من و عده‌یی از دوستان قرار گرفته‌اند».

حضرت آیت‌الله، آیا ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟ در صفحه ۲۴ پرونده آمده است (سند شماره ۱۵): «خصلت‌های شیطانی مانند قدرت‌طلبی، که نتیجه غرور و عُجب بود، و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر و خودبزرگبینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای علمی‌ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین، از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود». آیا شما تمام خصوصیات او را می‌دانستید؟ آیا او مردی است مخلص انقلاب و اسلام؟

مهدی هاشمی در پرونده خود، صفحه ۲۴، می‌گوید (سند شماره ۱۶): «در اثر ضعف تعبد و تدبیر و فرو رفتن در منجلاط خط و خط بازیها دید و نگرشم نسبت به همه ارزشهای انقلاب آمیخته به معادلات سیاسی و خطی شده بود هر پدیده و حادثه‌یی را از منطق خط سیاسی می‌نگریستم حتی مقام معظم رهبری را».

حضرت آیت‌الله، آیا شما مهدی هاشمی را خوب می‌شناختید؟ آیا تا به حال فکر کرده‌اید در شما چه چیزی کم است که این گونه زود قضاوت می‌کنید؟ آیا فکر کرده‌اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید محمد منتظری رضوان‌الله تعالی علیه (که اگر می‌بود، علی‌الظاهر، شما در این مهلکه نبودید) دوست و رفیق بود چرا نشناخته‌اید؟ آیا برادر او، داماد خودتان، را خوب شناخته‌اید؟ آیا چیزی موجب شده بود که تقوای او را از آقای ریشهری و محسن رضایی کمتر نمی‌دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با این که نه او را بزرگ کرده و نه برادرش دامادشان بود او را شناخت ولی شما که او را بزرگ کرده‌اید نشناختید؟ آیا شما توان قائم مقامی حضرت امام را داشتید و دارید؟ شما در همان نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۱۷): «او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است هر کار خلاقی، را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را، رحبا بالغیب به او نسبت دهند و خط بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است و متأسفانه مسئولین از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار می‌دهند و این خط بازیها و تصفیه حسابهای ظالمانه، خود نیز یکی از مشکلات کشور است». آیا اطلاعات عزیز

جمهوری اسلامی هر کار خلافی در کشور، اتفاق افتاده است به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً انفجار حزب و نخست‌وزیری را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت آیات عزیز صدوقی، اشرفی اصفهانی، دستغیب، قاضی، مطهری و مدنی را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی‌نژاد را به ایشان نسبت داده است؟ آیا این همه اشکالات که در دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی رخ داده است، را به ایشان نسبت داده است؟ چه چیزی جز اعترافات و اعمالی که مهدی هاشمی مرتکب شده است را به او نسبت داده‌اند؟

مهدی هاشمی از صفحه اول تا دهم پرونده خود کارهایی که انجام داده است را شرح می‌دهد؛ که سر فصلهای آن از این قرار است:

۱ - اقرار به ساواکی بودن. ۲ - لو دادن همانهایی که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس‌آبادی را ترور کنند. ۳ - دعا به خانواده سلطنتی. ۴ - دستور قتل جهان سلطان و مهدیزاده. ۵ - دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی. ۶ - دستور قتل صفرزاده. ۷ - دستور قتل مهندس بحرینیان. ۸ - دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته. ۹ - دستور اختفای مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره. ۱۰ - تحریک سپاه لنجان و سپاههای خمینی شهر، درچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان. ۱۱ - جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلاء افغانی علیه وزارت خارجه. ۱۲ - جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان. ۱۳ - دستور قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش. ۱۴ - انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن. ۱۵ - جعل اسناد دولتی. ۱۶ - نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده. ۱۷ - چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوانهای روحانیت بیدار علیه مسئولین نظام و از این قبیل موارد، که احتیاج به تأمل بیشتر دارد.

جناب آقای منتظری، آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه می‌کند؟ آیا واقعاً مد شده بود هر اتفاقی بیفتد به سید مهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جنابعالی، که او را از بچگی می‌شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کمتر از آقایان محسن رضایی و ریشه‌ری نمی‌دانستید، گفته بود الان هم او را با تقوا می‌دانستید؟ حال آیا آقا هادی را شناخته‌اید؟ با این همه جرم برای آقا مهدی، آیا اساس قضاوت اطلاعات کشور شایعه است؟

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۱۸): «آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آن چه در فقه خوانده‌ایم نه جان مسلمان محترم است نه مال او؟ قاضی حکم می‌کند مال او را بدهید، خانه او را بدهید، کسی گوش نمی‌کند. مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد و افراد شورای عالی قضایی هم از

ترس یکدیگر و یا ترس از تلفنهای مقامات و یا جوسازیهای غلط بر این همه خلاف شرعها به وسیله سکوت صحنه می‌گذارند». حال ببینیم علت این نوع قضاوتها چیست؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲ جلد سوم پرونده خود در باره کارهای آقای هادی هاشمی، آورده است (سند شماره ۱۹): «ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقاتهای نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی». حضرت آیت‌الله منتظری، آیا تصور نمی‌کنید افرادی را که حساب شده به دیدار شما می‌فرستادند از منافقین و لیبرالها بوده‌اند که شما را به این موضع غلط بیندازند؟ آیا با اطمینانی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدین و با تقوا می‌دانید فکر نمی‌کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده‌اند؟ آیا افراد شورای عالی قضایی غیر از ریاست دیوانعالی کشور و دادستان کل کشور را شما انتخاب نکرده‌اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را، که به دست شما انتخاب می‌شد، چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کردید که با تلفنهای مقامات حکم خدا را تعطیل کنند؟ یا مال و جان مسلمانان برایشان محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی کسانی که بخواهند حقی را ناحق کنند؟ آیا مقامات نظام اسلامی غیر از وکلا و وزرا و رؤسای سه قوه هستند؟ مقصود شما از مقامات جمهوری اسلامی که کارمند معمولی یک وزارتخانه نیست، آیا شورای عالی قضایی این قدر بی‌دینند که با یک تلفن یک مقام، دنیا و آخرت خود را بفروشند؟ آیا این حرفها پیش خداوند متعال جواب ندارد؟

شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۲۰): «بالاخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزه‌یی بپردازم، بنا بر این تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود ضمناً در وجوه شرعیه کمافی‌السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم». آیا باز بر این عقیده‌اید که خود تصمیم می‌گیرید و خود به این نتیجه رسیده‌اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی در شما نفوذ نداشته‌اند؟ آیا داعیه انفصال شما از نظام ماهها قبل از این نوشته شما در دستور کار آقا هادی و آقا مهدی نبوده است که امروز تحقق یافته است؟ آقا مهدی در نامه‌یی به آقای هادی نوشته است (سند شماره ۲۱): «شما متأسفانه با همان روحیه خود محور و تنگ‌نظری که داشتید و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین را سر دادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی را مرتکب شده‌یی و امیدوارم که از گذشته خود توبه کرده

باشی».

آقای مهدی هاشمی در نامه‌یی به حضرتعالی راجع به مسأله انفصال شما از حکومت چنین می‌گوید (سند شماره ۲۲): «خدا را گواه می‌گیریم، و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه‌یی وجدان خویش را به داوری فرا خواند شهادت خواهد داد، که قطع رابطه با نظام رهاورد مجموعه حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیلهای افراطی و القانات حساب نشده طی چندین ماه انجام داده است».

مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیت‌الله منتظری یک برنامه حساب شده آقای هادی و آقای مهدی بوده است که ماهها قبل طراحی شده و امروز به نتیجه رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام یک مرتبه آقای منتظری را کنار گذاشتند؟ آیا باز عقیده بر این است که کسانی برای کسب قدرت ایشان را تصفیه کرده‌اند؟ آیا سه چهار سال صبر و تحمل امام و اتمام حجت کافی نبود؟ آیا امام آقای هادی را نپذیرفت تا دیگر حتی کسی نگوید راجع به آقای هادی هاشمی کوتاهی شد و اگر نمی‌شد وضع به اینجا نمی‌کشید؟ آیا آقای هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقات‌های مکرر اتفاق افتاد نگفته است؟ آیا من ناسزاهای حزب‌الله را به جان نخریدم و با آقای هادی برای رضایت خدا و امام ملاقات‌های مکرر نکردم؟

شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۲۳): «آیا می‌دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند، آن هم نه یک روز و دو روز بلکه ماهها، قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده‌اندیش»، و چند «آیا»ی دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما لعنت می‌فرستد که چگونه با شما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند.

حضرت آیت‌الله منتظری، به صفحات ۱ و ۲ و ۵ جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید تا بدانید چه کسانی این حرفها را می‌زنند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد دارند. آقای مهدی هاشمی درباره ارتباط آقای هادی با منافقین خارج از کشور مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می‌شود. قبلاً یادآوری می‌کنم که مهدی هاشمی گفته است من می‌خواهم همه چیز را بگویم تا پاک خدمت خدا برسم - این گفته ضبط شده است - مطالب او چنین است (سند شماره ۲۴): «در ذهنیت آقای هادی - من صریحاً می‌گویم - مسائلی پیش آمده بود که ما هم تأیید ضمنی می‌کردیم که باید یک سلسله ارتباطی، ولو این که ضعیف هم باشد، با عنوان کانال یدکی با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم، آقای هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید یک کانالهای احتیاطی و یدکی را با خارج از کشور آماده کنیم که اگر احیاناً تحولی پیش آمد با این

جناحهای خارج از کشور ارتباط داشته باشیم و آقای هادی با همان طلبه‌یی که از توأبین بود و با آقای هادی هم ارتباط داشت با هم مسائل را هماهنگ می‌کردند. از کانال همان طلبه توأب به آقای هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان مجاهدین و هم چنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است نسبت به آیت‌الله منتظری ملایمتر و خفیفتر فکر می‌کنند و کلاً این جناح و این خط و این طیف بود که آقای هادی معتقد شده بود باید با این کانال که آنها مثلاً با آیت‌الله منتظری ملایم‌ترند مرتبط باشد و آقای (اطلاعات، ۲۶ اردیبهشت ۶۸) هادی می‌گفت سازمان مجاهدین بر این رژیم ارجحیت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی و مشهوریت و قداست آیت‌الله منتظری خیلی کار ساز است. روی هم رفته این رابطه زمان بعد هم طلبه توأبی (ارمی) که در رابطه با آقای هادی قرار گرفته بود، کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شد.

* این طلبه توأب آقای ارمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یا ده سال - تردید از من است - و یا مقداری دیگر، محکوم می‌گردد در لیست عفو حضرت آیت‌الله منتظری قرار می‌گیرد، او را آزاد می‌کنند ولی به او اجازه ملتبس شدن به لباس روحانیت را نمی‌دهند. آقای منتظری اجازه می‌دهد تا معمم گردد، دادگاه او را می‌خواهد که بلافاصله آیت‌الله منتظری را از جریان امر مطلع می‌کند، آقای منتظری به وسیله شیخ ابوالقاسم اصفهانی، که از اعضای دفتر ایشان است، با پرخاش به رئیس دادگاه پیغام می‌دهد که باید او را بلافاصله آزاد کنید من اجازه داده‌ام او معمم گردد.

مطلب دیگر آقای مهدی این است که در پرونده جلد دوم ص ۶، پس از ذکر چند مورد (به قول او) خیانت‌هایی که آقای هادی کرده است (به آقای منتظری) مانند موافقت با انتقال بولتنهای محرمانه و خیلی محرمانه جریان «تنظیم طومار تقلبی» جهت تضعیف آقای هاشمی و خامنه‌ای، انتقال و بزرگ ساختن نقاط ضعف فرماندهی سپاه نزد آقای هادی، که به ممنوعیت ملاقات‌های برادر محسن رضانی با آقای منتهی گشت، تحریک و تشویق آقای... با وساطت آقای منتظری مبنی بر ماست‌مالی کردن جریان قتل بحرینیان، مأموریت دادن به... برای تشکیل گروه ضربت، تشویق آقای هادی به موضع‌گیری مخالف در ارتباط با طرح «مترو»، که توسط آقای هاشمی مطرح گشته بود، که ریشه خطی داشت و دهها مورد دیگر که نقل می‌کند، می‌آورد (سند شماره ۲۵): «ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسأله‌دار و معترض با آقای هادی، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی در بیت آقای هادی. او در این باره می‌گفت به نظر آقای هادی چون این افراد ثابت هستند رفت و آمدشان بلااشکال است، و اعمال ملاحظات خطی در برخی ملاقات‌ها». اما در مورد

ساده‌اندیشی شما که «اظهر من الشمس» است، ولی ذکر همین نکته بس است که با این که مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده‌اید، او را متقی و متدین و طرفدار انقلاب می‌دانید در حالی که او به اعتراف خودش دهها صفت بسیار «بد» برای خود قائل بود.

حضرت آیه‌الله، آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله «آیا می‌دانید...» ها، که شرم از بازگو کردن آنها دارم، از خود شماسه؟ و آیا حق نیست امام بادلای پر خون و قلبی شکسته فریاد بزنند: «ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانسان در سر سفره‌های افطار گوش تا گوش بریدند». آیا در مورد قتل مرحوم دکتر سامی شما به گونه‌ی اعلامیه ندادید که از آن فهمیده شود نظام او را کشته است؟ یادتان است در دیداری به شما این مطلب را گفتم، بلافاصله آقا هادی گفت پیام آقا به صورتی بود که نظام تبرئه شد، من به او گفتم خودت را به آن راه زن که شما از آنجا که ساده‌اندیش هستی و نمی‌دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت، گفتید: بله، فلاحیان گفته است ما منافقین را از پای در می‌آوریم، به آقا هادی گفتم ایشان خودش تصدیق کرد که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتد و بعد به شما گفتم اولاً که معلوم نیست فلاحیان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته سامی که منافق نبود، آیا خدا را خوش می‌آید هر قتل و غارتی را به گردن نظام ببندازید؟ و حال می‌گویم: صرفاً به خاطر این که اطلاعات مهدی هاشمی را به جزایش رسانده است باید هر قتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه‌السلام انداخت؟ به حمدالله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده‌اید. حرف ما این است که چرا هر چه نوشتند امضا می‌کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می‌توانید بدهید؟ جواب آنهایی را که برای حفظ نظام از خود گذشتند و شما برای دل خوشی چند لیبرال حاضرید به صورت غیر واقعی مطلب را به گونه‌ی مطرح کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است. از این مسائل است که امام فریاد می‌زنند که: «نفوذیها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند». آیا نباید امام با درد و رنج بفرمایند: «نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ی غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می‌کند». آیا نباید به شما تشر بزنند که: «من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند».

حضرت آیت‌الله، با ذکر این همه اسناد و اعترافات باور ندارید که

ساده‌اندیش بوده و آن چه نوشته‌اید تراوش ذهن نهضت آزادی و منافقین است. من مطمئن هستم یک بند از «آیا می‌دانید»هایی که به امام نوشته‌اید راست نیست. در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۲۶): «بچه‌های کمپته با همه اخلاصشان نوعاً احساساتی و تندند، سعی شود آنها که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذالک با مردم برخورد می‌کنند افراد روانشناس، عاقل و تعلیم دیده باشند». آیا به این مسأله فکر کرده‌اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار روانشناس در سطح کشور نیاز است؟ ما این همه روانشناس را که با ماهی دو سه هزار تومان مأمور کمپته شوند از کجا بیاوریم؟ آن هم مأمور مبارزه با منکرات در سطح شهرهای ایران. آیا به معنای «روانشناس» توجه کرده‌اید؟ آیا قبول ندارید این گونه چیز نوشتن از عجولای شماسه؟ در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید (سند شماره ۲۷): «از همه ارگانها ضعیفتر و داغون تر تشکیلات قضایی است در صورتی که لازم است از همه ارگانها قوی‌تر باشد». تا آنجا که می‌گویید: «به نظر من می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است».

حضرت آقای منتظری، اگر خیرالموجودین آقای اردبیلی است پس نصف کار امام در شورای عالی قضایی مورد تأیید شما در این نامه است و می‌ماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی در نزد امام تأیید کردید و امام از شما پرسیدند ایشان برای دادستانی چگونه است؟ گفتید خوب است. پس چرا اشکال به امام می‌کنید؟ اگر وضع قضا خراب است از شما باید سؤال کنیم، چرا اعضای را برای شورای عالی قضایی انتخاب کرده‌اید که همفکر نیستند؟ در صفحه قبل در مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته‌اید او به درد نمی‌خورد و اهل برخورد نیست، در صفحه بعد او را خیرالموجودین می‌دانید. از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته این مسائل را دنبال نمی‌کند.

شما درنامه‌ی به حضرت امام، که در تاریخ ۶۶/۷/۴ نوشته شده است یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی، مسائلی را آورده‌اید که باور نمی‌کردم و باعث تعجب شد. در این نامه آورده‌اید (سند شماره ۲۸): «او از خیلی کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست. مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است». اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید، او می‌گوید (سند شماره ۲۹): «اکنون و با گذشت قریب به یک سال من به وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می‌بینم و به درایت و هشاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی مدظله‌العالی آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنان چه در شرایط حضرت امام و سایر مسئولین محترم

کشور قرار می‌داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند. راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده‌اید؟ آیا شما به آن نتیجه‌ی رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمد بودید حاضر می‌شدید چنین نامه‌ی به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی‌نمایید؟ در نامه ۶۶/۷/۴ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط صاحب‌های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید (سند شماره ۳۰): «او نه مرتد است نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد». آیا مهدی هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفای اسناد و مهمات مربوط به نظام و دهها مسأله دیگر، که گذشت، مفسد نبود؟ ولی با تمام این احوال شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت. اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟ در همین نامه ۶۶/۷/۴ (سند شماره ۳۱): «او هنوز طرفداران زیادی از حزب‌اللهیها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد، اعدام او در روح آنان اثر بد می‌گذارد». آیا شما در چنین تقاضایی اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید. بر فرض که در روح عده‌ی اثر بد بگذارد آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات کرد؟ در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید (سند شماره ۳۲): «اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوز و غم طلبان می‌باشد».

مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید (سند شماره ۳۳): «یکی از گناهان من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را، که از قبل و بعد از انقلاب داشتم، با حضرت آیت‌الله منتظری مطرح نساختم تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این همه به من اعتماد نکنند بلکه به عکس در هر مسأله‌ی من سعی می‌کردم در حضور ایشان خود را مظلوم جلوه داده و ترخم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم».

حضرت آیت‌الله، اگر شما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید لااقل چرا حالا از او دفاع می‌کنید، حالا که دو سه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شما به معیارهای اسلامی توجهی نمی‌نمایید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می‌کنند. در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید (سند شماره ۳۴): «بالاخره آن چه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از

نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خونریزی بالاخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد».

۱ - چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید؟ آیا آن همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید - که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم - از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟

۲ - اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید، چرا برای دیگران چنین نامه‌ی را نمی‌نویسید؟

۳ - این که نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام، خون در پی دارد، حضرت آیت‌الله، با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است، چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً خون خون می‌آورد، ثانیاً کشته را نمی‌توان زنده کرد. این که من به این مسائل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده‌اید که بدیهیات را هم منکرید. از همه اینها گذشته آقای مهدی هاشمی در صفحه ۲۴ پرونده خود می‌گوید (سند شماره ۳۵): «ضعف تعبد و معنویت و خصلت‌های شیطانی مانند قدرت‌طلبی، که نتیجه عجب و غرور بود، خود محوری، استبداد فکری، ریا، تکبر و خود بزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای علمی‌ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه می‌گرفت». آیا انقلاب در آینده محتاج ایشان بود؟ آیا مصالح اسلام اقتضا می‌کرد چنین شخصی اعدام نشود؟

در نامه دیگری با پرخاش به امام نوشته‌اید (سند شماره ۳۶): «چرا مصاحبه‌ی که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش گردد». قربان وجود مقدس گردهم!!! چه شد که «بائک تجرو بائی لاتجر»؟ اگر شما هر کسی و هر نهادی را به باد فحش و ناسزا بگیرید، اگر هر حرفی را که بزنید ولو صدرد به ضرر اسلام و انقلاب باشد رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها باید همه آنها را پخش کنند، ولی اگر کسی به مدارس شما و بیت شما و خود شما بگوید بالای چشمتان ابروست اعتراض می‌کنید، آیا این دوگانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ فحش و ناسزا و انتقادهای کوبنده شما، از طبیات، ولی اعتراض دیگران به شما از خیانت است که باید سرب گداخته در دهان گوینده بریزند؟ راستی این دوگانگی ریشه در عمق مسائل نفسی ندارد؟ در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید (سند شماره ۳۷): «چرا

کتابخانه مربوط به من، که حدود هزار عضو و مطالعه کننده داشت و رادیو منافقین علیه او تبلیغ می‌کرد، مهر و موم شد والی الان هم بسته است؟».

حضرت آیت‌الله، مطمئناً کتابخانه زیر نظر شما نبوده است چرا که مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۱۵، می‌گوید (سند شماره ۳۸): «طلاب قم و کتابخانه سیاسی: ما به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم و از آنجا که عطش قدرت و احراز پایگاه در دراز مدت نصب‌العین ما شده بود تا افکار خود را (که بعداً توضیح خواهم داد) در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم، با همفکری و همکاری آقایان... در طی جلسات متعددی که در بافتهای گونه‌گونی تشکیل می‌شد روی هم رفته به این نتایج رسیدیم که اولاً باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم که کتابخانه سیاسی متکفل آن شد. البته این حرکت تند و انحرافی منحصر به مدارس آقا نبود که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جذب می‌کردیم و پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می‌کردیم». اکنون باید بدانید که چرا کتابخانه مربوط به جنابعالی را وزارت عزیز اطلاعات به حق مهر و موم کرد. آیا شما می‌دانستید که این کتابخانه در اختیار طیف آقا مهدی است؟ آیا شما می‌دانستید که اینها با کمال بی‌انصافی از پاکی شما استفاده کرده‌اند و هرگونه می‌خواستند شما را حرکت می‌دادند؟ آیا می‌دانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او، که متأسفانه هنوز هم بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند، به علت عطش قدرت و احراز پایگاه به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند و به جنابعالی گفته‌اند دست به تأسیس چنین کتابخانه و مدارس بزنید که زیر چتر حمایت شما این حرکت تند و انحرافی خویش را در مدارس شما و حتی بیرون از آن گسترش دهند؟

شما در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید (سند شماره ۳۹): «سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام می‌شد» بعد اضافه کرده‌اید «ولی چرا عده‌یی عقده‌گشایی کردند و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یاس کشاندند به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر گذاشت». آیا شما باور دارید که مهدی هاشمی با مدافعین در خط امام اصولاً همگونی داشتند که با اعدام او به یاس و ناامیدی کشیده شوند؟ آیا اعدام سیدمهدی آنقدر مهم بود که جبهه‌ها را متأثر می‌ساخت؟ آیا بچه‌های حزب‌اللهی خط مقدم جبهه و خطوط بعد، آقا مهدی را می‌شناختند تا از اعدام او متأثر شوند تا اثر بد داشته باشد؟ چه افرادی به پوچی و یاس کشیده شدند غیر از طیف آقا مهدی؟ این چه نوع گزارشاتی بود که به شما می‌دادند؟ در همین نامه بی تاریخ به امام آورده‌اید (سند شماره ۴۰): «در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست و همفکر خود این طور عمل می‌کند».

حضرت آیت‌الله، باور بفرمایید که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است و تمامی اعضای خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می‌داشته است بسیار تلخ و ناگوار است روزی را ببیند که ناچار شود چنین نامه‌یی بنویسد ولی چاره چیست باید برای درک شیرین حقیقت از خاطرات تلخ کمک گرفت. به عقیده من و اکثر قریب به اتفاق دوستان شما، آن چه را که امام در این زمینه به نفع شما می‌دیدند انجام دادند. امام برای این که دوست و همفکر خود را از خطر نجات دهند سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی مسائل بسیار مهمی خطاب به مجلس خبرگان فرمودند مثل «الله الله در انتخاب اصحاب خود» یک سال قبل از دستگیری آقای مهدی هاشمی افراد مختلفی را خدمت جنابعالی فرستادند که آقا مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از خود دور سازید. آیا شما گوش دادید؟ امام آیت‌الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستاد که به ایشان بگویید فلانی می‌گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از بیت خود اخراج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقمندان بسیار جدی شما بود مغضوب شما گردید؟ آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما نفرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است خوبست از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی برادر او را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم، مگر شما گوش دادید؟ امام به من فرمودند: وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی ادبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست وزیر پیش آقای منتظری رفتید مسأله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند و آقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسأله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسأله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساسند خوبست جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کند. بعدها گفتید می‌خواهند ایشان را تبعید کنند، امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟ امام یک سال قبل از دستگیری او، از هر راهی که ممکن بود شما قبول کنید تلاش نمودند که وقتی اقدام به دستگیری ایشان می‌شود به عنوان عضو دفتر شما نباشد، ولی شما دست بردار نبودید لذا نامه‌یی بسیار محترمانه برای شما نوشتند که متن آن را در اول این رنجامه آوردم. شما در جواب چنین نامه‌یی پاسخ تندی دادید که همه تعجب کردیم، ولی امام تحمل کردند. دیری نپایید که دست به اعتصاب زدید و طیف مرموز آقای مهدی هاشمی این اعتصاب را با تیتز درشت «چرا ملاقاتهای قائم مقام رهبری لغو شده است» که یکی از علل آن را دستگیری آقای مهدی هاشمی، نماینده حضرتعالی در نهضتها، آوردند، به صورت اعلامیه منتشر کردند. ولی امام با کمال بزرگواری شما را خواستند و شما در

جلسه‌یی در منزل اینجانب که سران سه قوه و آقای نخست وزیر بودند شرکت کردید. از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید تا آقا مهدی را آزاد کنند چرا که با همه با خشونت برخورد کردید. امام در این جلسه با تواضع بسیار از شما خواستند که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید، به شما گفتند: آیا شما ماها را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگویید. بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: من از شما خواهش می‌کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید. قبول نکردید. فرمودند من ارادت به شما دارم. من مخلص شما هستم، از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید، با کمال خشونت گفتید «لایکلف الله نفساً الا وسعها». در این هنگام من به دوستان نگاه کردم دیدم همگی از شرم و حیا سرهاشان را پایین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای اشک در چشمانشان بود. آقای رفسنجانی و من در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و به قول خودتان ۷۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا آن موقع)، چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لایکلف الله نفساً» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند. مسلم و سواسان خناس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقا مهدی را آزاد کنند.

آقای مهدی نوشته است که آقا هادی گفت باید آقا (یعنی شما) از نظام جدا گردند، در مقابل تصمیم آقا هادی و اطاعت بی‌چون و چرای شما از ایشان دیگر امام چه می‌توانستند انجام دهند؟ آیا باید می‌گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم مقام رهبری بودید، لکه دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستند که بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید؟ آیا کردید؟ وزارت اطلاعات از ترس شما حکم تبعید آقای هادی هاشمی را به عنوان مهره خطرناک، از امام گرفتند، بعد که مسائل رو شد و قرار شد آقا هادی را به تهران بخواهند شما او را در منزل خود مخفی کردید و بعد به من گفتید من آقا هادی را از وزارت اطلاعات دزدیدم. شما می‌دانید که این حرکات برای امام چقدر سنگین بود؟ ولی امام به من فرمودند مصلحت نظام اقتضا می‌کند فعلاً کاری نکنیم و به آقای ریشه‌ری پیغام دادند که فعلاً کاری نداشته باشید. چند وقتی بعد از این قضایا روزی که در مورد شما بحثی پیش آمد، امام فرمودند من حاضرم با آقای هادی ملاقات کنم. من خیلی تعجب کردم و این به دنبال نامه شما به آقای نخست وزیر بود که اطرافیان‌تان آن را به صورت شبانه پخش کردند. امام با محبت با آقا هادی برخورد نمودند و به ایشان گفتند آقای منتظری را از چنگال نهضت آزادی و آخوندهای مرتجع نجات دهید (نزدیک به این مضامین). امام می‌خواستند تمام راههای حفظ شما را پیموده باشند چرا که بعد از ملاقاتی که شما

چندی بعد از دیدار امام با آقا هادی با حضرت امام داشتید اجازه دادند خبر ملاقات با آقا هادی پخش گردد. آیا از حکم تبعید آقا هادی توسط امام، تا پذیرش او و نقل خبرش از رادیو و تلویزیون راه کوتاهی بود که امام پیمودند؟ قضیه آقا هادی و دیدار با امام از آن گونه مسائلی بود که برای هیچ یک از بچه‌های حزب‌اللهی قابل هضم نبود و من روزهای سختی را گذراندم، چرا که از بچه‌های اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد تا حوزه‌های علمی قم و مشهد و سایر شهرها مرا نفرین می‌کردند ولی من به جان خریدم. آخر مگر هر چه از دوست می‌رسد نیکو نیست؟ با این که من فرزند امام بودم و بیست سال از آقا سعید بزرگتر بودم از ایشان تقاضای ملاقات کردم اما نپذیرفت ولی از آنجا که قرار گذاشته بودیم از چیزی بدمان نیاید، چند روز بعد مجدداً این تقاضا را تکرار کردم اجازه فرمودند. آیا همه اینها از بابت محبت به شما نبود؟ گوشزد نمودن خطر لیبرالها و منافقین از باب ارادت نبود؟ ولی، والله، این را خوب می‌فهمیدم که آقا هادی در دل می‌گفت من می‌دانم که شما کسی را غیر از آقای منتظری ندارید چرا مسائل خود را از این طریق حل نکنم. من بارها به او گفتم امام مصلحت نظام را با هیچ چیز عوض نمی‌کنند ولی کو گوش شنوا؟ آقا هادی بر تمامی ملاقاتهایش با من روی این مطلب تکیه می‌کرد که آقا روی افراد و طیف آقا مهدی که در زندان هستند حساسند، آنها را آزاد کنید. من گفتم این از توان من خارج است. خود جنابعالی هم که دوبرتبه همین را از من خواستید. گویی تمام دین در این طیف خلاصه شده است. خلاصه کلام، حضرت آیت‌الله، آن چه در توان امام بود، اعم از اعطای وکالتنامه و عنوان فقاقت و ارجاع احتیاطات به شما و باز گذاشتن دست شما در قوه قضاییه و دادگاه عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاهها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیأت هفت نفری و دهها عنایت دیگر، انجام داد. علاوه بر اینها با این که معظم‌له با قائم مقام شما مخالف بودند و آیت‌الله آقای محمدی گیلانی شاهد این قضیه است، به خاطر حفظ مصلحت سکوت کردند. در جواب این همه محبت‌ها وقتی از شما با لحن ملایم و جملاتی از این قبیل که من به شما ارادت دارم، از شما خواستند از مهدی هاشمی دست بکشید و اعتصاب نکنید شما چه کردید؟ باز هم معتقدید امام با دوست و همفکر خود خوب عمل نکرده است؟ ما زمانی در مورد شما فکر می‌کردیم که اگر امام از شما مثلاً بخواهند برای حفظ اسلام و کیان نظام فرزند خود را قربانی کنید بی‌درنگ انجام می‌دهید ولی شما در آن شب تصورات زیبایی همه دوستان‌تان را خرد و باطل کردید و ما تا حال دم بر نیاوردیم چرا که تضعیف شما را جایز نمی‌دانستیم.

حضرت آیت‌الله، نامه‌های اخیر شما در دفاع از منافقین خیال می‌کنید کار خودتان بوده است؟ بعداً سخنان آقای مهدی هاشمی را می‌آورم که چگونه این طیف

در طول چند سال کار روی شما موضع شما را به طرف دفاع از منافقین سوق دادند و جنابعالی را به سقوط کامل پیش حزب الله کشیدند. یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام شما نیم ساعت حرف زدید و امام سکوت کردند، وقتی بلند شدید بروید امام فرمودند: «بیشتر حرفهای شما درست نبود، خدا انشاء الله مرا ببخشد و مرگم را برساند». امام تنها همین دو جمله را فرمودند، آیا از خود پرسیده‌اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟ آقا مهدی در این مورد می‌گوید: «آقا هادی از من خیلی داغتر بود او می‌گفت خمینی چند روز دیگر خواهد مُرد و مسأله حل خواهد شد». می‌دانید این حرفها را آقا مهدی چه وقتی زده است؟ زمانی که می‌خواستند اعدامش کنند، او گفته بود می‌خواهم هیچ چیز نگفته نداشته باشم تا بلکه خدا مرا بیامرزد. عین نوار ایشان موجود است اصل این را با سند در جای دیگری نقل می‌کنم.

حضرت آیت الله: آیا هنوز معتقدید بیت شما پاک است؟ آیا هنوز بر این عقیده‌اید که امام با دوست خود به صورتی خوب عمل نکرده است؟ در همان نامه بدون تاریخ به امام نوشته‌اید (سند شماره ۴۱): «حضرتعالی با این کار، آخوندهای مخالف را، که تا اندازه‌ی ترس یا شرم حضور داشتند جری کردید و به آنان امکان ضربه زدن را دادید». آیا ترس و شرم آخوندهای مخالف و دشمن شما با دستگیری مهدی هاشمی بریزد بهتر است یا دوستان شما به خاطر دفاع شما از او، با جنابعالی بد شوند؟ شما غیر از بعضی از دوستان حضرت امام دوستی ندارید، اینها را به خاطر تحلیل‌های غلط طیف آقا مهدی از دست ندهید. در همین نامه بدون تاریخ، که در قضایای مهدی هاشمی نوشته‌اید، آورده‌اید (سند شماره ۴۲): «ضربه‌ی که به اسم حضرت عالی در پوشش حمایت من و بیت من به من زده شد از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می‌زنند بیشتر بود» آیا امام که می‌خواست سید مهدی را از کنار شما دور کند حمایت از شما نبود که می‌فرمایید در پوشش حمایت از من به من ضربه زدید؟ آقا مهدی به اعتراف خودش در چند جلد از پرونده‌اش آورده است که: (۱) ساواکی بود، (۲) در قتلها و توطئه‌ها شرکت داشت، (۳) خود را به دروغ به مظلومیت می‌زد و شما را تحریک می‌کرد، (۴) اخبار و اطلاعات غلط به شما می‌داد، (۵) لغزشهای بزرگی در حریم شما داشت، (۶) آتش جناح‌بندیها را بر ضد مسئولین کشور مشتعل ساخت، (۷) اطلاعات سری مملکت را، که به شما می‌رسید، در اختیار افراد خام می‌نهاد، (۸) مردم را قبل از انقلاب تشویق به عضویت در حزب رستاخیز می‌نمود، (۹) به خانواده سلطنتی دعا می‌کرد، (۱۰) اختلاف‌افکنی بین سپاه و کمیته که منتهی به قتل چند نفر گردید و سپاه لنجان و خمینی‌شهر را تحریک نمود که در مقابل سپاه اصفهان مقاومت کنند، (۱۱)

نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده و اطلاعاتی سپاه پس از انحلال واحد نهضتها، (۱۲) مبادرت به نشر اعلامیه علیه مسئولین کشور به نام روحانیت بیدار و حوزه علمیه و فضلال تبریز، (۱۳) اقدام به جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلال افغانی علیه وزارت امور خارجه، (۱۴) توطئه در میان صفوف مبارزین افغانی که منتهی به خونریزی شد، (۱۵) تقویت نیروهای معترض نجف‌آباد. خلاصه این که خود او به داشتن صفتهایی مثل شیطان، لالابالی، مجسمه شر، فساد، حيله‌گری، قدرت طلبی، غرور، عُجب، خودمحوری، استبداد، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی، ضعف تعبد و تدین، فرو رفتن در منجلاط خط و خط بازی، منحرف، معیوب و آلوده اعتراف و اذعان کرده است، آیا اگر کسی او را که دارای این اعمال و اوصاف است از شما دور کند به شما خدمت نکرده است؟ و تحت پوشش حمایت از شما به شما ضربه زده است؟ او خود در صفحه ۲۷ می‌آورد (سند شماره ۴۳): «خلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و با اعتماد مطلق بیت ایشان، انتقام بی‌مهریها و کم‌لطفیهای که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم و در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت‌زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم، و از نظر نفسانی خود را متکی به جهات مختلفی می‌دیدم، از حمایت رهبری آینده انقلاب گرفته تا محبوبیت نزد اقشار ناراضی جامعه، افراد تندرو...». حضرت آیت الله، با این اوصاف، وقتی امام می‌فرمایند ایشان در کنار شما نباشند حمایت از شما نیست؟ اگر شما حاضر نیستید در مقابل این که امام می‌فرمایند آقا مهدی آنجا نباشد امام را تحسین کنید، آقا مهدی در همین پرونده می‌گوید من به تیزهوشی امام، که مرا در چند ملاقات شناخت و نگذاشت من در کنار رهبری آینده باشم، آفرین می‌گویم (نقل به معنی). در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید (سند شماره ۴۴): «نمی‌دانم از بهره‌برداری ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوهای بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید».

حضرت آیت الله، از شما می‌پرسد آیا ملاک انجام کار حق تنها خوشحالی یا بدحالی ضدانقلاب است که اگر خوشحال شوند کار حق را نباید انجام داد؟ امروز اگر ما سلمان رشدی را هم اعدام کنیم رادیوهای بیگانه ضدانقلاب و غرب و شرق بهره‌برداری می‌کنند، پس ما نباید حکم خدا را درباره او جاری کنیم؟ در ضمن ضدانقلاب از اعدام آقای مهدی هرگز خوشحال نشده است.

در نامه به امام نوشته‌اید (سند شماره ۴۵): «شنیده شد فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من

این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم».

حضرت آیت‌الله، اطلاع دقیق شما که معلوم شد چگونه است مثل این حرف شماس است که در نامه‌یی به امام نوشته‌اید: «من از کارگردانان اطلاعات در مورد زندانها اطلاعاتم بیشتر است». ترا به خدا این حرف خنده‌دار نیست؟ آیا شما از وزارت اطلاعات بیشتر اطلاع از وضع زندانیان و زندانها دارید؟ از اینها گذشته لابد یادتان نرفته است که به امام نوشته‌اید حق را می‌گویم اگر چه تلخ باشد. من تمام خصوصیات سید مهدی را می‌شناسم، او مخلص اسلام و انقلاب است، فردی متدین است، از بجگی او را می‌شناسم، تقوای او از آقای ریشه‌ری کمتر نیست.

حضرت آیت‌الله، آیا اطلاع دقیق شما از همین گونه که نوشتم نیست؟ اصلاً این سؤال برای من همیشه مطرح بوده است که چرا شما زود و سریع اطلاع دقیق از قضایا پیدا می‌کنید؟ آیا واقعاً از خود پرسیده‌اید که چرا این قدر زود قطع پیدا می‌کنید؟ برای روشن شدن منشأ این اطلاع دقیق، توجه شما را مجدداً به نوشته مهدی هاشمی جلب می‌کنم (سند شماره ۴۶): «ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسأله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی، مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی (طلبه منافق تائب) در بیت آقا، او (آقا هادی) در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد منافقین تائب هستند رفت و آمدشان بلاشکال است». حال شما خود فضاوت کنید منشأ یک چنین دیدگاهی با توجه به رفت و آمد لیبرالها و منافقین و با توجه به تحلیلی که شرح آن در پرونده آقای مهدی هاشمی (سند ۲۴) رفت چیست؟ و نیز خود فضاوت کنید که منشأ چنین دیدگاهی از شما با توجه به این که آقا هادی معتقد به کانال احتیاطی و یدکی در خارج از کشور، آن هم از طریق منافقین، بود و علاوه بر این معتقد بود منافقین بر این رژیم ارجحیت دارند چه می‌تواند باشد؟ آیا با آن چه در بالا آمد به نتیجه‌یی غیر از این می‌رسیدید که بگویید: جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟

حضرت آیت‌الله، آیا برادران بسیار خوبان در اطلاعات و زندانها مانند حضرات حجج اسلام ریشه‌ری، فلاحیان، رازینی، نیّری، پورمحمدی، رئیسی، و بسیاری دیگر از همین افراد خوب یعنی برادران مبارزی که به قول امام همه گونه ناسزا را از ساده اندیشان موجه تحمل می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آورند، از تیمسار نصیری، تیمسار مقدم، ثابتی، منوچهری، حسینی، کمالی و دیگر شکنجه‌گران شاه در سایر شهرستانها بدترند؟ آیا آقایان روی ایادی شاه را سفید کرده‌اند؟ آیا مدیرکل‌های اطلاعات و رؤسای ادارات اطلاعات و مسئولین دادگاههای انقلابی و زندانها، که کثیری از آنان روحانیون پاک باخته‌یی هستند که جانشان را کف دستشان

گذاشته‌اند و از امنیت و آسایش این مردم و مملکت دفاع می‌کنند، از مدیر کل‌های ساواک بدترند؟ آیا فرزندان امام زمان در اطلاعات و دادستانها و زندانها مانند کسانی که از خائن‌ترین و کثیف‌ترین افراد جامعه طاغوت انتخاب می‌شدند؟ آیا آقا مهدی هاشمی این همه ارزش داشت که شما چشم از بدیهی‌ترین مسائل بپوشید و خود را تا این اندازه به ورطه سقوط بکشانید؟ آیا بچه‌های اطلاعات اکثر قریب به اتفاقشان از فرزندان متدین افراد این جامعه نیستند؟ شما در آخرت جواب این سؤال را دارید؟ آیا واقعاً از این گونه حرفها و قضاوتها پشیمان نشده‌اید؟ انشاءالله که شده‌اید. امام در جواب نامه آقای ریشه‌ری در مورد طیف مهدی هاشمی در تاریخ ۶۶/۴/۱۶ می‌فرمایند (سند شماره ۴۷): «با تشکر از زحمات اعضای محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه، که در جنگ با ایادی استکبار در داخل کشور صدمات بسیار دیده‌اند و از طعن و لعن ضدانقلاب و اغفال شده‌ها نرنجیده و وظیفه اسلامی - میهنی خود را انجام می‌دهند، با شرایط وزیر محترم اطلاعات، آقای ریشه‌ری، موافقت می‌نمایم، انشاءالله خداوند به همه شما توفیق بیشتر عنایت فرماید، روح‌الله الموسوی الخمینی».

حضرت آیت‌الله، صمیمانه از شما می‌خواهم سؤال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد جدا کرد که شما اطلاعات و مسئولان زندانهای نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواکیهای شاه بدتر می‌دانید ولی امام آنها را سربازان گمنام امام زمان علیه السلام می‌نامند؟ آیا غیر از این است که شما افرادی را که به اقرار خودشان تمام اوصاف زشت مثل شیطان، لالابالی، مجسمه شر و فساد، حيله‌گر، توطئه‌گر، ریاکار و قدرت طلب، غیر متدین، منحرف، معیوب، آلوده به گناه و... بسیاری دیگر از این اوصاف را دارا بوده‌اند متقی، متدین، مدیر، مدبری می‌دانید که از بجگی بزرگشان کرده‌اید و از همه خصوصیاتشان مطلعید، ایشان را خوب می‌شناسید و الحق هم که چقدر خوب شناختید ولی امام با تیزهوشی مخصوص خود او را شناخت و بعد هم معلوم شد که شناخت امام چقدر مبتنی بر واقعیات و حقایق بوده و شناخت شما چقدر با ساده‌اندیشی همراه بوده است و متأسفانه اعتماد شما به این افراد، که تعدادشان هم در بیت شما کم نیست، موجب گشت چنین اطلاعات مغرضانه و بی اساسی به شما داده شود تا شما سربازان امام زمان علیه السلام را از ساواکیهای شاه بدتر بدانید. به گوشه‌یی از نامه مهدی هاشمی چند ساعت قبل از اعدامش خطاب به خودتان توجه کنید (سند شماره ۴۸): «چه کسی جز ایشان (آقا هادی هاشمی) تحت تأثیر حساسیتها و تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی بر ضد امام امت، روحی فداه، را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می‌داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و

القائات تحریف شده ایشان (سید هادی) خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود؟ شاید خدا او را به خاطر بازگو کردن حقایقی که موجب روشنگری نسلهای آینده انقلاب می‌گردد، بیامرزد.

حضرت آیت‌الله، اگر این نامه‌ها و مصاحبه‌ها و نوشته‌های آقای مهدی هاشمی را نشان شما و افراد بیتتان نمی‌دادیم امروز نمی‌توانستیم ثابت کنیم که شما بلندگوی منافقین و لیبرالها شده‌اید؛ نمی‌توانستیم ثابت کنیم که تمام نوشته‌های شما از گزارشات انحرافی و مکتوب طیف مهدی هاشمی و القائات تحریف شده سید هادی خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیا است و از آنجا که خدا با امام است باید آقای مهدی هاشمی را هدایت کند به بازگو کردن مسائل، تا توطئه بزرگ بیت شما علیه امام خنثی گردد. والله این به خاطر پاکی امام است که افراد بیت شما، که تصمیم داشته‌اند جنابعالی را وادار کنند تا نامه‌های بسیار زننده علیه امام بنویسید، معرفی گردند. این خلوص و تنهایی امام است که ناگهان مهدی هاشمی فریاد می‌زند و اعتراف می‌کند که آقا هادی هاشمی در فکر دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیا است. آیا دیگر کسی حرفهای ضدانقلاب را باور می‌کند که حذف آقای منتظری تصفیه‌ی است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟ آیا کسی باور می‌کند که امام یک تصمیم عجولانه گرفته‌اند؟ آیا برداشت شما از سربازان گمنام امام زمان یعنی فرزندان متدین و سلحشور مردم شریف ایران موجب نشده است که دل امام خون شود و با قلبی شکسته در نامه اخیر با شما صحبت کنند؟

در همین نامه بی تاریخ نوشته‌اید (سند شماره ۴۹): «من حدس می‌زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقمندان منقطع شوید ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود». مهدی هاشمی در نامه‌ی چند لحظه قبل از اعدام خود به برادرش آقا هادی نوشته است (سند شماره ۵۰): «اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگ نمانده است چند نکته را اجمالاً تذکر می‌دهم، شما متأسفانه با همان روحیه خود محوری و تنگنظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از فجایی شدی که عوارض بسیار را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی».

حضرت آیت‌الله، امام از دوستانش جدا نشد داعیه آقا هادی، انفصال شما از نظام و امام و مسئولین و مردم حزب‌الله را به بار آورد و کسی که از نظام جدا شود از دوستان هم جدا شده است، چرا که دوستان شما اداره کنندگان نظامند نه دشمنان

شما، و متأسفانه ضربه آخر را هم آقا هادی به شما و نظام زد و آن این که شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم، که از دفاع شما از منافقین و لیبرالها بلند شده بود، را بشنوید ولی او تصمیم گرفته بود حرفهای منافقین را از دهان شما بزند و دیدید که موفق هم شد. من از شما خواهش می‌کنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقا هادی و آقا مهدی فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده‌اید، و در عوض چه کسانی را جذب کرده‌اید؟ آیا از دست دادن امام کم تأسف دارد؟ از دست دادن طلبه‌های خوب، که نزد شما آنها را بد جلوه داده‌اند باعث تأسف نیست؟ آیا از دست دادن فرزندان امام زمان علیه السلام در اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد و نهادهای انقلابی خسارتی کوچک برای شما بود؟ بار دیگر دوستانه از شما می‌خواهم که کمی فکر کنید. آیا آنهایی که اصیلند و در مبارزه بوده‌اند هیچ کدامشان حاضرند امام را رها کنند و شما را بگیرند؟ اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید و به آخوندهایی که تا دیروز شما را وهابی می‌خواندند نزدیک شوید آبرویتان می‌رود. آنها به خون امام تشنه‌اند حواستان را جمع کنید و بعد از این بیشتر مواظب افکار آقا هادی باشید. بهتر است آقا هادی را از گفته‌های برادرش آقا مهدی بشناسید که چند لحظه قبل از مرگ اظهار داشته است (سند شماره ۵۱): «راجع به افکار آقا هادی هم البته من یک سری مسائل کم گفتم، خصوصی به بعضی از مقامات گفتم ولی کتباً چیزی ننوشتم، روی مسأله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام، آقا هادی مسائل زیادی می‌گفت یعنی از من خیلی داغتر بود. در این که امام خمینی چند روز دیگر زبانم لال او می‌گفت، انشاءالله خمینی چند روز دیگر خواهد مرد و مسأله حل می‌شود». به احتمال قوی به نظر می‌رسد او توبه حقیقی کرده است چرا که این مطالب را گفته بود که به قول خودش پاک به خدمت خدا برسد.

در نامه‌ی که به تاریخ ۶۷/۵/۹ به حضرت امام نوشته‌اید که یقیناً باعث خوشحالی منافقین و لیبرالها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی له الفدا را نیز به درد آوردید، آمده است (سند شماره ۵۲): «اعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سویی ندارد». لابد اگر اثر سویی داشت می‌بایست دست از آنان برداشت و از کسانی که فرزندان این آب و خاک را قتل عام کرده‌اند چشم پوشید؟

در همین نامه به تاریخ ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید (سند شماره ۵۳): «مسئولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی‌گناهیانی اعدام می‌شوند». حضرت آیت‌الله، مهدی هاشمی در پرونده خود می‌گوید: «ما اخباری را به ایشان می‌دادیم تا ایشان را به اطلاعات و سپاه حساس کنیم و بالاخره هم توانستیم

این کار را انجام دهیم». البته می‌دانید که من افراد اطلاعات و بچه‌های دادستانی را که با ضدانقلاب در ستیزند مانند مقدس اردبیلی می‌دانم و معتقدم اگر مقدس اردبیلی هم حکومت دستش بود و می‌خواست حکم خدا را جاری کند بهتر از اینها عمل نمی‌کرد. علاوه بر این آیا اگر افراد اطلاعات و سپاه مقدس اردبیلی نیستند معنایش این است که ما احکام خدا را تعطیل کنیم و همه را بی‌دین فرض کنیم؟ واقعاً قضات همه باید مقدس اردبیلی باشند که اگر نبودند تشکیلات قضایی مشروعیت نداشته باشد؟ از آن گذشته، اگر مقدس اردبیلی در جریان قضیه مهدی هاشمی بود آیا کاری غیر از کار بچه‌های اطلاعات و دادستانی می‌کرد؟ و آیا شما در آن صورت او را متهم نمی‌کردید که مقدس اردبیلی روی ساواکیهای شاه را سفید کرد؟ چرا؟ برای این که مهدی هاشمی را اعدام نمود؟

در همین نامه ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید (سند شماره ۵۴): «ما تا به حال از خوشونتها نتیجه‌ی نگرفته‌ایم».

حضرت آیت‌الله، ما اصولاً خوشونتی به خرج نداده‌ایم. آیا آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله قاضی با خوشونت ما کشته شدند؟ آیا شهدای حزب جمهوری اسلامی با خوشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان عزیز باهنر و رجایی با خوشونت ما کشته شدند؟ آیا صدها نفر از فرزندان عزیز امام از پاسداران سپاه و کمیته و بسیج در سراسر ایران با خوشونت ما کشته شدند؟ آیا قدوسی و ربانی املشی را ما با خوشونت شهید کرده‌ایم؟ آیا هزاران نفر از مردم حزب‌اللهی و خوب کوچه و بازار را ما با خوشونت کشته‌ایم؟ آیا ما وزرای عزیز و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی را با خوشونت کشته‌ایم؟ آیا هاشمی و خامنه‌ای عزیز را ما ترور کردیم؟ آیا ما در معابر بمب گذاشتیم و هواپیماها را ربودیم؟ آیا ما سر سفره‌های افطار سرهای بچه‌های انقلابی را گوش تا گوش در مقابل زن و فرزندانشان بریدیم؟ ما تنها کاری که کرده‌ایم این بوده که نگذاشتیم مهدی هاشمی و برخی از توابعین و نهضت آزادی و پیمان و دیگر لیبرالها و منافقین، نزد مردم، عادل و متدین معرفی شوند. ما مطالب دروغ و ساخته و پرداخته آنها را ننوشتیم و به رادیوهای بیگانه ندادیم. بارها و بارها شهید بزرگوار آقای محمد منتظری می‌گفت: «منزل پدر من جای امن منافقین است و من نخواهم گذاشت منافقین آن جا را تصاحب کنند». ولی دیدید که به هر وسیله‌ی یود آنها او را از پای درآوردند و منزل شما تصاحب شد. معذرت می‌خواهم که قلم گاهی تند می‌شود چرا که ما صراحت را از شما آموخته‌ایم. در این نامه ۶۷/۵/۹ مطالبی نوشته‌اید که دل امام و مردم حزب‌الله را خون نموده‌اید که مطالب آن از هرکس باشد در قعر جهنم است.

حضرت آیت‌الله، مطالب شما حرفهای تازه‌ی نبود بلکه ده سال است رادیوهای بیگانه همان حرفها را می‌زنند و امام و نظام را به اتهامات واهی کشتن زنهای بچه‌دار و قتل عام هزاران نفر در چند روز و غیره متهم می‌کنند. در نامه‌ی به تاریخ ۶۷/۵/۱۱ آورده‌اید (سند شماره ۵۵): «سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه پرسید تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند...».

حضرت آیت‌الله، شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین نمی‌روم محکوم به اعدام شده است و معامله «سرموضع» با او کرده‌اند، در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما پیش من آمد و صریحاً گفت: آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است من این گونه نگفتم، که من به او گفتم به آقای منتظری چنین چیزی نگو ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشند. بعد مسئولین اطلاعات و امور قضایی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم آنها اظهار داشتند که اصلاً بحث این گونه نبوده است. تقریباً تمام این نوشته حضرتعالی را تکذیب کردند. حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است. بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایتکارند؟

در تاریخ ۶۷/۷/۹ نامه‌ی برای آقای نخست وزیر نوشتید که توسط افراد با تقوای منزلتان - که آنها را خوب می‌شناسید - در سطح کشور و خارج منتشر شد. این نامه پر است از «باید»ها و «نباید»ها، حال با چه توانی؟ لابد می‌فرمایید این دیگر به من مربوط نیست چرا که من در اجرائیات دخالت نمی‌کنم و این را صریحاً در اعلامیه‌هایم نوشته و در نطقهایم بیان داشته‌ام. نخست وزیر و دیگر دست اندرکاران باید به این بایدها و نبایدها جامه عمل بپوشانند. در این نامه آورده‌اید (۵۵/۱):

- ۱ - امروز کشور های تند هم به اشتباه خود واقف شده‌اند «باید» مسئولین تنگ نظر و سختگیر و بی‌اعتنا به مردم اساساً تعویض شوند.
- ۲ - امروز جنگ بر طرف شده «باید» به تدریج صف و کوبن را کنار گذاشت.
- ۳ - اطلاعات، سپاه، کمیته، دادستانها و بازجوها و امثالهم «باید» در روش خود

تجدید نظر کنند. و هشت نه مورد «باید» دیگر در این نامه.

حضرت آیت‌الله، می‌بینید که در چه فضای دور از احوال حاکم بر جامعه تنفس می‌فرمایید. درست است که اگر بایدها عملی شود ایران گلستان می‌گردد، ولی مگر توان عمل به آن در وضع فعلی وجود دارد؟ شما از خصوصیاتتان این است که - به قول امام - می‌خواهید تاریختان را خوب ترسیم کنید کاری به تأیید نظام و اسلام - اگر تاریختان خدشه‌دار شود - ندارید. لذا امام مرتب می‌فرمایند: «من به تاریخ کاری ندارم، من به وظیفه شرعی خود باید عمل کنم» ولی شما متوجه نمی‌شوید کجای کار شما خراب است که امام این گونه می‌فرمایند. اگر هدف این باشد که بایدها و نبایدها تنها بر کاغذ نوشته شود تا تاریخی زیبا و چهره‌یی دلربا برای انسان ترسیم کند، گفتن و نوشتنش آسان است، من هم می‌نویسم: هر ایرانی باید دارای یک منزل پانصد متری باشد، هر ایرانی باید یک ماشین سواری داشته باشد و هر ایرانی باید حقوقش دو برابر خرجش باشد و... اصولاً این بحث را ما همیشه با شما داشته‌ایم که اگر آن چه جنابعالی و یا حضرت امام و یا مسئولین دیگر نظام می‌فرمایند به صورت ارشاد باشد یعنی خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی را در تمامی زمینه‌ها ترسیم کند، هیچ مانعی ندارد چرا که هادیان انقلاب باید راه صحیح را نشان بدهند اما فرق جنابعالی با بقیه این است که شما این مسائلی را که می‌گویید کار به توان اجرای آن ندارید و هر وقت مسئولین و غیرهم را می‌بینید با پرخاش می‌گویید چرا به گفته‌های من عمل نمی‌کنید.

حضرت آیت‌الله، از آنجا که بیشتر اطرافیان شما جنبه تبلیغی مسائل برایشان مطرح است و شما در دست آنها اسیرید کار بدین جا می‌کشد، مثلاً اگر از شما بپرسند خیلی از مسائل این نامه که مربوط به آقای نخست وزیر نیست، قهراً جوابی برای آن ندارید. از آن گذشته اگر شما از اوضاع دولت خبر داشته باشید متوجه می‌شوید که هر صف و کوپنی معلول علت‌های بسیاری است که تا رفع آن علل صفها پا برجاست. متأسفانه در همین نامه هم مسائلی را مطرح کرده‌اید که با خط ضدانقلاب و منافقین همسویی دارد. مهدی هاشمی بارها گفته است که طیف ما سعی می‌کرد آیت‌الله منتظری را علیه نهادهای انقلاب و اطلاعات بدبین کند. می‌بینید که همان طیف هنوز دست از سر شما برنداشته‌اند چرا که در این نامه - با این که دادگستری صدای صغیر و کبیر را در آورده است - شما در مورد آنها هیچ حرفی ندارید ولی آورده‌اید: باید دادستانیهای انقلاب در روش خود تجدید نظر کنند، با این که ارتش هم وجود دارد، فقط باید سپاه در روش خود تجدید نظر کند؟ با این که شهربانی و ژاندارمری هم وجود دارد، فقط باید کمیته در روش خود تجدید نظر کند؟ و از میان همه وزارتخانه‌ها و ادارات تابعه، تنها وزارت اطلاعات باید در روش

خود تجدید نظر کند؟ اینها نیست جز این که منافقین و لیبرالها و ضدانقلاب به صورت عام روی سپاه، کمیته، وزارت اطلاعات و دادستانیهای انقلاب حساسند لذا به محض این که نخست وزیر خدمت شما می‌رسد فوراً حرفهای آنها باید زده شود ولو این که به نخست وزیر مربوط نباشد. از این که با صراحت لهجه حرف می‌زنم عذر می‌خواهم چون صراحت لهجه را از شما آموخته‌ایم. خواهش می‌کنم کمی در مورد مسئولین تنگ نظر و سختگیر که باید تعویض شوند فکر کنید. این هم مانند قضیه روانشناس است که مأمورین کمیته بایست باشند. ما یک نفر را بیرون کنیم شما پدر ما را در می‌آورید چه رسد به این همه افراد.

حضرت آیت‌الله، من بار دیگر از شما دوستانه می‌خواهم که سعی کنید خود در مسائل مستقل باشید و هر چه را به شما می‌گویند قبول نکنید. چه رسد به این که بنویسید. مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید (سند شماره ۵۶): «سعی وافر داشتم که ضعفها را به آقا منتقل و ایجاد حساسیت نمایم این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود» و در چند سطر بعد اضافه می‌کند: «در راندن افراد خالص از ارگانها، هم من و هم اخوی، فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماسهایی که جداگانه یا مجتمعاً با آقا می‌گرفتیم دیدگاههای انحرافی خودمان را در لباس حق به جانی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است. تلاش بی وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیتهایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت‌الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این ملاقاتها ذهنیت ایشان در جهت همان مسائل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد».

حضرت آیت‌الله، آیا باز هم شک دارید که این گروه موجب شد تا قضایای شما به اینجا کشیده شود و متأسفانه شما همه چیز را از اینها قبول می‌کردید حتی این مسأله را که در نامه ۶۵/۱۵/۱۹ به امام آورده‌اید (سند شماره ۵۷): «در بعضی مدارس قم، علی ما نقل، طلبه‌یی را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهدا از مدرسه اخراج کردند». آیا امام توسط خود من به شما پیغام ندادند که این مدرسه کجاست و این را چه کسی به شما گفته است؟ امام بارها نگفتند این فرد کیست که اخراجش کرده‌اند؟ و شما به امام جواب ندادید. واقعاً کدام مدیری است که جرأت کند طلبه‌یی را به جرم تشییع جنازه شهدا از مدرسه بیرون کند؟ شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید، خوب و انقلابی بود اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید این گونه شد. شما قبلاً می‌گفتید منافقین خائن هستند، حال چیز دیگری می‌گویید. شما قبل از شهادت شهید محمد منتظری می‌گفتید شریعتمداری باید اعدام شود، ولی بعد از مرگ شریعتمداری اعتراض داشتید که چرا نگذاشتید تشییع شود. از این قبیل

مسائل بسیار دارم اما سرتان را درد نمی‌آورم.

در همین نامه ۶۵/۱۰/۱۹ نوشته‌اید (سند شماره ۵۸): «امروز خانواده امید نجف‌آبادی آمده بودند که او (یعنی امید) به وسیله تلفن با گریه گفته است: به آقا بگویید به داد ما برسد، که تلفن را قطع کردند، این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین منظومه و اسفار و در زمان اختناق رساله و تحریر حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می‌کرد».

جناب آقای منتظری، حتماً می‌دانید که امید نجف‌آبادی چه مفاسدی داشت و سرنوشت او با قوم لوط‌گره خورده بود؟ مگر فروش و چاپ رساله و تحریر و مبارزه موجب می‌شود که از کسی که محکوم به اعدام است دفاع کنیم؟ و اما شما از آقای امید نجف‌آبادی هم به دلیل ساده‌اندیشی شما و هم به جهت القائات و فشارهای همه جانبه و حساب شده افراد بیت شما است که توانسته‌اند از روح لطیف و حساس شما در جهت خواسته‌ها و اهداف خود استفاده نمایند و در شرایط مناسب به نام خانواده زندانیان و حتی تحریک آنان به نامه و عریضه نگاری برای حضرتعالی، ذهن شما را به مسأله فشار و سختگیری در زندانها، که اساساً یک مسأله پوچ و بی‌واقعیتی است، مشغول نمایند و جالب است که مهدی هاشمی در نامه چهار صفحه‌یی خود به شما، روی همین مسأله تکیه می‌نماید و می‌نویسد که ما به تصور این که حتی در زندان نیز حمایت شما موجب تسلی ما خواهد بود لذا ما به بستگان زندانیان القا نمودیم که بستگان شما تحت شکنجه هستند تا شما را تحریک نمایند. اکنون به متن نوشته مهدی هاشمی به جنابعالی توجه فرمایید (سند شماره ۵۹): «همان تصور خامی که قبل از بازداشت بر ما سایه افکنده بود که حضرتعالی تا آخرین لحظه از این طیف حمایت خواهید فرمود، در ایام بازداشت و بازجویی نیز همواره تسلی دهنده بسیاری از متهمین بوده است و به همین دلیل در تلفن‌ها و ملاقاتها به بستگان‌شان القا کرده‌اند که افراد تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفته‌اند تا بلکه حضرتعالی و روح لطیف و حساس شما را در جهت حمایت از خود تحریک نمایند ولی مطمئن باشید واقعیت بر خلاف این است». جنابعالی از یک طرف در امور ریز و درشت مسائل دخالت می‌فرمودید و از طرف دیگر در نامه‌یی به دانشجویان خارج از کشور نوشتید: من در کار دخالت نمی‌کنم. و در نامه مورخه ۶۵/۱۰/۱۹ به حضرت امام نوشته‌اید (سند شماره ۶۰): «اجازه بدهید مانند طلبه‌یی بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس و بحث باشم». جنابعالی خودتان می‌دانید که طرح این پیشنهاد فقط برای اعتراض به جریان دستگیری مهدی هاشمی و در حقیقت شروع فاصله شما از نظام بود. این جدایی بابرنامه بوده است. طبیعی است که همه کس از برخورد شما، انفصال شما را از نظام می‌فهمند. مهدی هاشمی در

نامه خود به آقا هادی معترض است که چرا در مورد جدایی آقای منتظری تلاش کرده است. پس معلوم می‌شود تز جدایی جنابعالی از نظام، تز حساب شده‌یی است، و موضعگیریهای شما هم مؤید همین واقعیت است. جالب است که آقا هادی همین مطلب را پیش روی شما به آقای رفسنجانی گفته بود که چرا آقا باید به گونه‌یی حرکت کند که کارهای بد نظام دامن ایشان را بگیرد؟ و همین مطلب را نیز دو سه مرتبه به خود من گفت و از آنجا که شما شدیداً تحت تأثیر این القائات بوده‌اید، در جلسه شبهای جمعه خود به نقل از آقای موسوی خوئینی‌ها، گفتید که من اصلاً از این نظام نیستم. حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم مقامی رهبری کنار گذاشته نشده است بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی امام در اعلامیه خود به خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضدانقلاب حرکت کند، و از همه بیشتر تلاش شخصی امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر و همان گونه که در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید، آیت‌الله منتظری متأسفانه راه جدایی از واقعیات را در پیش گرفت و به سویی روانه شد که فرجام آن فاجعه بود. اکنون به گوشه‌یی از اعترافات مهدی هاشمی توجه کنید (سند شماره ۶۱): «شرمنده‌ام بگویم ما در آن روزها به خاطر توهم شیطانی که داشتیم سعی می‌کردیم در موضعگیریها حتی‌الامکان موضع فقیه عالیقدر چیزی بر خلاف موضع حضرت امام باشد».

حضرت آیت‌الله، یادتان هست من می‌گفتم اینها برای شما، به دروغ، نامه می‌نویسند و مطالب خود را به عنوان نامه‌های رسیده از مردم القا می‌کنند؟ شما باور نمی‌فرمودید، و شاید اکنون نیز باور نفرمایید که اصحاب همان تفکر در کنار شما بودند. وقتی آقای هادی هاشمی در سر، داعیه جدایی شما از نظام و امام را داشت غیر از آن چه شد تصور نمی‌رفت. حال بار دیگر به نامه مهدی هاشمی، چند لحظه قبل از اعدام، توجه فرمایید که خطاب به آقا هادی می‌گوید (سند شماره ۶۲): «شما متأسفانه با همان روحیه خود محوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از فجایع شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی».

حضرت آیت‌الله، طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما بر نمی‌دارند چرا که آنها امام را قبول ندارند چه رسد به شما و به قول امام چون اعتقاد به ارتباط با

منافقین و لیبرالها دارند هیچ پلی را بهتر از شما ندیدند، و این را بارها گفته‌اند. وقتی امام تأکید روی رسیدگی به مسائل مهدی هاشمی داشتند معلوم بود با هوش و ذکاوت سرشار خود مسائل را تحلیل می‌کردند. متأسفانه شما که برادرش دامادتان بود و پدرش استادتان و به قول خودتان او را از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید هرگز او و طیف او را نشناختید، شما فرزند عزیز و بزرگوار خود را هم نشناختید و او را دیوانه معرفی کردید در حالی که حضرت امام مرحوم محمد منتظری، چریک واقعی اسلام، را فرزند اسلام و قرآن خواندند. خلاصه کلام این که آقای مهدی هاشمی چند بار در طول بازجوییهایش به این مسأله تکیه کرده است که ما از سالها قبل روی آیت‌الله منتظری کار می‌کردیم. از طرف دیگر آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسئولین با ما (یعنی طیفشان) این گونه برخورد می‌کنند ما باید به منافقین نزدیک شویم. مهدی هاشمی گفته است: در ابتدا با منافق معروف و بعد با طلبه‌تائب، آقای ارمی با منافقین ارتباط برقرار کردیم چرا که آقا هادی منافقین را بر این رژیم ترجیح می‌داد. جنابعالی هم که اجازه داده بودید که منافقینی که تائب هستند رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد، آقا هادی هم که تسهیلات لازم را برای رفت و آمد لیبرالها مانند پیمان و نهضت مجاهدین خلق یعنی میثمی‌ها، نهضت آزادی و منافقین فراهم می‌کرد. مکانهای حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند، شما هم با ساده‌اندیشی خود تمامی حرفهای این طیف را وحی منزل می‌دانستید. برای نشان دادن ضعف شما در شناخت افراد همین بس که با شجاعت در نامه به امام فرمودید او را از بچگی بزرگ کرده‌اید و تمام خصوصیات او را می‌شناسید که فردی متدین، مدیر، مدبر، و با تقواست. از طرف دیگر آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلافی کوتاهی نکرده‌اند. از طرفی دیگر آقا هادی معتقد بوده است که امام می‌میرد و از دست او خلاص می‌شوند و کارها حل می‌گردد. از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی با رادیوهای بیگانه و سیاستهای خارجی به این نتیجه می‌رسیم که این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد: ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم مقام رهبری چهره‌ی خشن، که زنهاى بچه‌دار را می‌کشد، به دنیا معرفی کند و بعد این را به دنیا برساند که آیت‌الله منتظری غیر از امام است. در قدم بعد، آیت‌الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده، که از زبان شما هم نقل شده، همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند.

ملت عزیز ایران می‌بینند که چگونه مستند و روشن، نقشه شوم این باند کثیف

را روشن کردم و نشان دادم که قضیه آقای منتظری هرگز به خاطر چند انتقاد سطحی از اوضاع کشور که از رادیو تلویزیون پخش می‌شد، نبود. به خاطر بدگویی و ذهنیات ایشان نسبت به مسئولین نظام و یا تصفیه جناحی از نظام علیه جناحی دیگر نبوده است، بلکه نقشه‌هایی بوده است حساب شده که با سیاستهای خارجی هم هماهنگیهای لازم صورت گرفته بوده که به عقیده امام این نقشه با پل آقای منتظری تحقق یابد و بلافاصله ایشان را نابود کرده و کشتن ایشان را به دست حزب‌الله طرفدار امام جایزنند. امام بارها فرموده‌اند که اطرافیان آقای منتظری به محض این که استفاده لازم را از ایشان کردند ایشان را نابود می‌کنند. این سخن امام، که سالها قبل فرموده‌اند، بعد از چند سال برای ما روشن شد.

از آنجا که امام آقای منتظری را فردی ساده لوح می‌دانند و از ایشان خواستند تنها به درس و بحث بپردازند و از کارهای سیاسی اجتناب کنند در مورد درس و بحث چیزی نمی‌نویسم آن چه من آوردم گوشه‌ی است از توطئه‌ی عمیق علیه نظام اسلام و مسلمین و میهن اسلامیان، توطئه‌ی بود بسیار حساب شده علیه شخص امام و مسئولین رده بالای نظام، توطئه‌ی علیه تمامی افرادی که با عشق امام زیستند و با عشق امام مبارزه کردند، که می‌خواستند به دست فقیهی وارسته که سالیان دراز در کنار امام بوده است انجام دهند، چرا که لیبرالها و منافقین از آنجا که پایگاه مردمی ندارند خود نمی‌توانند ابتدا وارد عمل شوند، پس راهی غیر از بیت ایشان پیدا نمی‌کردند. البته این روشن است که بعد از این نامه عده‌ی نامیه‌ی تنظیم کنند که هرچه اینجا آورده‌ام نادرست است اما خدا و مردمی که با تعقل و تفکر به مسائل می‌نگرند بهترین قضاوت کنندگانند.

خداوند تو می‌دانی که من عاشق آقای منتظری بودم. خداوند تو می‌دانی که امام بیش از سه سال است همه گونه تلاش خود را نمود تا آیت‌الله منتظری، که حاصل عمرش بود، آگاه شود که چه نقشه شومی در کار است. خدایا خودت کمک فرما تا ایشان آگاه شود و به خیل دوستان امام ملحق گردد.

سخنم را با تفکر جدید جنابعالی در نامه به آقای نیری، که باز حکایت از همان خط منافقین خلق در بیت جنابعالی دارد به اتمام می‌رسانم. نوشته‌اید (شماره ۶۳): «مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ تفکر و برداشت است، یک نحو منطق است، منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود».

حضرت آیت‌الله منتظری، اولاً چه شد که منافقین پس از ده سال دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقشان را تصحیح کنند بر نظام اسلامی امام رجحان داشته

باشند. ثانیاً مجاهدین خلق با منطق اثمّه جمعه شهدای محراب را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران باوفای امام را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق در خیابانها و ادارات بمب گذاری کردند؟ مجاهدین خلق با منطق رئیس جمهور و نخست وزیر و بقیه را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق تعداد کثیری از عزیزان این نظام مانند قدوسی، هاشمی نژاد و... را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق نمازهای جمعه را به آتش کشیدند؟ مجاهدین خلق با منطق این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق شبها به شکار حزب الله می رفتند و صدها نفر افراد معمولی کوچه و بازار را کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق هواپیماهای این مردم را دزدیدند و به عراق فروختند؟ مجاهدین خلق با منطق در ایران جاسوسی می کنند؟ مجاهدین خلق با منطق با صدام همکاری کرده، بچه های حزب الله را در جبهه های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟ مجاهدین خلق با منطق می خواستند تا تهران بیایند؟ مجاهدین خلق با منطق هواپیمای حامل شهید محلاتی و بقیه افراد از هیأت های قضایی و نظامی را شناسایی کردند و به دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟ مجاهدین خلق با منطق...؟ تنها، مجاهدین خلق با منطق خود افراد بیت شما را از خودشان کردند به صورتی که به تائبین آنان اجازه رفت و آمد در منزلتان را دادید. مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که امام را کشته زنده ی نهایی بچه دار معرفی کردید. مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که بچه های اطلاعات، فرزندان امام زمان علیه السلام، را از ساواکیهای شاه بدتر دانستید. مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که نامه هایی در دفاع از آنان نوشتید.

این نامه به پایان رسید، ما هم چنان در اول وصف خیانت های آشکار و پنهان اطرافیان جناب عالی مانده ایم. باور بفرمایید که همیشه با فکر و ذکر شما روز و شبم را می گذرانم، آخر شما امید همه ما بودید. بار دیگر از جناب عالی عاجزانه می خواهم که با یک حرکت انقلابی خود را از طیف سید مهدی هاشمی رها کرده و در دریای محبت بیکران دوستداران امام شناور سازید، به امید آن روز. از خداوند متعال سلامتی و شادابی و پیروزی شما را بر عفریت ظلم و خیانت اطرافیانتان خواستارم و نکاتی را می آورم:

- ۱ - از تکرار مکررات در این نامه عذرخواهی می کنم.
- ۲ - از این که بعضی از جملات تند است معذرت می خواهم، آخر ما صراحت لهجه را از شما آموخته ایم.
- ۳ - اگر تندی نامه متأثرتان ساخته است خود را جای امام بگذارید و آن وقت

کمی فکر کنید که خدا را خوش می آید تا شما برای دلخوشی چند لیبرال و منافق پیرمردی زنده دل و الهی، که همه عمرش را صرف اعلائی کلمه الله کرده است آدمکش و مخصوصاً زنان بچه دارکش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیراسلامی - انسانی دل دشمنان قسم خورده اسلام و نظام و ایران را شاد کرده باشید. کمی فکر کنید که چگونه حضرت امام ماهها و سالها در زیر شلاق اتهامات واهی شما و لیبرالها و منافقین تنهای تنها صبر کردند و برای مصلحت نظام و اسلام با قلبی شکسته خون دل خوردند.

حضرت آیت الله، اگر از منافقین و لیبرالها و طیف مهدی هاشمی جدا نشوید مطمئن باشید تمامی حزب اللهیها در آخرت در مقابل پیامبر اکرم (ص) جلوی شما را خواهند گرفت.

والسلام علی من اتبع الهدی
۶۸/۲/۹، احمد خمینی

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

آدرس ماهنامه:

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN

N°47 - Avril et Mai 1989 - FARVARDIN et ORDIBEHSHT 1368

Prix : 40 F